



بِمَا شَاءَ اللَّهُ لَا اقْوَةَ إِلَّا بِاللَّهِ

احمد الله العزيز الغفار وصلى على نبيه سيد الانبياء على توفيق طبع الرسالة التي
تخل بها غوامض اسرارها وتكشف بها دقائق الحارث والاستار اعني

المحكمة الانوار
في سائر الادوار والادكار

(المنهاج)

كتاب في
المنهاج

من افاضات منبر الفيض والبركات بحجج العلوم والامالات سورة الغفران حمداً لا انقيا
مولانا الشاه محمد عطاء الله عظمه لانه شتموا ذكاه واقارافكاره لامعة بالاعتلاء

في المطبع المعرفية المشيوكش والحق في الكبر

ک صناع مکینان و فضل خلا یزدون
بعون مکینان و دل قینان

کلمه از بهار گلستان معرفت و ایقان و تنبوی ریاحین چمنستان حقیقت ایمان شمع
شبستان عبادت خضر بیابان هدایت بقیع کفزار اسرار آبی مشور لایع النور معرفت کاهی سود

ملک الاموار
فوائد الاوراد والادکار
المعروف
بالمطبعة الحامدية
مسألة

از تصنیفات صاحب حالات سفینه مالک مقامات علیه تسبیح ترا تف مکیه عالم عظیم لطیف فی الزمر
مولانا شاه محمد مهدی عطا حسب فرمائش جناب حاجی صدیق خواجہ بخندی تاجر بکرت

در مطبع می نشی نوکش و راقع کف و نحو می منطبق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَوَسَّرَ قُلُوْبَ عِبَادِهِ بِاَنُوَارِ اَلْاَكُوْسَادِ وَلَا اَدَّ كَارِهِ
وَجَعَلَ الْفِكْرَ فِي صِفَاتِهِ وَالْاَتِمَّ اَفْضَلَ لَافْكَارِهِ وَالْحَمْدُ لَهُ وَالسَّلَامُ عَلٰى
سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ اَلْمُخْتَارِ الَّذِي فَجَّحَتْهُ وَاِيَّاعَهُ
سَبَّبَ لِلْمَوْصُوْلِ اِلَى اَقْصٰى مَرَاتِبِ الْعِزِّ وَالْاِفْتِخَارِ وَ عَلٰى
اِيَّاهِ لَا اَطْهَارًا وَ اَصْحَابِهَا لَا اَحْيَارًا وَ اَوْلِيَاءِ اُمَّتِهِ لَا اَبْرَارًا
اما بعد خاكسار ذرّه بے مقدار كج منج بيان و آشفته نوا محمد حمدي عطا كريمي
شرفي اَوْصَفِي عَفِي عَنْهُ ابْنِ حَضْرَتِ شَيْخِ الْمَشَايِخِ قُدْوَةِ الْعَارِفِينَ حَضْرَتِ مَوْلَانَا شَاهِ
پير محمد حسين عطا صاحب مخلص به اشرفي قدس سره الغرير عرَضَه مَيِّدَارِدُ كِه اِيْن رَسَالَه
هست هَشْتَكَبِرُ ذِكْرُ مَعْمُولَاتِ مَشَلِخِ كِرَامِ و پيران عظام و طرِيقِ و صَوْلِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى كِرَا زِ مَلْفُوظَاتِ
و كِتَوْبَاتِ اِيْشَانِ سَوَابِرِ دَاشْتَه اَم تَا سَبَبِ اسْتِفَادَه خَاصِ و عَامِ كِرْدِ وَ خُصُوصًا زَبَدَةُ الصَّالِحِينَ
و عَمْدَةُ الطَّالِبِينَ حَامِدِ عَلِي خَانِ صَاحِبِ رُئِيسِ كُوتَنِى رَا كِه بِه پير اِيَّاهِ صَلَاحِ وَ نَقْوٰى اَرَا كَسْتَه اَنْدَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حَضْرَتِ شَيْخِ الْمَشَايِخِ قُدْوَةِ الْعَارِفِينَ حَضْرَتِ مَوْلَانَا شَاهِ
پير محمد حسين عطا صاحب مخلص به اشرفي قدس سره الغرير عرَضَه مَيِّدَارِدُ كِه اِيْن رَسَالَه
هست هَشْتَكَبِرُ ذِكْرُ مَعْمُولَاتِ مَشَلِخِ كِرَامِ و پيران عظام و طرِيقِ و صَوْلِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى كِرَا زِ مَلْفُوظَاتِ
و كِتَوْبَاتِ اِيْشَانِ سَوَابِرِ دَاشْتَه اَم تَا سَبَبِ اسْتِفَادَه خَاصِ و عَامِ كِرْدِ وَ خُصُوصًا زَبَدَةُ الصَّالِحِينَ
و عَمْدَةُ الطَّالِبِينَ حَامِدِ عَلِي خَانِ صَاحِبِ رُئِيسِ كُوتَنِى رَا كِه بِه پير اِيَّاهِ صَلَاحِ وَ نَقْوٰى اَرَا كَسْتَه اَنْدَ

وهدایت را حق فرموده که قال وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

سرخ نابروه کسی گنج نیابد میهات | در کلام ازلی جسد مقدم فرمود

در کلام ازلی حیدر مقدم فرمود

حضرت رسالت پناه صلعم امر کرد و فرمود اَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِسَيُوفِ الْجَاهِدَاتِ وَالتَّحَالُفَاتِ
و نیز آن پیشوای هر دو جهان شاه مرسلان برگزیده رحمت مخالفت کردن بانفس را جهاد اکبر
خواند فرمود سَجَّعْنَا مِنَ الْجَهَادِ الْاَصْغَرَ اِلَى الْجَهَادِ الْاَكْبَرِ اخرجه الخطیب فی التاریخ
عن جابر قاله السیوطی فی الجامع الصغیر والدردر المنتشرة وقال المشايخ رحمهم الله المشاهدة
على كذا الجهاد وقال بحمد الله تعالى الجهاد ان تؤمر بالمعروف والنهي عن المنكر
ع - تا نسوزی بر نیاید بوی عود و چون نفس سفلی آتش ریاضت سوخته شود مقهور گردد و
روح غالب آید همه تن نور شود و او ام که ذره نفسانیت در وجود باقیست بوی بت پرستی
باقیست کما قال الله عز وجل اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاَ وَهْوَهُ وَقَالَ الْبَنِيُّ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَعْدَايَ عَدُوًّا وَلَكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ وَقَالَ الْمَشَايِخُ
رحمهم الله النفس هي الصَّغِيرَةُ الْاَكْبَرُ بزرگی فرمود صد هزار گرگ گرسنه در گو سفندان آن
هلاکی نیند از ند که یک شیطان کند و صد هزار شیاطین آن نکنند که یک پشه بین بد کند و
صد هزار پشه بین بدان نکنند که یک نفس کند چون نفس اماره مقهور گردد و از وسوسه شیطانی
خلاص یابد اهل جنت گردد کما قال الله عز وجل وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَايِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى و مقهوری نفس را نامرادی اوست باید که
خود را از هوای نفس نگهدارد و بداند که نفس راسته صفت است اول صفت امارگی است و او
است که امر میکند به بدی و میخواند بسوی ملکات الله جل جلاله میفرماید اِنَّ النَّفْسَ لَمَارَّةٌ بِالْشُّوْعِ

و دوم صفت لواکی است و او آنست که طاعت میکند صاحب خود را بر ارتکاب معصیت یعنی چون معصیتی بوقوع می آید ندانست و بشیانی حاصل می آید بر خود زجر یا میکند کما قال الله تعالی لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ سَوم صفت مطمئنی است و او آنست که اطمینان گرفته باطاعت الله تعالی و هرگز مخالفت امر الهی نمیکند کما قال الله تعالی یَا أَتَمَّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاحِیَةً قَلْبَ حَیْثَ بَایَدُ أَنْتَ که نفس بنیا علیهم السلام مطمئن است و نفس و لیا لوا مره است بتدریج مطمئن میگردد و نفس عوام اماره است پس حیات خوب اگر میخواهی با نفس مخالفت کن که مخالفت نفس را اس اعیان و ات و موافقت نفس اسائل کفر است بدانکه در تن فرعون همین نفس دعوی خدای کرد و آنرا بکفر و کلا علی گویا نید چون سالک نفس را بگر سنگی و تشنگی و انواع ریاضت متراض گرداند بحال قرب و وصال دوست رسد این سعادت بی ریاضت هرگز دست ندهد تا نفس را در بوت ریاضت غوطه نهد در کنار دوست نرسد چنانکه گفته اند

| | | |
|--------------------------|-------------------------------|--------------------------|
| هر که پیش نفس خوسکین شود | او بسان لحدان بی دین شود | رستمی کن نفس را گردن بزن |
| زانکه او سالالت اند ببدن | بی ریاضت که شود این نفس را ام | چاره دیگر ندارد و السلام |

چون نفس را الزامات و شهوات ماکولات و مشروبات محرمه و از حرص و هوا نگاهد و حق تعالی اسرار و انوار و فیضان نامتناهی غذای او گرداند انتهای ما فی خلاصه کلا و کرا و بقدر الضم و ذوق بد آنکه لفظ نفس مشترک است گاه نفس گویند و ذات و حقیقت شئی خوانند چنانچه در آیه کریمه تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ و گاه نفس گویند و روح علوی خوانند و آن را نفس ناطقه گویند و گاه بخار لطیف خوانند که از جوف دل تبصعید حرارت غریزی مقصود شود و از راه مجاری عروق به جمیع اعضا و اجزای بدن جاریست

فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین
فهم که توفیق بین

و از فرق تا قدم در تمام بدن ساری چنانکه در شخص متماثل باشند در قدم و قامت و لاغری و
 نوبه‌ی یکی ظاهر بدست و یکی باطن که نفس است و مثال بدن پیرانه‌ی است بر تن مثال نفس بخاریست
 که در جمیع اجزای پیرانه رسد و شکل پیرانه برآمده گو یا یک آدمی بخاری در تن هر آدمی قائم است
 و باید دانست که این آدمی بخاری چنانست که حس حرکت و حیات بدن بدوست و در حقیقت
 متحرک و حساس است و جوع و شبع و حرص و هوا و جمیع صفات نفسانی به دو تاقم است و در
 عرف تصوف مراد از لفظ نفس همانست حضرت میر سید عبدالاول رحمته الله علیه که
 از خلفای خاندان حضرت میر سید محمد گیسو در آن رحمته الله علیه اندر ساله دور
 تحقیق نفس نگاشته اند این چند سطور از انجا آورده ام هر که شائق زیاده تفصیل
 باشد در آن رساله نظر کند نقل چند فصول آن رساله حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی
 رحمه الله علیه را اخبار الاخیار آورده اند باید دانست که اصل این کار مخالفت نفس است

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| کافر نیست چو زبون تو شد | اگر همه کفری همه ایمان شدی |
| اوصاف ذمیمه چون بدل شد | هر عقده که در تو بود حل شد |

و سلوک عبارت از همین تبدیل صفات است چنانچه حضرت شیخ حسن طاهر خلیفه حضرت
 حجة العاشقین راجی سید حامد شاه قدس سره العزیز خلیفه رشید حضرت مخدوم الملک
 شاه حسام الحق مانگپوری رضی الله عنه در رساله مفتاح الفیض میفرمایند
 که سلوک در رفتن رفتن است و رفتن حس انتقال است از مکانی به مکانی و درین محل
 از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این سلوک و انتقال را در مرتبه نفس
 ترکیه نامند و ترکیه نفس آنست که نفس از اوصاف ذمیمه حیوانی با اوصاف حمیده ملک
 و از امارگی بلوانگی و مطمئنگی موصوف سازد و سلوک دل را تصفیه نمایند و آنست که
 آینه دل را از زنگار هموم و غموم و نیاوی و میل بنای او و حب دنیا و اندیشه ممالک
 مصفا گردانند و تخلیه سر آنست که سر را از اندیشه ماسوی الله و از غوغای غیر حق اگر چه

يَوْمًا فِي الدِّينِ فَهُوَ مَحْبُوبٌ پس هر روز قصد زیادتى عبادت کند که نزد مشایخ کلام و درود
برابر گذشتن نقصان است شوم تخلیه باطن بنفسی خواطر غیر حق اگر چه حسنه باشند و اثبات و کسب و کرم
و معنوی بدوام مراقبه چهل روز بدین ملازمت گیرد تا شایسته گردد و در زمره طالبان جای گیرد که
کسب طالب تا اینجاست بیشتر همه فضل است إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
پاک شود راه خداوند گیرد | اگر چه پلیدم ز من این پند گیر |

حضرت قطب الاقطاب قدوة العارفين جناب شاه پیر محمد سلونی قدس سره اخبر
در مکتوب شریف رقم فرموده که برای وصول بخدا طرق کثیر اند و افضل الطرق ^{موصوفه} قبل
آن ^{موصوفه} است که جامع الطرق است باید که درین کلام بلاغت نظام هدایت التیام
تامل نماید تا وصول بخدا زود و رواند و ^{موصوفه} قبل آن ^{موصوفه} است یعنی بمیرید بقصد و اراده
خود و چنانکه خواهید مرد بمرگ مقدر که ضرورتیست مفر از آن غیر ممکن است و این کلام شریف
مصدوره اصل ول توبه و آن رجوع بجانب خداست عز وجل باراده خود قبیل
مرگ زیرا که بعد مرگ رجوع بخدا ضرورتیست بغیر اراده ^{عز وجل} اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ
وَاَرْجِعِيْ اِلَى رَبِّكَ وَاَلِست برین معنی اصل ثانی زهد است و آن عبارت است از
برآمدن از حب دنیا و شهوات متاع دنیا و حب مال و جاه چنانکه بموت برآمدن ازینها
ضرورتیست بغیر اراده اصل ثالث توکل است و آن برآمدن است از حول و قوت خود
و تفویض امور بر خالق کار ساز لا حول و لا قوه الا بالله غذاى متوكلان است ^{عز وجل} اَفَوْضَلُ
اَمْ مِّنْ اِىَّكَ اَللّٰهُ اِيْن تَكِيْفُ خوب کیشان است ع خدا خود میرسانست ارباب توکل را
اصل رابع قناعت است و آن عبارت است از ترک خواهش و شهوات چنانکه بموت متروک
می شوند اصل خامس عزلت است و آن ترک مخالطت بخلق است چنانکه بموت ^{عز وجل} اَهْلُ سَاوِيْن
ملازمه الذکر و آن خروج است از ماسوی الله چنانکه بموت خواهد شد قال قد عز وجل

بِاسْمِهِ نَحْوَ اَنْدَ اللَّهُمَّ اعْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكَكَ فَجَبَّتِكَ وَمَعْرِفَكَ وَمَلِكِي
 مُلْكَكَ عَشْقَكَ وَاشْتِيَاقِي لِقَائِكَ الْكَرِيمِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ اعْطِنِي مُلْكًا
 مُسْتَقِيمًا مُبَارَكًا أَبَدِيًّا بِلَانَا وَاللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فَجُوسَ مَحَبَّتِكَ وَمُسْجُونَ
 عَشْقِكَ وَمَقْرُونِ تَرْبِكَ وَفَجُودَ لِقَائِكَ اللَّهُمَّ حَبْنِي عَاشِقًا وَأَمِئْتِي عَاشِقًا
 وَأَحْشَرْنِي مَعَ الْعَاشِقِينَ يَا مَطْلُوبَ الْعَاشِقِينَ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بَعْدَهُ دُرُكْتَ اِدَا كُنْدَ وَفَرَاتِ هَانِ اِدَا كُنْدَ كَرْدُو كَانَهُ اَوَّلِ
 خَوَانْدَه بَعْدِ سَلَامِ اسْتِغْفَارِ دُورِ دُورِ بَعْدِ دُورِ دُورِ نَحْوَ اَنْدَ وَايْنِ دَعَا بِاسْمِهِ نَحْوَ اَنْدَ
 اَلْهِي بِحَقِّ وَحْدَانِيَّتِكَ وَبِحُرْمَةِ فَرْدَانِيَّتِكَ وَبِعِزَّةِ صَمَدَانِيَّتِكَ وَبِعَظَمَةِ
 طَهَارَتِكَ وَتَسْبِيحَاتِ ذَاتِكَ وَتَنْزِهَاتِ صِفَاتِكَ وَبِجَلَالِ قُدْسِكَ وَبِجَمَالِ نَسَبِكَ
 وَكَمَالِ لُطْفِكَ وَبِنِظَرِكَ اِلَى اَوْلِيَائِكَ وَيَقْرَبِكَ اِلَى اَصْفِيَائِكَ وَبِمَحَبَّتِكَ
 لِطَائِفَتِكَ وَيَسْقُوقِكَ اِلَى مُشْتَاوَتِكَ اَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ اَهْلِ عَنَانَتِكَ وَتُنَوِّرَ
 قَلْبِي بِنُورِ هِدَايَتِكَ وَجَمَالِ مُشَاهَدَتِكَ وَتُحَوِّقَ قَلْبِي بِنَارِ شَوْقِكَ وَ
 اَشْتِيَاقِي لِقَائِكَ وَتَجْعَلَ مَعْدِنَ اسْرَارِكَ وَكُوَارِكَ يَا اَمَلِ الْمُشْتَاقِينَ
 وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بَعْدَهُ دُرُكْتَ
 وَبِكَرِ كَبَارِ دُرُكَاتِ هَانِ سَتِ كَرْدُو كَانَهُ اَوَّلِ خَوَانْدَه بَعْدِ سَلَامِ اسْتِغْفَارِ
 دُورِ دُورِ بَعْدِ دُورِ دُورِ نَحْوَ اَنْدَ وَايْنِ دَعَا بِاسْمِهِ نَحْوَ اَنْدَ اللَّهُمَّ اَخْصُصْنِي بِمَحَبَّتِكَ اللَّهُمَّ
 اَخْصُصْنِي بِقَبُولِكَ اللَّهُمَّ اَخْصُصْنِي بِرِضَاكَ اللَّهُمَّ تَقَرَّرْ قَلْبِي بِنُورِكَ وَاجْعَلْنِي
 مِنْ اَهْلِ حُضُورِكَ وَعِلْمِي عِلْمًا مِنْ لَدُنْكَ اللَّهُمَّ اَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
 وَاَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَبْقَى وَلَا يَفْنَى وَاَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
 اَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبِجَلَالِكَ الْإِلَهِيِّ لَا يُرَا مَدِيدُكَ الَّتِي لَا تُفْقَرُ
 اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَنْ تُعْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

اللَّهُمَّ قَرِّبْنِي إِلَى مَرْضَاتِكَ وَجَنِّبْنِي عَنْ سَخَطِكَ وَنِقْمَتِكَ وَوَقِّفْنِي بِقَرَارَةِ
 آيَاتِكَ اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ الْإِحْسَانَ وَكَرِّهْ إِلَيَّ الْعِصْيَانَ وَحَرِّمْ عَلَيَّ السَّخَطَ وَ
 الْمُنْكَارَ بِعِصْمَتِكَ يَا عِصْمَةَ الْخَلَائِفِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ
 بعده دو رکعت دیگر بگذارد و قرائت همان ست کرد و دو گانه اول خواند بعد سلام استغفار
 و در دو رکعت و این دعا با التسمیه بخواند اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِي مَا
 أَذْكُرُهُ وَمَا نَسِيتُهُ وَهُوَ مَكْتُوبٌ عَلَيَّ حَتَّى أَتَى الْكِبْرَ وَالْكَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا
 أَفْعَلُ وَمَا كَسَبْتُ يَدِي وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ مَوَاقِبِ الذُّنُوبِ وَمَقْطَعَاتِهَا
 وَمِنْ الذَّلَالِ وَمَا كَسَبْتُ يَدَايَ وَأُورِثُ بِهِ وَأَتَّقُ كُلَّ عَلَيْهِ وَأَسْتَغْفِرُكَ كَثِيرًا
 وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَرِهَ اللَّهُ مِنَ الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ وَالْعَمَلِ يَا غَفُورُ
 أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَعْفُو عَنِّي وَتَغْفِرَ ذُنُوبِي وَأَسْتَجِبْ
 دُعَائِي يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَيَا رَجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تُخَيِّبْ دُعَائِي
 وَيَا غَوْثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اغْنِنِي يَا حَبِيبَ التَّوَابِينَ تُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ
 التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَأَغْلِقْ عَلَيَّ أَبْوَابَ

الْإِيمَانِ وَوَقَّعْتَنِي بِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الرِّضْوَانِ اللَّهُمَّ أَنْتَ
 قَدَّمْتَ لَنَا مِنْ خَيْرِ وَأَمْرٍ تَنَا بِالذُّعَاءِ وَضَعْتَ لِي جَابَةً قَدْ عَمَّ نَالَكَ
 وَخَيْرُ عِبَادِكَ وَخَيْرُ عِبَادَتِكَ وَيَسْأَلُ الْعِبَادُ مِنْكَ وَيُغْنِيكَ إِلَيْكَ كَرَمًا
 وَجُودًا أَوْ بِرَّ بُوَيْبِيَّةً وَوَحْدَانِيَّةً يَا مُوَضِّعَ شَيْئِي السَّائِلِينَ وَيَا مُنْتَهَى حَاجَةِ
 الرَّاغِبِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ بَعْدَهُ دُرُوسَتُكَ كَرِيمًا
 وَتَوَارَتْ هَاهُنَا سِتُّ كَرُورٍ كَانَهُ أَوَّلُ خَوَانِدِهِ بُوَدَّ بَعْدَ سَلَامٍ دُرُورٍ اسْتَغْفَارُ نَحْوَانِ
 وَابْنِ دَعَا بِاسْمِهِ نَحْوَانِ اللَّهُمَّ لَكَ الْمَجْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَلَمْ أَلِكْ شَيْئًا
 وَرَزَقْتَنِي وَلَمْ أَمْلِكْ شَيْئًا وَعَلَّمْتَنِي وَلَمْ أَعْلَمْ شَيْئًا رَبِّ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَرْكَبُكَ
 الْمَعَاصِي وَأَنَا مُقِرٌّ بِذُنُوبِي إِنْ عَمَوْتَنِي فَلَا يَنْقُصُ فِي مَمْلُوكِكَ شَيْءٌ وَإِنْ عَذَّبْتَنِي
 فَلَا يَزِيدُنِي سُلْطَانِكَ شَيْءٌ تَجِدُ مَنْ تُعَذِّبُ غَيْرِي وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَرٍّ حَمِيْنِي غَيْرُكَ
 فَبِعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْ
 فِرَاقِي شُغْلًا وَنِسْيَانِي ذِكْرًا وَسُكُونِي فِكْرًا وَنُطْقِي حِكْمَةً وَحَرَكَتِي خِدْمَةً وَوَحْدَتِي
 جَمْعًا وَجَمْعِي وَحْدَةً وَخَلْقِي جَلْوَةً وَجَلْوَتِي خَلْوَةً وَالنَّسَى وَخَشَتَهُ وَوَحْشَتِي
 أُنْسًا وَصَحْوَتِي سَكْرًا وَسُكْرَتِي صَحْوًا وَجُوعِي شَبْعًا وَشَبْعِي جُوعًا وَنَوْمِي بَقَظَةً
 وَبَقَظَتِي نَوْمًا وَقَلْبِي سَلِيمًا وَأُولَى رَأْيٍ مُبِينًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 أَجْمَعِينَ بِسْمِ رَبِّهِمْ هُنْدِ وَابْنِ دَعَا نَحْوَانِ إِلَهِي قَلْبِي حُجُوبٌ وَعَقْلِي مَقْلُوبٌ
 وَنَفْسِي مَعُيُوبٌ وَسُقُوتِي غَالِبٌ وَطَاعَتِي قَلِيلٌ وَمَعْصِيَتِي كَثِيرٌ فَلَيْسَ فِي
 مُقَرَّرٍ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ جِلَّتِي يَا سَتَارَ الْعُيُوبِ وَيَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ اللَّهُمَّ
 لَا تَجْعَلْنِي بِالْإِحْسَانِ مُسْتَدْرَجِينَ وَلَا بِالسَّيْرِ مَغْرُورِينَ وَلَا بِالْقَوْلِ
 مَفْتُونِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَحِبُّ طَاعَتَكَ وَإِنْ قَصَرْنَا مَا وَنَكُوهُ مَعْصِيَتَكَ وَإِنْ
 ارْتَكَبْنَا مَا اللَّهُمَّ تَفَضَّلْ عَلَيْنَا بِالْجَنَّةِ وَلَنْ لَمْ نَسْأَلْهَا وَأَعِدْ نَا

مِنَ النَّاسِ وَلَئِنْ أَسْتَوْجَبْنَا هَآلَهُمْ أَقْدَفَ فِي قُلُوبِنَا رَجَاءُكَ وَاقْطَعُ رَجَاءُكَ
 عَنْكَ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُو أَحَدًا غَيْرَكَ إِلَهِي ضَاقَتْ لَدَا هَبْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا
 وَخَابَتْ أَلْمَالُ لَا كَدَّ يَدِكَ وَبَطَلَ التَّوَكُّلُ إِلَّا عَلَيْكَ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا
 عَنْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا وَلَا مَفْزَأَ إِلَّا إِلَيْكَ تَخَصَّصْتُ بِالْمَلِكِ الَّذِي لَهُ الْمُلْكُ
 وَالْمُلْكُوتُ وَاعْتَصَمْتُ بِالصِّمْدِ الَّذِي لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَبَرُوتُ وَتَوَكَّلْتُ
 عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ يَلْعَنُ ثَنَاهُ يَا غَوْثَاهُ يَا غَوْثَاهُ وَأَعِشْتِي بِرَحْمَتِكَ
 يَا غَوْثُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا قَرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا سَمِيعُ الدُّعَاءِ
 يَا لَطِيفَ الْمَنْ تَشَاءُ حَسْبُنَا اللَّهُ وَكَفَى اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَهَابِ الدُّنْيَا
 وَتَغْيِيرِ النِّعْمَةِ وَتَحْوِيلِ الْعَاقِبَةِ وَغَلْبَةِ الشَّقَاوَةِ عَلَى السَّعَادَةِ وَمِنْ خِيَابِ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُصْطَرِّينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ آخِرَ عُمْرِنَا بِالسَّعَادَةِ
 وَاجْعَلْ آخِرَ كَلَامِنَا بِالشَّرَادَةِ وَانْزِلْنَا مَنَزِلَ الشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
 أَوَّلُكَ وَفَيْقَاوَارُزُ قَنَا سَعَادَةِ الدَّارَيْنِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْعُورَنَ عَلَى الطَّاعَةِ
 وَالْعِصْمَةِ مِنَ الْمُعْصِيَةِ وَافْرَاحِ الصَّبْرِ فِي الْخِدْمَةِ مِنْ وَبْزَاعِ الشُّكْرِ فِي النِّعْمَةِ
 وَاسْأَلُكَ حُسْنَ الْمَعْرِفَةِ وَاسْأَلُكَ حُسْنَ الْحَاثِمَةِ وَاسْأَلُكَ الْمَحَبَّةَ وَحُسْنَ
 التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَاسْأَلُكَ الرِّضَى وَحُسْنَ التَّقَرُّبِ وَاسْأَلُكَ الْإِقَاءَ وَحُسْنَ الْمُنْقَلَبِ
 إِلَيْكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ پس سر بر آر و این مناجات بخواند پاوشا بنظر رضا و رحمت با نگر خداوند
 ظاهر او با نگر ما را در رضای خود جمع دارد و تفرقه و پشیمانی و سرگردانی اندازد و او را همه
 مسلمانان دور و در و عفو و عافیت را قریب و قریب و قریب و عافیت و عنایت را سائل و قائم
 ما گردان ما را بدست تفرقه و پشیمانی و سرگردانی و پشیمانی و سرگردانی و پشیمانی و سرگردانی
 و همه مسلمانان را در عافیت و در رضای خویش با صلاح آر کرده و راه گذارد و آید و انگه دار

هر چه به بنده بخشی دینی بخش بارضای خود قرینی بخش بار بقدر خویش مخدول کن مارا
 بغیر خویش مشغول کن اگر پیری حجتی نداریم و اگر بسوزی طاقتی نداریم از بند خطا
 وزلت و ارتعاش عطا هست ای قدیم لم نزل وای عزیز بی بدل اللَّهُمَّ أَصْلِحْنَا وَاصْلِحْ
 فساد قُلُوبَنَا وَاصْلِحْ فساد أَعْمَالِنَا وَاصْلِحْ فساد أَعْمَالِنَا وَاصْلِحْ قَسَادَ
 أحوالِنَا وَاصْلِحْ فساد صُدُورِنَا وَاصْلِحْ وِلَاةَ أُمُورِنَا وَاصْلِحْ ذَمَاتِ بَسَائِنَا
 وَاصْلِحْ خَلْقَنَا بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ يَا مُصْلِحَ الصَّالِحِينَ وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ
 اخْتِمْ لَنَا خَيْرَ رَبَّنَا قَدْ فَتَنَّا مُسْلِمِينَ وَافْتَقْنَا بِالصَّالِحِينَ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ
 خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بعده صد بار بگوید يَا أئِمَّةَ السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ
 الْمُبْصِرِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعده ده بار بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ حَبِيقِ الدُّنْيَا
 وَمِنْ حَبِيقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ حق تعالی او را از تنگی دنیا و آخرت نهدارد چون فارغ شود
 با ستغفار مشغول گردد تا حق تعالی بیاورد و خواه بزرگ مشغول گردد و خواه بتلاوت قرآن
 واضح باد که در نماز تهجد اسرار بسیار و فضل بیشتر اند و مایه مشایخ کبارست و بهترست
 از دنیا و آخرت و دنیاست و توفیق این نماز نیابد مگر ابل سعادت و ازین نماز غافل نباید بود

| | |
|---------------------------|----------------------|
| شب بود و ج ساکنان راه است | شب جاذب قربت آله است |
|---------------------------|----------------------|

باید که وقت صبح را غنیمت داند که آن وقت جاذب دعوات است

| | |
|---------------------------|--------------------------------|
| چون خوش ملکیت ملک صبحگاهی | در آن کشور بیای به هر چه خواهی |
|---------------------------|--------------------------------|

چون صبح و مد پیش از سنت سه آیه اول سوره انعام بخواند اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ
 هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ مَوْضِعِي أَجَلًا وَاجِلٌ مُسْتَشْيٍ عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ
 تَمْتَرُونَ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ
 مَا تَكْسِبُونَ بعده سنت فجر را کند بعد اداى سنت فجر صد مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ

اللَّهُمَّ لَجِّعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ
 مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ هفت بار بعد از این هفت بار
 يَا رَبِّ افْعَلْ بِي وَبِهِمْ عَاجِلًا وَاجِلًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ
 وَلَا تَقْهَرْ بِنَايَا مَعَا لَا نَأْمَا نَحْنُ لَهُ أَهْلٌ إِنَّكَ جَوَادٌ حَكِيمٌ كَرِيمٌ عَفُورٌ بَرٌّ
 سَوَّيٌّ رَحِيمٌ بَعْدَهُ شَيْءٌ مِثْلُهُ كَوَيْدِ رَبِّ تَعَالَى مُسْلِمًا وَاحْتِقِنِي بِالصَّلَاحِينَ وَتَبَارَكَ
 اللَّهُمَّ اهْدِنِي بِرَحْمَتِكَ يَا سَرِيعُ وَبَسِيتُ وَكَيْبَارُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ خوانده باشد چون آفتاب
 مقدار یک نیزه خواه و نیزه بلند شود نماز اشراق او کند جناب مخدوم الملک حضرت شاه
 حسام الحق المکیوری رضی الله عنه در خلاصه الاوروده رکعت رقم فرموده اند مگر چهار رکعت
 ضروریست نافع نکند اول دور رکعت بگذارد و در رکعت اولی آیه الكرسی تا خالده و در رکعت
 ثانیه آمین الرسول تا آخر سوره بخواند بعد سلام تسمیه گوید و در دو بخواند سه مرتبه و این دعا بخواند
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ لَا أَسْتَطِيعُ دَفْعَ مَا أَكْرَهُ وَلَا أَمْلِكُ نَفْعَ مَا أَرْجُو أَصْبَحْتُ
 مُرْتَدًّا بِعَمَلِي وَأَصْبَحَ أَمْرِي بِيَدِ غَيْرِي فَلَا فُقِيرًا فَقِيرًا مِثْلِي اللَّهُمَّ لَا تُشْهِبْ
 بِي عُدُوِّي وَلَا تُسَوِّبْ صَدِيقِي وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي وَلَا تَجْعَلْ الدُّنْيَا
 أَكْبَرَهُمِّي وَلَا مَبْلَغَ عَلَيَّ وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي إِنَّكَ عَفُورٌ رَحِيمٌ
 اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الدُّنْيَا الَّتِي تَزِيلُ بِهَا النِّقْمَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الدُّنْيَا
 الَّتِي تُوجِبُ بِهَا النِّقْمَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ
 خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بعد دو رکعت صلوة استعاذه بگذارد و در رکعت
 اولی بعد الحمد سوره قل و در رکعت ثانیه بعد الحمد سوره ناس بخواند بعد سلام تسمیه گوید و در دو
 سه بار بخواند و این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَبِاسْمِكَ لَا عَظَمَ وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةُ
 مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَأَعُوذُ بِكَ وَبِاسْمِكَ لَا عَظَمَ وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةُ مَا يَجْرِي
 بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ إِنَّ رَبِّي اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ سَطَطْتَ عَلَيَّ عَدُوًّا وَابْصَرْتَ لِيْ بَعِيُوْنًا بَرًا اَنَا هُوَ وَقَبِيْلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا
 نُوَ اَهُمُّ اَللّٰهُمَّ فَاَيُّسُهُ كَمَا اَيَّسْتَهُ مِنْ رَّحْمَتِكَ وَقَبِيْلُهُ مِمَّا كَمَا قَطَعْتَهُ مِنْ عَفْوِكَ
 وَابْعِدْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ كَمَا ابْعَدْتَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَنَّتِكَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
 وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ
 يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ در حدیث آمده که فرمود پیغمبر صلعم هر که نماز فجر با جماعت گذارد و بر مصلای
 بر نشیند تا آفتاب بر آید پس بگذارد نماز اشراق را حرام گرداند خداوند عز و جل تن او را
 از آتش و دوزخ چون وقت چاشت آید یعنی ربع روز و دوازده رکعت ادا کند و اگر نتواند بر چهار
 رکعت دست کند در رکعت اول بعد فاتحه و الشمس و در ثانیة و اللیل و در ثالثه و الضحی و در رابعه
 الم نشرح و اگر این سورتها نماند پس در هر رکعت آیته الکبری و سوره بار اخلاص خواند و باشد
 بعد سلام تسمیه گوید و در دو سوره بار خواند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ شُكْرًا وَلَكَ السُّبْحُ
 فَضْلًا وَاَنْتَ رَبُّنَا حَقًّا وَنَحْنُ عِبِيدُكَ سِرًّا وَاَنْتَ لِدُنْيَاكَ اَهْلٌ اَللّٰهُمَّ
 وَاَمِّيْسِرْ كُلَّ عَسِيْرٍ وَاَجَابِرْ كُلَّ كَسِيْرٍ وَاِمْوَسِّرْ كُلَّ وَحِيْدٍ وَاَصْحَابِ
 كُلِّ غَرِيْبٍ يَسِّرْ عَلَيْنَا كُلَّ عَسِيْرٍ فَاِنَّ تَكْسِيْرَ الْعَسِيْرِ عَلَيْكَ يَسِيْرٌ وَاَنْتَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ پس سر سجده نمود و گفت بار بگوید اَللّٰهُمَّ اَغْنِنِيْ بِجَلَالِكَ عَنْ
 كَوَامِلِكَ وَبِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَّتِكَ وَبِفَضْلِكَ عَنْ سِوَاكَ و گفت بار يَا وَهَّابُ
 در سجده بگوید حق تعالی از خلق او را بی نیاز گرداند پس سر از سجده بردارد و صد بار بگوید
 اَللّٰهُمَّ اَغْفِرْ لِيْ وَاَرْحَمْنِيْ وَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ فرمود پیغمبر صلعم که
 سه چیز باشد چیز جمع نشو و اول گناه با توبه یعنی چون توبه بوضوح کرد گناه محو میگردد
 و باقی نمی ماند دوم تو انگری باز ناسوّم درویشی و محتاجی با نماز چاشت خواجه ابوالقاسم
 حکیم ترمذی علیه السلام فرمود که پنج چیز در پنج چیز یافتیم اول صحت تن در صوم دوم غفلت
 در بسیار خوردن سوم علم و حکمت در شکم تنی داشتن چهارم رضای خدا و مخالفت به او

پنجم رکعت در روزی در نماز چاشت انتهی عارفی خلاصه الاکمل بقدر الضمیر
 در خبرست که حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوٰة والسلام شیطان لعین را بر سید
 که کدام عمل نزدیک تو دشمن است گفت نماز چاشت و روزه ایام بیض کذا فی خلاصه
 الاورد و جناب مخدوم الملک قطب العالم حضرت مخدوم شاه حسام الحق بانکپوری
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ در خلاصه الاورد و نوافل بسیار مثل فی الزوال و دیگر نوافل نوشته اند
 چونکه بنام این رساله بر اختصار نهاده ام لهذا نوافل ضروریہ بالا اختصار می نگارم چون
 وقت ظهر و آید نماز ظهر با جماعت ادا کند بعد تلاوت قرآن مجید و دلائل الخیرات کند
 چون وقت عصر و آید نماز عصر با جماعت ادا کند و سبعت عشر بخواند و با استغفار
 مشغول ماند و دعای حزب البحر اگر یاد داشته باشد و از کسی مجاز باشد بخواند چون وقت
 مغرب و آید نماز مغرب با جماعت گذارد و نماز او بین و حفظ ایمان و صلوٰة العصمة
 گذارد و نماز او بین این ست شش رکعت به سه سلام گذارد و در هر رکعت بعد الحمد
 اخلاص سه بار بعد فراغ سر سجده نمود و این دعا بخواند **اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي تَقَاتِي**
تُقَاتِي بِهَا مَحَبَّتَكَ يَا مُحِبَّ التَّقَاتِي **اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي بِمَحَبَّتِكَ**
 نماز حفظ ایمان این ست و در رکعت بگذارد و در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص هفت
 بار و سورہ الفلق یکبار و در رکعت ثانیہ بعد فاتحه اخلاص هفت بار و سورہ الناس
 یکبار و بعد نماز سر سجده نهاده و بار بگوید **يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ**
تَبَتُّنِي عَلَى لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ و در رکعت نماز عصمت باین طور بگذارد که در هر دو رکعت
 بعد فاتحه آیه **وَأَفِقْ هُنَّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ** ده بار بخواند و وقت
 غشا نماز با جماعت ادا کند و بعد در رکعت سنت و قبل از وتر چهار رکعت نماز قهر النفس بیک
 سلام بگذارد و در رکعت اولی بعد فاتحه آیه **الْكَرْسِي** سه بار و در رکعت ثانیہ بعد فاتحه اخلاص
 و بعد از این هر یکی یکبار و در رکعت ثالثہ آیه **الْكَرْسِي** سه بار و در رابعہ سورہ اخلاص

و معوذتین ہر یکی ایک بار بعد سلام سر بسجود نہد و چار مرتبہ این دعا بخواند سُبْحَانَ
 الْقَدِيمِ الَّذِي كَمْ يَنْزِلُ مَبْحَثَانِ الْعَالَمِ الَّذِي لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِي
 لَا يَنْجَلُ سُبْحَانَ الْحَلِيمِ الَّذِي لَا يَنْجَلُ مَوْبَسْتٍ وَ كِبَارِ يَا سَرَّ حَيْثُمُ كَبُودٍ بَعْدَ هَرَارَةِ سَجْدَةٍ
 بَرْدِ دَارٍ وَ بَعْدَ تَرَسُّورَةِ الْمَلِكِ بَخَوَانِدِ الْكَرْسِيِّ يَدِ بَاشِدِ أَنْ رَايْتَ بَخَوَانِدِ وَاصِحِ بَادِ
 كَمْ بِكَمَالِ اخْتِصَارِ اِيْنِ قَدَرِ اَوْعِيهِ وَ نَوَافِلِ زَخَاصِمَةِ الْاَوْرَادِ نَقْلِ كَرْدِهِ اَمْ عَمَلِ قَلِيلِ اَكْرَمِ بَيْتِهِ
 بِوُقُوعِ آيِدِ بَهْرَسْتِ اَز اِنْ كَثِرْ كَمْ كَا هِي كُنْدُ و كَا هِي نَهْ كُنْدُ اَحَبُّ اِلَى الْعَمَلِ اِلَى اللَّهِ اَدْوَمُهَا
 وَ اِنْ خَلَعَ الْكَوْنُ جَنْدِ طَرِيقَهُ اَوْ كَارِ كَمْ بَسَنْدِ مَشَايِخِ كِبَارِ بَايِنْ فَقِيرِ سَيِّدِهِ مِي نِگارِ مِي بَدَانِ
 اَسْرَ شَدَّ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الدَّارِ السَّجِينِ كَمْ فَضْلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ فَضْلُ الدُّعَاءِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ حَدِيثِ صَحِيحِ سِتِّ فُضَائِلِ ذِكْرِ اَزْ قُرْآنِ مُجِيدِ وَ فِرْقَانِ حَمِيدِ ثَابِتِ سِتِّ وَ
 اَحَادِيثِ كَثِيرَةٍ وَ فُضَائِلِ ذِكْرِ اَوْ رُشْدَةٍ اَنْدِ مَشَايِخِ كِرَامِ وَ پِيرَانِ عِظَامِ طَرِيقِ ذِكْرِ اَبْنَوَاعِ
 مَقَرِّ فَرَمُودِهِ اَنْدِ اَوْدَابِ وَ اَوْضَاعِ اَنْ وَ طَرِيقِ طَبَسَةِ وَ شَدِّ وَ مَفْصَلِ اَبْيَانِ فَرَمُودِهِ اَنْدِ
 طَالِبِ رَايِدِ كَمْ بِطَرِيقِي كَمْ اَز مَشْدَمِ اَمُورِ كَرْدِ بِيَا آدُ رَدِ بُو اَلْهَوِي نَكُنْدِ وَ طَرِيقَهُ رَجَشْتِيهِ
 بَهْغْتِيهِ اَوْ لَا ذِكْرِ بَهْمِي كُنْدِ طَرِيقِشِ اَنْبِيتِ كَمْ اَوَّلِ اَپْچَارِ اَز اَنْوِشْتِ رُگِ كِيَا سِ رَا كَزِيْرِ اَنْوِي
 چِپْتِ اَز نَرَانِ گِشْتِ پَرِ اَنْگِشْتِ كَمْ لَبِ اَرْوِشْتِ رُو بِيَا رُو شَدِّ بَخَوَانِدِ بَعْدِ آيَةِ كَرَمِهِ
 فَإِنْ تَعَالَى فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 بَعْدِ كَلِمَةِ طَبَسَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُوِيْدِ سُوْمِ كَرْتِ خَوَاهِ وَ هَمِ مَرْتَبَةِ خَوَاهِ صَدْمِ وَ نَفْعِ فَحْلِ رَسُوْلِ اللَّهِ
 كُوِيْدِ يَادُورِ اَنْوِشْتِ خِيَا نَكَمْ وَ رَا زِ وَ رِ كَرْدِ نَرَنْ رُگِ كِيَا سِ دُو فَا نَدِ اَسْتِ كِي نَفِي خَطَرَاتِ
 دُومِ حَرَارَتِ قَلْبِ وَايْنِ هَر وَ مَطْلُوبِ سِتِّ وَ سَرِ اَنْدِ خَتْمِ اَز نَافِ خَوَاهِ اَز قَلْبِ كَزِيْرِ پِسْتَانِ
 چِپْتِ وَاقِعِ سِتِّ لَا إِلَهَ اِلَّا هُوَ بَدُورِ اَز كَشْدِ وَ نَفِي مَاسُوِي اَللّٰهُ كُنْدِ كَمْ نَفِيسْتِ مِیجِ مَعْبُودِي وَ مَتَوَسُّطِ

۱۰ سترين اعمال نزد يك خدا كے وہ ہر جو ہميشہ ہوا اگر چہ كم ہوا

۱۱ راہ دکھا کے تلگو اسد و دون جہان کی

اراده خواص کند یعنی نیست هیچ مقصودی و فتنی اراده اخص خواص کند که نیست هیچ
موجودی حتی که خود را نفی کند و تا کف راست رساند که آن اشارت میکند که غیر حق از اول
شیدم و پس پشت می اندازم و باز دم جدید گرفته ضرب **لا اله الا الله** بقوت تمام بر دل
زند تا سنگ مغنوی شکسته گردد و وقت اثبات مطلوب را با خود داند بلکه یافت تصور کند
بلکه یقین کند که همان اثبات میکند و خود را از میان بگذرد باید که صورت مرشد را بجا
استاد پیش خود تصور کرده ذکر کند **اَلرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ ثُمَّ الطَّرِیْقُ وَرَحْمَةُ اِیْشَانِ** هست و بر می نفی
خواطر اثری تمام دارد بلکه سلطان الموحدين بر مان العاشقین شیخ جلال الحق را شناسد
والدین محمد و مولانا قاضی خان یوسف ناصحی قدس الله سره الشریف میفرماید که صورت
استاد طریقت که ظاهر ایدیه می شود مشاهده حق است در پرده آب و گل و اما در خلوت
که نمودار شود مشاهده حق است بی پرده آب و گل که **اِنَّ اِلَهَهُ خَلَقَ اَدَمَ عَلٰی**
صُلُوْکِ رَاۤیَهِهَا وَ مَن تَاۤیَنِ فَقَدْ سَاۤیَ اِلَیْهِ الْحَقُّ وَ رَحْمَةُ اَدْرِیْ

که حضرت از اینجا برخاسته رفته است شما هم بر خیزید گفت کجا رفته اند اینک پیش من است
 سبحان الله تعلیم کامل و مکمل چه قدر تاثیر دارد و بزرگانی که از مشرب فنا فی الله
 میدارند و لغز کلام حقیق و کلام الشیخ بآواز بلند میزنند جام فنا فی الرسول و فنا فی الله
 هم درین منزل نوش میفرمایند قطب العارفین جناب شاه پیر محمد سلوئی رحمته الله علیه
 میفرمود که شاه من کریم من ماه من کریم من معبود من کریم من مقصود من کریم من
 پیر من کریم من رسول من کریم من الکرام آنکه مشغولی بصورت پیر درین راه اصلی
 بزرگ است و صول است بخدای عزوجل

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| هر کس که کمال اولیا را شناخت | وین نعمت خاص بیهزار شناخت |
| پس شکر گفت و حب ایشان نگزید | میدان به یقین که او خدا را شناخت |

مولانا جلال الدین گھانیسری رحمه الله در ارشاد الطالبین میفرماید که مرض دل سه چیز است
 یکی حدیث نفس که همیشه بقصد و اختیار در دل حدیث میکند خواه در خلا خواه در ملا خواه
 در نماز باشد خواه در غیر نماز دوم خطر و آن بغیر قصد در دل می آید و میرود و ستون
 نظردل که بغیرست و آن علم اشیاست پس دل باین امراض ثلاثه خراب گشته و از
 یابو حق تعالی دور افتاده و خود را بیاد داده چون طالب طالب صادق است توفیق
 در یابد و بخدمت مرشد کامل شباهت تا آن کامل آن مرض را بصحت بدل گردانند تا بدان
 صحت دل او بنیاد و انامی حق گردد و در مشاهد حق بود اصل این کار و عمده این اسرار
 شغل باطن است و آن اسم اعظم اسم ذات است که در محل حدیث نفس نشاند و آن
 بلند نیست که از عالم علوی ترقی دهد و اسما و صفات الله را در مقام خطر نهاند و آن آشی
 که خاشاک غیر السوز و آن آتش محبت حق تعالی است که در دل افروزد از اینجا است که گفته
 عشق نام معرفت مایه سوی محبوب و نظر دل جمال مرشد دارد تا با او اسطر جمال مرشد
 له ندین در وجود سوا شمع ۱۲ عشق ایک آگ بود که جلادیتی بود هر شریک سوا محبوب است ۱۲

در عالم شهادت است جمال حق تعالی که در عالم غیبت است تو اندید از آنست که جمال شیخ رانند
 و اندک کلام بلاغت نظام حضرت والدی و مرشدی قدس الله سره العزیز هم ازین معنی خبر میدهند
 در حقیقت امر ربی سے ہمیں ثابت ہوا | روح ہر کامل کی ہے شان خدا کی روشنی
 و ہم انبیاست کہ گفته اند کہ صدیق اکبر رضی اللہ عنہ خدا را در جمال حضرت محمد صلی اللہ علیہ
 و آلہ و اصحابہ وسلم دید اگر طالب صادق بتلقین مرشد بدان طریق مشغول شود امید هست کہ آنچه
 اختیار و ابرار را در سنین بسیار حاصل شدہ این را در ابتدای حال بعونہ تعالی حاصل گردد
 و التوفیق والمیسر هو الله التکریم باید کہ بعد نماز تہجد ذکر لا اله الا الله دو صد بار بخمر کند
 بعد از آن کلمہ طیبہ تہما ما گفته فقط ضرب لا الله چهار صد بار بعدہ کلمہ طیبہ تہما ما گفته اسم ذات یعنی
 الله شش صد بار جملہ کنیز او و صد بار شد نزد جمہور مشایخ کبار و اولیای نامدار بہین
 طریق معمول است جناب قدوة العارفین قطب لاقطاب حضرت شاہ پیر کریم عطا سلونی و جناب
 شریعت پناہ قاضی شاہ عبدالکریم بریلوی نگرامی و عمدة الموحدين جناب مولانا شاہ عبدالرحمن
 سندھی لکھنوی و زبدۃ المفسرین و المحدثین حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی قدس اللہ
 سرہ ہم نظر بقصور محبت طالبین فرمودہ بہین مقدار امر میکردند و قبل از زمان ایشان و در عہد
 گرامت محمد جناب شاہ پیر محمد سلونی قدس اللہ سرہ العزیز طالبان صادق ہشت ہزار بار ذکر
 میکردند و جناب مخدوم العالم شاہ حسام الحق مانگیروی رضی اللہ عنہ ہفتاد ہزار بار ذکر نفی و اثبات
 ہر روزہ معمول داشت چون از ذکر جہر در ماندہ شود پاس انفاست کند طریقتی نیست کہ ہر روزی
 کہ خارج میشود ذکر لا اله بگوید بدل و ہر روزی کہ داخل میشود لا الله متصور کند خواہ بہر روزی
 داخل و خارج اسم ذات بگوید خواہ در دم داخل حق گوید و در خارج اسم ذات گوید
 و این دم را بطہیل است و بسبب آن دم ذکر می گردد و فراموشی قیامت پیر سیدہ خواہد شد
 کہ دہار اکجا خرج کردی پس اگر دریا و کریم جل شانہ خرج کردہ باشد خلاص یابد

اور توفیق دینے والا اور آسان کرنے والا اللہ ہی ۱۲

وَالْمُضَرَّبُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ ذِكْرًا كَلَامًا خَامَةً بِلَاغَتِ خَاصَّةٍ رَاجِحِينَ كَرِيمِينَ دِينِ قُرْطَاسٍ
 فَمُسَوِّدَةٍ أَمْدٍ وَأَذْكَرٍ أَسْمَاءٍ بِأَنَّكَ لَئِنْ يَأْذَنَ بِكَ اسْمُكَ بِرُودِكَ رَاغِبِينَ بِسَبِيلِ دَوَامٍ وَبِهِ وَقْتُ
 وَبِهِ شُغْلٍ وَبِهِ رَهَابُ عِبَادَتِ خَوَاهِ دَرِشَنَامِی آن خواه در اول و آخر آن و خواه بزبان و خواه
 بقلب و خواه به روح و خواه به سر و خواه بخفی و خواه باخفی و خواه بجلی و خواه به نفس و خواه
 در سینه و خواه در شب و ذکر لسانی خواه به بحر باشد و خواه بخفیه و نام پروردگار به هم خواه
 اسم ذات باشد یا اسم اشارت که هُوَ است یا اسمی از اسمای حسنی که او را مناسب است بنفس
 سالک و وقت و حال او بیشتر باشد چنانچه از حضرت شیخ ابوالنجیب سهروردی بعنبر راوی
 رحمة الله علیه منقول است که هرگاه طالب این راه پیش ایشان می آید اول در ابیات بعین
 یاد و از بعین امر میفرمودند و من بعد او را بحضور خود نشانده و دونه نام باری تعالی بر دهن
 میخواندند و نظر خود را بر چهره او می دوختند اگر بیکلی از اسماء آئینه او را تغییر در چهره
 و انزعاجی پیدا می شد میفرمودند که فتح تو برین اسم خواهد بود و او را ذکر آن اسم تلقین
 می نمودند و اگر به هیچ کدام از این اسماء او را تغییر در چهره و انزعاجی پیدا
 نمی شد میفرمودند که راه ابرار پیش گیر و بکار تجارت و زراعت و حرفت مشغول باش که
 استعداد سلوک راه قرب و جذب نداری و خواه اسم پروردگار محض تنها باشد یا در ضمن
 تملیل که نفی و اثبات است یا در ضمن تسبیح و تحمید و تکبیر و لا حول و دیگر از کار مسنون باشد
 و خواه کیفیت ذکر یک ضربی باشد خواه دو ضربی فضا عدا و خواه با حبس و تم خواه بی حبس و تم
 و خواه بدون برنخ و خواه با برنخ و خواه سه رکنی و خواه هفت رکنی و خواه با شراط
 عشره که شد و ند و تحت و فوق و ثواب و مراقبه و محاسبه و موعظه و تعظیم و حرمت
 است و خواه بدون این شراط اَللّٰهُمَّ ذَلِكْ مِنَ الْخُصُوصِيَّاتِ الَّتِي اسْتَلْظَمَهَا
 الْمَأْمُورُونَ مِنْ أَهْلِ الطَّرِيقِ وَتَبَيَّنَ أَحَدُ الشَّقِيقِينَ مِنْ خُصُوصِيَّاتِ ذِكْرِ مَفُوضِ الصَّوَابِ

۱۲ اور سوای کے خصوصیات سے جسکو استنباط کیا ہوا اہل طریق کے ماہرون نے

شیخ و مرشد است که بحسب حال هر چه را اصلاح و اندر تلقین فرماید و از خصوصیتی بخصوصیتی نقتل
و تحویل کند چنانچه در آییه دیگر فرموده اند **قَسَّ عَلَیْهِمْ أَهْلَ الْبُیْتِ أَنْ یَسْتَعِزُّوا بِأَهْلِ الْبُیْتِ** و
اهم الملمات آنست که هیچ لمح و هیچ دم غافل نباشد و هیچ شغل و کل زمین یاد باز نماند چنانچه
در آییه دیگر فرموده اند **لَا تَلْهَوْهُمْ تِلْكَ صِبْغَاتُ الْبَشَرِ إِنَّ خِلَافَهُمْ لَکَرِهُوا** و اگر خوف آن
باشد که بسبب هیچ شغل و عمل از ذکر حق باز نخواهم ماند پس آن شغل و کل را از خود دور کن
تَمَّ کَلَامُ صَیْحَةِ الشَّیْخِ وَ اللَّهِ دَرْتُهُ چه خوش گفت اند و در سخته و معنی مرا قهر آنست که
نگاه بانی دل کند از یاد غیر حق چنانکه گفته اند

پاسبان دل شود اندر کل حال | **آینا بدیج در آسنا محال**
و معنی محاسبه آنست که هر حکم حکایه پیش از آنکه کاسب شود و نفس خود را از قول و فعل
و حرکت و سکون که در وجود آید حساب کند اگر خیر باشد شکر حق بجا آورد و اگر شر باشد نفس را است
کند و بدل تدارک سازد و بندگان است و استغفار مشغول شود و معنی مواظبه آنست که نفس
خود را وعظ کند و نصیحت و نیک خواهی نماید و بگوید که در یاد حق باش و در بسندگی غیر حق
مباش جز یاد حق هر چه کنی ضایع است و معنی محاسبه آنکه او توبه نصیحت حاصل کند و بندگان است و
استغفار مشغول شود و طهارت ظاهری و باطنی بجا آورد طهارت ظاهر معلوم است و طهارت
باطن آنکه دل را از کدورات مذمومات و سینه را از غل و غش خالی کند و با خلاص شود
و خطره غیر حق در دل نیارد و محاربه با خود از حرب است یعنی جنگ کردن با نفس و آن
بر دو نوع است صغیر و کبیر صغیر آنست که طالب دین بستم و دوم بستم اسم ذات را بدین رعایت
ملاحظه بر رخ و شد و مد و تحت و فوق گوید و چنان که شد که چهل ذکر در یک دم رسد چون در یک
از چهل ذکر زیادت مشود آن را محاربه کبیر گویند چنان که شد که تا صد و بیست ذکر در یک دم

۱۰ پس سوال کردیم اهل ذکر است اگر تم نین جانتی هو

۱۱ نین لعین و التی انکو تجارت اور هیچ ذکر اند

بلا خطه بمنز و شد و در تحت و فوق رسد هکذا فی امر شاد الطالبین لصحو لانا الشیخ
جلال الدین المهاجری خلیفته الشیخ الاکمل مولا نا الشیخ عبد القدوس
الکلیفی رحمة الله علیه مآ در مکتوبات لطیفه و ملفوظات شریفه حضرت
مخدوم العالم مولانا شاه حسام الحق بانگپوری رضی الله تعالی عنه مرقوم است که
مَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ فَهَوَّاهُ نَبْذَلْ شَعْرًا

هر که مشغولت کند از ذکر و کار | بت بود در خاک افکن زینهار

و حضرت مولانا قدوة المفسرین و المحدثین عبد الغزیز قدس الله سره الغزیز در تفسیر بتیل که در
و بتیل الیه بتیلا واقع است میفرماید که بعضی صوفیه بتیل را بر نفی ماسوی الله در وقت
ذکر حل نموده اند و طریق ابن بتیل آنست که در خانه تاریک نشیند و سر خود را به پیچد و چشمان
خود را بند کند و زبان را ساکت دارد از غیر ذکر و در وقت خلوص معده و اگر سنگی
نماید اما بے افراط و بیدار ماندن اختیار کند و تقیل طعام لازم شمارد که این هر دو را در تنویر
قلب دخی تمام است زیرا که تقیل طعام خون دل کم کند و بیدار ماندن بیه دل را سبکدازد و شخصی را
شتمند خود گرداند که ضروریات قوت و پوشش را سرانجام دهد و در قوت احتیاط کند که از وجه
حلال باشد و با مایه فرائض و روایب و ذکر دائم مشغول شود با استقبال قبله و طهارت و
حضور دل اول بزبان ذکر گوید تا آنکه حرکت زبان ساقط شود و دل بی اختیار بذكر جاری
گردد و بعد از آن بتخیل دل ذکر گوید تا آنکه حروف هم در میان نمانند و محض معنی در ذهن را سخ
گردد و بعد از آن شمار منقطع شود و ذکر حالتی گردد از حالات دورین وقت محبت قویه حادث
شود و مذکور را اصلا فراموش کردن نتواند باز غیبت از جمیع اشیا ظاهر آو باطن آو و تا آنکه
از نفس و صفات نفس خود نیز غائب شود این مرتبه را قرب نامند باذن و نوبت بآن رسد که از

۱۵ شیخ جلال الدین تھانیری خلیفه مولانا شیخ عبد القدوس کلگویی نے ایسا ہی لکھا ہے اور شاد الطالبین ص ۱۲

۱۶ جو بے پروا کرے تجھ کو حتی سے پس وہ بت تیرا ہو

ذکر نیز نیست رود و محض شهو و کور باقی ماند و این سرحد قنات بعد از ان اتصالی بی کیف
تبی قیاس با محبوب خود حاصل شود و بقا همین است و درین مرتبه اورا شاه دلی و واسط
خطاب توان داد و سابق از ان طالب و سرید و شائق و جو یا توان گفت انکهی بقدر
الحاجه ذکر شده باین پیشینه و این راسته رکن است یکی اسم ذات و دوم ملاحظه صفات
یعنی عَلَیْهِمُ سَمِیعٌ بِحَسْبِ سَمْعٍ واسطه که آن را برنخ گویند و ششدر الط این ذکر
هفت است کما قال الشاعر

| | |
|---|-----------------------------------|
| برنخ و ذات و صفات و شد و شد و تحت و فوق | می نماید عاشقان را کل نفس ذوق شوق |
|---|-----------------------------------|

برنخ عبارت از واسطه یعنی مرتبه است و ذات عبارت از اسم ذات است و صفات
عبارت از صفات الکیه که سَمِیعٌ وَ بَصِیرٌ وَ عَلِیمٌ است و شد عبارت از تشدید و تعلیل
الله است و در عبارت از تدریج الف الله است و تحت عبارت از انست که همراه الله را
از زیر ناف شروع کند با قوت و فوق عبارت از انست که در دماغ تمام کند طریقی حضرت
شاه کلیم الله همان آبادی رحمة الله علیه و کیشکول لقمه باین طور درسم فرموده اند که همراه
الله را از تحت ثبات بقوت بر کشد و تمام دم بسوی سینه بگیرد و قبض دم کند و بدل
الله بگوید و با سَمِیعٌ بگوید تصور معنیش باز الله بگوید و با بَصِیرٌ بگوید با تصور معنیش
باز الله بگوید و با عَلِیمٌ بگوید با تصور معنیش و این را عروج گویند ثُمَّ الْعَلِیمُ
ثُمَّ الْبَصِیرُ ثُمَّ السَّمِیعُ و این را نزول گویند ثُمَّ السَّمِیعُ ثُمَّ الْبَصِیرُ ثُمَّ الْعَلِیمُ
و این را عروج ثانی گویند و سرودین آنست که احاطه سمع کمتر از احاطه بصیرت و احاطه
بصیرت کمتر از احاطه علم است پس مالک در اول حال در مرتبه عقل و شهادت است که مرتبه
ایست ناک تراز همه مراتب پس تقدیم سمیع نماید و چون ازین ترقی کند بمرتبه غیب و صد
و آن مرتبه ایست وسیع تقدیم بصیر می نماید و چون ازین ترقی کند بمرتبه غیب غیب رسد
و آن مرتبه است وسیع تر علم تصور نماید و باز رجوع نماید و باید دانست که

۱۱ - در مرتبه کبریا

اللَّهُ سَمِيعٌ اللَّهُ بَصِيرٌ اللَّهُ عَلِيمٌ اللَّهُ عَلِيمٌ اللَّهُ عَلِيمٌ اللَّهُ عَلِيمٌ اللَّهُ عَلِيمٌ
 اللَّهُ بَصِيرٌ اللَّهُ عَلِيمٌ یک ذکر است که شتمل است بر دو عروج و تفصیل ذکر سه پایه حقیقی
 این است که مربع نشینند و بدو انگشت ابهام و سیاه پایه راست و رگ کیماس پایه چپ
 بگیرد و ناف درون کرده اندک میل از فروید بالا دهد و هر دو چشم را فرو بندد و احضار
 بر رخ کند و اسم مبارک اسرار از زیر ناف ببالا کشد بشدت تمام و لام دوم را مد طول
 دهد و بالقط سمیع بعد بصیر بعد علیه ملاحظه کند و حبس دم درین شغل ضروری
 است حضرت تاج الحققین عارف بالله ابو صالح حضرت شاه پیر محمد پناه سلونی
 کریمی اشرفی اژدهنی پدر بزرگوار حضرت قطب الاولیا جناب شاه پیر کریم عطا سلونی
 کریمی اشرفی اژدهنی قدس اسرار سر بهادر رساله اورا و این شغل سه پایه را پنجاه طریق تحریر
 فرموده اند طریق اول آنکه مربع نشینند و ساق پایه راست بر ساق پایه چپ داشته
 از زیر انگشت آن رگ کیماس که زیر زانوی چپ است بگیرد و سر اندازی کرده از زانوی
 چپ اسد کشیده بدوش راست گردانیده دم بر پیشانی رسانده سه مرتبه سمیع و
 بصیر و علیه و علیه و بصیر و سمیع و سمیع و علیه گفته باشد تا
 سه ترتیب مذکور بجا آرد و بعد از آن از میان هر دو زانو سر اندازی کرده آنکه کشیده دست
 نشسته دم بر پیشانی رسانیده سه مرتبه کلمات مذکوره بگوید این ترتیب نیز سه مرتبه
 کند بعد از آن از زانوی راست سر اندازی کرده رو بجنب دوش چپ گردانیده بطریق
 مذکور کلمات مسطوره گوید و تا تواند در یک دم از اول تا آخر کرده باشد و وقت گذشتن
 در میان هر دو زانو سرنگون کرده باو از بینی هو گذارد و دوم آنکه بحال مذکوره نشسته از
 زانوی چپ سر اندازی کرده سمیع بصیر علیم بدوش راست رساند و از اینجا با سر اندازی
 علیم بصیر سمیع بز انوی چپ برو و از اینجا با سمیع بصیر علیه سر بدوش راست آرد
 سه مرتبه و الا هو الله دیکھے ملا ہو اللہ جانے والا ہو

باین ترتیب سه مرتبه کند بعد از آن از میان هر دوزانو سر اندازی کرده آنگاه کشیده بتصور
 سمیع بصیر علیهم بر سینه زیر گویا اندوزانجا علیهم بصیرت سمیع و در میان هر دوزانو بود
 و از انجا با سمیع بصیر علیهم سر کشیده دم بر سینه آرد و باین طور سه مرتبه کند بعد از آن از
 زانوی راست اند کشیده سر بر دوش چپ رساند و بطریق مذکور کلمات مسطوره گفته باشد
 و وقت گذاشتن سر مقابل سینه با همگی بدم بینی هو بر سینه گذارد و سوم دوزانو نشسته
 بی حرکت لب و دم سمیع بصیرت علیهم حق و در دل تصور نموده ملاحظه کند که سمیع و بصیر
 و علیهم و هو همچون حق است و در وقت گذاشتن دم بر سینه بدم بینی آهسته هو گذارد و چهار
 آنکه یکباره مذکور نشسته آنگاه سمیع بصیرت علیهم حق بی حرکت لب هنگام بر آمدن دم
 تصور کند و هنگام فرو آمدن لفظ هو را با تصور آنکه سمیع بصیرت علیهم حق است
 بجانب دل گفته باشد شغل یک پایه بدو طریق است اول آنکه دوزانو نشسته سر اندازی
 کرده آنگاه از زانوی چپ کشیده بدوش راست رساند و از انجا با علیهم بصیرت سمیع
 سر برداشته بدماغ رساند همین طور تا تواند کرده باشد و وقت گذاشتن دم بدم بینی آهسته
 هو بر سینه گذارد و دم آنکه جلبه مرج سه پایه نشسته سر اندازی کرده از زانوی راست
 سمیع بصیرت علیهم کشیده بر سینه رساند و با بستگی دم تصور علیهم کرده باشد و دم
 بطریق اول گزار و شغل دو پایه آن است که مرج نشیند و سر اندازی کرده از زانوی چپ
 سمیع بصیرت علیهم تا سینه رساند بعد از آن با سر اندازی علیهم بصیرت سمیع
 از زانوی راست تا به سینه رساند همین طور کرده باشد و دم بطریق یک پایه گزار و ذکر چهار
 که آن را سهوینی نیز گویند پنج طریق دارد اول آنکه دوزانو نشسته هو و دست بر دوزانو
 نهاده با دوزانی آنگاه کشیده سر بر دوش راست گرداند و از انجا با سر اندازی با و از سینه
 حق بر سینه زند دوم آنکه بر یکپ مذکور نشسته با سر اندازی از میان هر دوزانو آنگاه
 بینی کشیده درست نشسته بسرعت سر اندازی حق را با و اند مذکور بر سینه زند سوم آنکه

از میان دوزانو سر اندازی کرده الله باوار مسطور کشیده نیم اساده شده بهرعت در نشسته
 با سه نگوئی هو با و از بینی بر سینه زند چهارم آنکه نشسته هر دوزانو از هر دو دست محکم گرفته
 سیمیه بصیرت علیکم بدم از دل کشیده سر بجانب راست آورده لفظ هو را با و از
 بینی بر دل ضرب کند تصور آنکه الله سیمیه و بصیرت علیکم ست پنجم آنکه اول نیم
 اساده شود بعد بر ستور طریق چهارم او کند طریق ذکر از معمولات حضرت مخدوم شیخ
 من الله عرف شیخ از صحن جو نپوری حرمه الله علیه که از اجداد کرام فقیر اند اینست که دوزانو
 نشسته از هر دو دست هر دوزانو گرفته با سر اندازی از ناف لا کشیده درست نشینند
 و بهر ساند و بهرعت سر بجانب دوش راست گروانیده الیه گوید و باز بهرعت بجانب
 ابتدائی یعنی از جانی که لا کشیده ضرب الله تمام کند حضرت قدوة العارفین شیخ الشیخ
 شاه پیر محمد سلونی رحمه الله علیه در بعضی از مکاتیب هدایت اسالیب خود رقم نموده اند
 که تصور مرشد با حضور دل چشم بسته صورت مرشد را در دل تصور کند بعد یک تمام اعضای او
 اعضای مرشد گردد و خود عین صورت مرشد شود هر فعلی و قوی که ازین سرزند
 نسبت به مرشد کند هیچ وجه خیال و شعور خود ننماید ثمرات ابن عمل معلوم و هویدا
 خواهد شد و کلام حضرت امیر خسرو علیه الرحمة ازین بابست

من شدم تو بشی من تن شدم تو جان شدم | تا کس نگوید بعد ازین من و گیرم تو دیگر می
 شغل آینه آنکه آینه را در پیش خود داشته بر جمعیت ظلم خود که با خود ست کاظم کند یعنی خود را
 ظل موجود حقیقی تصور کند تا آنکه تابع عین مقبوع گردد و نتیجه این شغل فنا فی الافعال است
 و این شغل متوسطان است چنانچه جناب کرامت آب حضرت قدوة الکاملین پیر محمد بنیاه
 سلونی ابن حضرت شاه پیر محمد اشرف سلونی ابن حضرت شاه پیر محمد سلونی قدس الله
 سرارهم در حالت توسط شغل آینه بسیار میگرداند و شیشه آلات در مکان خاص نصب
 کرده بودند روزی در ویشی صاحب نموت بر می ملاقات او در غفلت مد و سماع در واده بودند

باین ترتیب سه مرتبه کند بعد از آن از میان هر دوزانو سر اندازی کرده آنکه کشیده بتصور
 سمیع بصیر علم بر سینه زیر گویا رساند و از انجا علیکم بصرین سمیع و در میان هر دوزانو برو
 و از انجا با سمیع بصیر علم سر کشیده دم بر سینه آرد و باین طور سه مرتبه کند بعد از آن از
 زانوئی راست اند کشیده سر بدوش چپ رساند و بطریق مذکور کلمات مسطور گفته باشد
 و وقت گذاشتن سر مقابل سینه با همستگی بدم بینی هو بر سینه گذارد و سوم دوزانو نشسته
 بی حرکت لب و دم سمیع بصیرین علیکم حق در دل تصور نموده ملاحظه کند که سمیع و بصیر
 و علم و هو همون حق است و در وقت گذاشتن دم بر سینه بدم بینی آهسته هو گذارد و چهارم
 آنکه بکلیه مذکور نشسته الله سمیع بصیرین علیکم بی حرکت لب هنگام بر آمدن دم
 تصور کند و هنگام فرود آمدن لفظ هو را با تصور آنکه سمیع بصیرین علیکم حق است
 بجانب دل گفته باشد شغل یک پایه بدو طریق است اول آنکه دوزانو نشسته سر اندازی
 کرده الله از زانوئی چپ کشیده بدوش راست رساند و از انجا با علیکم بصرین سمیع
 سر برداشته بدماغ رساند همین طور تا تواند کرده باشد و وقت گذاشتن دم بدم بینی آهسته
 هو بر سینه گذارد و دم آنکه جلبه مربع سه پایه نشسته سر اندازی کرده از زانوئی راست
 سمیع بصیرین علیکم کشیده بر سینه رساند و با بستگی دم تصور علیکم کرده باشد و دم
 بطریق اول گزارد شغل دو پایه آن است که مربع نشیند و سر اندازی کرده از زانوئی چپ
 سمیع بصیرین علیکم **تا سینه رساند بعد از آن با سر اندازی علیکم بصرین سمیع**
 از زانوئی راست تا به سینه رساند همین طور کرده باشد و دم بطریق یک پایه گزارد و ذکر جاری
 که آن را سهو بینی نیز گویند پنج طریق دارد اول آنکه دوزانو نشسته هر دو دست بر دوزانو
 نهاده آواز بینی الله کشیده سر بدوش راست گرداند و از انجا با سر اندازی آواز مسطور
 حق بر سینه زند و دم آنکه بزرگیب مذکور نشسته با سر اندازی از میان هر دوزانو الله آواز
 بینی کشیده در دست نشسته بسرعت سر اندازی حق را آواز مذکور بر سینه زند سوم آنکه

از میان دوازده سراندازی کرده آنکه با وارسطور کشیده نیم اساده شده بر عت در شسته
 با سگونی هُو با و از بینی بر سینه زند چهارم آنکه شسته هر دوازده و دست محکم گرفته
 بِصِيْرَةٍ عَلَيِّهِ بِدَمِ اَزْدَلِ کشیده سر بجانب راست آورده لفظ هُو را با و از
 بینی بر دل ضرب کند تصور آنکه اَللّٰهُ سَمِيعٌ وَبَصِيْرٌ وَعَلَيْهِ سَلَّمَ پنجم آنکه اول نیم
 اساده شود بعد به دستور طریق چهارم ادا کند طریق ذکر از معمولات حضرت مخدوم شیخ
 من الله عرف شیخ اذهن جو پوری رحمت الله علیه که از اجداد کرام فقیر اند اینست که دوازده
 نشسته از هر دو دست هر دوازده گرفته با سراندازی از ناف لا کشیده درست نشینند
 و بمغز رسانند و بر عت سر بجانب دوش راست گردانیده الیه گوید و باز بر عت بجانب
 ابتدائی یعنی از جای که لا کشیده ضرب الیه الله تمام کند حضرت قدوة العارفين شیخ المشايخ
 شاه پیر محمد سلونی رحمة الله علیه در بعضی از مکاتیب هدایت اسالیب خود رقم نموده اند
 که تصور مرشد با حضوری دل چشم بسته صورت مرشد را در دل تصور کند بحدیکه تمام اعضای او
 اعضای مرشد گردد و خود عین صورت مرشد شود هر فعلی و قولی که ازین سرزند
 نسبت بر مرشد کند هیچ وجه خیال و شعور خود نماند ثمرات این عمل معلوم و هویدا
 خواهد شد و کلام حضرت امیر خضر علیه الرحمة ازین باب است

من شدم تو بشی من تن شدم تو جان شدی | تا کس نکوید بعد ازین من و گیرم تو دیگری
 شغل آینه آنکه آینه را در پیش خود داشته بر جمیع اظلال خود که با خودست کاظم کند یعنی خود را
 اظلال موجود حقیقی تصور کند تا آنکه تابع عین مقبوع گردد و نتیجه این شغل فنا فی الافعال است
 و این شغل متوسطان است چنانچه جناب کرامت آب حضرت قدوة الکالمین پیر محمد پناه
 سلونی ابن حضرت شاه پیر محمد اشرف سلونی ابن حضرت شاه پیر محمد سلونی قدس الله
 اسرارهم در حالت توسط شغل آینه بسیار میگرداند و شیشه آلات در مکان خاص نصب
 کرده بودند روزی در ویشی صاحب نعمت برای ملاقات او در محفل مدد سماع دروازه بودند

ورویش ایشانرا گفت که چشم بند کرده و افرایش را آنحضرت بچنان کرد و دید که بر هر طاق
 صورت آن درویش پیدا و هویدا است آنحضرت با درویش تواضع نمود و فرمود که شما هم چشم بند
 نموده کشاید چون چشم و اگر در هر جانب از مکان و صحن و زمین و آسمان صورت معنی
 سیرت عارف بالله شاه پیر محمد پناه علیه رضوان الله نمایان بود و درویش سر بر قدم نهاد
 و گفت که بدون مایه و کانداری رونق نمی پذیرد و من فقط و کانداری تصور نموده بودم تقصیرم
 معاف فرمایند بتدی را باید که نفی و اثبات کوشش بلیغ کند تا شوق درویش پدید آید
 و اگر با جماعت ذکر کند بهتر باشد که حضرات چشتیه علیه الرحمة ذکر نفی و اثبات در طریقه جماعت
 کرده اند حضرت قطب الاقطاب شاه پیر محمد سلونی رحمۃ الله علیه فرموده اند که از زانوی
 چپ سر فرو آورده لفظ کلا را با قوت بد تمام بگیرد و در دل خیال کند که لا مَعْبُودَ
 إِلَّا اللَّهُ لَا مَطْلُوبَ إِلَّا اللَّهُ لَا مَقْصُودَ إِلَّا اللَّهُ لَا تَحْبُوبَ إِلَّا اللَّهُ لَا مَوْجُودَ
 إِلَّا اللَّهُ تا بکف راست رساند و با سر اندازی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را بدول که جانب چپ است
 ضرب شدید دهد دیگر آنکه بوقت کشیدن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تصور کند که من نیستم و بگفتن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید
 که توئی و صورت مرشد در نظر دارد و باید دانست که از مزاولت اسم ذات جذبه پدید می آید
 و بدون جذبه راه سلوک طی نمی گردد وَجَدْتُ رَبِّي مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَعَالَى عَمَلِ
 الثَّقَلَيْنِ قول شایخ کبار و پیران نامدار است وَجَدْتُ رَبِّي سَاعَتٍ وَبِكِ رُزُوسَةٍ رُوزِ
 هَمٍّ دَرِّينِ راه معتبرست و اگر تا یک ماه و یا دوسه ماه جذبه در برابر بعد از آن بمنزل سلوک
 فرو آید برای طالبان حکم کبریت احمر دارد و عالم مثال بر وجه اتم مشوف گردد و کلام
 حَقِّقَهُ جَدِّي وَشَيْخِي شَيْخِي تَابِجُ الْعُلَمَاءِ الْمُحَقِّقِينَ مَوْ لَا نَابِي الْفَضْلِ
 ظَهِيْرُ الدِّينِ شاه پیر محمد پناه عطا المعروف به جنی میا نصاحب قدس الله سره و حقا

۱۵ یک جذبه جذبات حق سے برابر عمل جن دانس کے ۱۲۵

۱۶ جیسا کہ اسکی تحقیق کی ہے مولانا ابوالفضل ظہیر الدین حضرت شاہ پیر پناہ عطا صاحب نے جو ہر مولفہ میں

وَأَوَّلُ الْيَتَامَى فَتَوَحَّجُوا عَالَم مِثَالِ بَاطِنِ عَالَمِ نَاسُوتِ سِتْ كِهْ عَالَمِ شَهَادَتِ سِتْ
 بَعْدِ اَزْ اِنْ عَالَمِ مَلَكُوتِ مَكشُوفِ مِیْگَرْدُودِ رَا نَكْشَافِ اِیْنِ عَالَمِ عَجَابِ بَسِیَّارِ
 مَعَانِیْهِ اَقْتَدِرْ غَرَابِ عِلُومِ مَنكُشَفِ گِرْدُوسِ كِهْ دَرِیْنِ عَالَمِ تَبَاشَا مَشْغُولِ شَدُورِ پَایِ
 خُودِ تَشِیْشِهْ زِدُودِ اَزْ تَرْتِیْ بَازْ مَازْدِ حَضْرَتِ قُطْبِ وَحْدَتِ تَاجِ الْاَوَّلِیَا خَیَابِ شَاهِ پِیرِ مُحَمَّدِ عَظَا
 عَرَفِ حَضْرَتِ پِیرِ عَظَا صَاحِبِ بَنِ الْكِبَرِ حَضْرَتِ شَاهِ پِیرِ مُحَمَّدِ اشْرَفِ اِیْنِ حَضْرَتِ شَاهِ پِیرِ مُحَمَّدِ
 سَلَوْنِیْ قَدْسِ شَدُورِ رَاجُودِ اِیْنِ عَالَمِ مَنكُشَفِ گِرْدِیدِ كَرَامَتِ اَحْيَایِ مَوْقِیْ اَزْ اَنْحَضْرَتِ
 بَظُورِ اَمْدِ بِنَظَرِ اَنُورِ خَاكِ رَا زِرْ فَرْمُودِ وِ بَرِ آبِ وَهَوَا مَرُورِ فَرْمُودِ وِ مَحَارَكِ كِهْ مَرِیدِ اِنْ
 اَنْحَضْرَتِ مِهْرَهْ نَوَابِ مَرْتَدِ قَلْبِ اِنْ بَهَادُورِ مَلَكِ پُورِ بَ جَنگِ مِیْگَرْدُودِ صُورَتِ شَرِیْفِ
 اَنْحَضْرَتِ مَعَانِیْهِ مِیْگَرْدُودِ وَفَجْ لَشْكِرِ اِیْشَانِ مِیْ شَدُ وِ طَرَفِ تَرَا كِهْ اَنْحَضْرَتِ تَمَامِ عُمُرِ گَاهِیْ اَزْ
 گَرَشْتِهْ عَافِیَّتِ پَا پِیْرُ وِنِ نَهْ نَهَادِهْ بُوْدِ بَعْدِ اَزْ اِنْ بَمَنْزِلِ جَبْرُوتِ تَوَجُّهْ فَرْمُودِ وِ بَعْدِ اَزْ اِنْ بَعَالَمِ
 لَاهُوتِ وِ اِهْمُوتِ تَرَا گِرْفِ رَحْمَةُ اللهِ مَرَحْمَةً وَاَسِیْعَةً كَامِلَةً خَوَارِقِ عَادَاتِ
 اَنْحَضْرَتِ وِ كَتَبِ خَاذِلَانِ فَقِیْرِ بَسِیَّارِ مَرْقُومِ اَنْدِ تَفْصِیْلِ عَوَالِمِ اَرَبِیْهِ مَذْكُورِهْ بِالَا وِ كَتَبِ مَشَایِخِ طَرِیْقَتِ
 بِهْ بَسْطِ تَمَامِ مَرْقُومِ سِتْ مَنْ شَاءَ فَلْيُحْجِزْ اِلَیْهَا حَضْرَتِ بَاعْظَمَتِ مَعْدُومِ الْعَالَمِ غُوثِ نَبِیْ اَدُمِ
 پِیْشَوَایِ عَارِفَانِ شَیْخِ الْمَشَایِخِ شَاهِ حَسَامِ اَحْمَقِ مَانِكُپُورِیْ قَدْسِ شَدُورِ اَلْقَدْسِ مِیْفَرْمَايَنْدِ
 كِهْ هَلِ سِیرِ قَلْبِ سِتْ چُونِ خَوَاهِدِ كِهْ سِیرِ قَلْبِ كَنْدِ نَقْشِ اَللّهِ رَا بِرِوَلِ بَحْثِ خِیَالِ تَصَوُّرِ كَنْدِ
 شَبِ وِ رُوزِ دَرِیْنِ خِیَالِ مَازْدِ وِ بَیْجِ خَطَرِهْ رَا بَخُودِ اَمْدِنِ نَدِهْدِ چُونِ مَدَنِیْ بَرِیْنِ بَكْزِرِ اَلْفِ اَللّهِ
 غَایِبِ خَوَاهِدِ شَدِ بَازْ مَهْدَرِیْنِ بَاشْدِ لَامِ اَزْ اَللّهِ غَایِبِ خَوَاهِدِ شَدِ حَلَقَهْ خَوَاهِدِ مَازْدِ اِنْ حَلَقَهْ
 اِهْسْتِهْ اِهْسْتِهْ سَفِیدِ وِ بَزْرُگِ خَوَاهِدِ شَدِ چَا نَكِهْ اَزْ اِنْ حَلَقَهْ دَاثِرَهْ پِیْدَا خَوَاهِدِ شَدِ وَاِنْ دَاثِرَهْ
 اَزْ نُورِ پَرِ خَوَاهِدِ شَدِ جَلْمِهْ جِهَانِ رَا دَرِ اِنْ حَلَقَهْ بِهْ بِنْدِ رِبَاعِیْ

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| بر هر که صفات حق پسندیده شود | خاطر ز مكنونات بریده شود |
|------------------------------|--------------------------|

له جكو ز ياده بسط منظور ہو پس وه ادهر رجوع كره ۱۱

گر وزن دل بندگرتی کیشانی
بر بام فلک هر چه بود دیده شود

مخفی مباد که چون لطیفه قلب بیدار شود و سیر قلب میسر آید همه لطائف بیدار خواهند شد
الکون چون ذکر لطائف در میان آمد ضرورت واقع شد که در بیان لطائف بسطی و تفصیلی
داده شود و واضح باد که حضرت سید عبدالاول رحمة الله علیه در سال معرفت نفس میفرمایند
که چون روح علوی مدتی در جوار مؤثر تمام و مبدع بر کمال جگالت قَدْ رَمَقَتْ بُوَتْ تَائِيْرُ كُوْرَةٍ
و انوشت مناسب بود و روح سفلی چون در مقام جد و تاثیر واقع است متاثر شدن
و انوشت و ذکوة لائق او آمده پس از ازدواج روحین مولودی حاصل شده که نام در
قلب است و وی ذی الوهین و قلب است و جمعی به پدر و مادر و جمعی به مادر و فقیر مؤلف گوید که
تفصیل این مقال و توضیح این اجمال چنانکه در عوارف است آنست که روح انسانی علوی
سمادی است از عالم امر و محل احوال و روح حیوانی بشریست که از عالم خلق است آنچه از عالم امر است
از کیفیت و کم منزله باشد و آنچه از عالم خلق است به کیفیت و کم موصوف بود و روح حیوانی جسمیست
لطیف که حامل است قوت حس و حرکت را و از جوف دل بتصفید حرارت غریزی بر میخیزد و در
سوراخ رگهای جنده منتشر میشود و این روح در سایر حیوانات می باشد چون روح انسانی
بر روح حیوانی وارد می شود و روح حیوانی به جنس آدمی گردد و از روح سایر حیوانات مقایر
می باشد و از مجانیست صفتی دیگر کسب کند پس نفس می گردد که محل نطق و الهام است
كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَقْسِمْ لَكُمْ مَا سَوَّاهَا فَالْتَمَّهَا فَجَعَلَ سَرَاهَا وَ تَقْوَاهَا
پس تکوین نفس آدمی از روح انسانی مثل تکوین حوا از آدم است و چنانکه فیما بین آدم
و حوا با هم عشق و الفت بود همچنان فیما بین روح و نفس نیز عشق افزود و لهذا هر یک از اینها
بمفارقت همدم خود شکر آب حیات را سکرات موت می پذیرد و از آر میدان روح انسانی
بجانب نفس قلب پیدا می شود و این قلب نه آن پاره گوشت است بل لطیفه است که

سکوت و قسم بر نفس که از جب اُسکو شکاک بنایا سحر کلایا اُسکو سکی برائی اورا چائی ۱۲

محلش آن پاره گوشت است پس روح انسانی در تگن مثل آدم گردید و نفس مثل حوا یعنی چنانکه حوا
 از پهلوی آدم مخلوق گشت همچنین نفس از روح انسانی پدید آمد و قلب بمنزله ذریت آدم
 هویدا گشت و تا مساکنت فیما بین روح و عین که روح انسانی و نفس باشد نخواهد شد تگن
 قلب که مثل ذریت است صورت نخواهد نمود و باید دانست که مدرک محسوسات نفس است
 و مدرک معقولات روح و مدرک محسوسات و معقولات قلب است پس باید که مدرک شایانی
 که در محسوسین باشد و نه معقول آن ذات و صفات خداوندست تعالی شاکه چیزی دیگر باشد
 پس جبرمت شامله لطیفه دیگر فرستاد اعلی و اصفی و بقلب تعلق دارد و آنرا سر خوانند
 و لطیفه دیگر اصفی از همه فرستاد و ویرا بر متعلق ساخت و آنرا خفی نامند کشف ذات
 متعالی بچشم خفی شود و چنانچه در حدیث قدسی واروست و فی الخفی انا و این لطائف احوال
 و ابریه که همراه روح علوی در هر فرد انسانی مودع باشند و بسبب حجب ظلماتی نفس و صفات
 مستورانه و بعد از کیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح بطور آئیند و احتمال دارد که بعد تجلیه
 روح مجدداً ظاهر شود و هو علی کل شیء قدیر و باید دانست که تصرف و هستی حق سبحانه
 تعالی بجمع ذات عالم علی السویه است و هر ذره آئیند و منظر جمال با کمال آنحضرت است
 جل شانعه و خدا و وقت ند و خطاب توجه بدل صنوبری کردن بنابر آنست که دل و بدن
 روح حیوانیت و باقی لطائف بروح حیوانی متعلق اند پس توجه بقلب توجه بجمع لطائف
 باشد و با جملة توجه بقلب موجب فتح باب است و مقدمه کشف لطائف است ثُمَّ فَكَّمْ
 عَلَى التَّكْوِينِ إِلَى نَهَائِهِ الْأَمْرَ مَكَاشِفَةً الْأَوَارِ قَدْسِيَّةِ ذَاتِ وَصَفَاتِ حَضْرَتِ حَقِّ هَمَزِينِ
 طریق باشد و لهذا گفته اند در قلب صنوبری روز نیست که بآن روزن کشف عوالم غیب
 و مشاهده مراتب جبروت و لاهوت گردد

| | |
|--|--|
| شکر حست نگنجد در زمین و آسمان | حیرتی دارم که اندر سینه چون جا کرده |
| توبه دارم فادر سینه آرامش موج موج موج | خفی بین موج موج موج موج موج |

درین مقام لطیفه بنماطرسیده که ملوک را سه مقام می باشد اول عمارتی وسیع و عالی
که همه لشکر در وی حاضر شوند و وزیران و کارکنان و عمار در هر گوشه و زاویه بنشینند و عمل
و عقد و رتیق و فتیق و عزل و نصب و عطا و منع و عرصن عساکر و محاسبه اعمال نمایند و دوم
مقامی متوسط که پادشاه با جماعت مختصر آنجا مجلس دارد و عوام الناس و سایر مردم لشکر را
آنجا مدخل نیست و اصحاب مجلس در آنجا بحقوق خدمت حضور قیام می نمایند و با انواع عطایات
و تشرایف مخطوط می شوند و بجلالت لذت قرب متلذذ می گردند و سوم عمارتی مختصر که
حرم حرم عزت و سراق خلوت و عصمت است که پادشاه در آنجا خلوت میفرماید و هیچ
خاص و عوام و بیگانه و آشکارا مجال و مساع نمی باشد پس بر حکم الظاهر و عنوان الباطن
پادشاه پادشاهان را جلالت عظمت نیز سه مقام است اول عرش عظیم که محل فیض خواص
و عوام است و دیوان رزق مومن و کافر و وحوش و طیور و ماده وجود و بقای جمیع موجودات
از حیوانات و نباتات و معادن و سایر لطائف و بساطت و مرکبات است چون عرش بالا
همه عالم است و مطالب عموم خلایق از عرش فائز می شوند لاجرم بے اختیار بر اطاعت
آدمیان بجهت فوق متوجه باشند و وقت دعا و سوال سر باسمان کشند مقام دوم کعبه مشرفه
است که جز دوستان خاص و مومنان مخلص را آنجا مدخل نیست و ایشان را در آنجا انواع عطا
نصیب شود و بشفاعت گناہان با تقدم و فضیلت قرب ذوالجلال و الاکرام مشرف
و سرفراز گردند و کفار را آنجا نصیب نیست مقام سوم قلب بنده مومن است **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**
لَا يَسْعَىٰ آتَمَ حَيٍّ وَلَا سَمَكًا وَلَا يَسْعَىٰ قَلْبُ عَبْدٍ الْمُؤْمِنِ وَدَرَّ آتَمَ كَوْكَبًا
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اشارتی برین سه مقام است و تاویل آن برین پنج است

الاول فقال قيل نعم انما هذا هو المقام الاول
والثاني فقال قيل نعم انما هذا هو المقام الثاني
والثالث فقال قيل نعم انما هذا هو المقام الثالث
والرابع فقال قيل نعم انما هذا هو المقام الرابع
والخامس فقال قيل نعم انما هذا هو المقام الخامس

اللَّهُ الْمُتَجَلِّي عَلَى عَرْشِ قَلْبِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْعِزَّةِ وَالْوَحْدَةِ الْخَمْنِ الْمُتَجَلِّي
 عَلَى عَرْشِ الْعَظِيمِ بِالرَّحْمَةِ الْعَاصِمَةِ الشَّامِكَةِ الرَّحِيمِ الْمُتَجَلِّي عَلَى عَرْشِ
 الْكَفَّةِ الْمُشْرِفَةِ بِالرَّحْمَةِ الْخَاصَّةِ الْمُخَصَّصَةِ بِالْمُقَامَيْنِ انچه ذکر شد کنی مشهور
 است که متوجه قبله نشسته سه بار الله میگویند و اشارت بفوق و قدّام و قلب می کنند
 ادبین عروش ثلثه است و الله و سبحان الله اعلم بمدگی حضرت شیخ عبدالاحد بن حضرت
 شیخ محمد سعید بن حضرت شیخ احمد سرندی مجدد الف ثانی رحمته الله عليهم در بعض مکتوبات خویش
 فرموده اند که لطائف پنجگانه انسانی که قلب و روح و سر و خفی و اخفی باشد از عالم امر اند
 و مقام آنها فوق العرش است که بلامکانیت موصوف است حق جل و علا به کمال قدرت
 خویش آن لطائف را تعلق ببدن انسانی داده از انجا فرو آورده هر یکی را بوضع خاص
 از بدن که مناسب آن بود جا داده است قلب را جانب چپ از سینه جا داده و روح را که
 لطیف تر از قلب است مقابل آن بجانب راست جا داده و اخفی که لطیف و احسن
 ال لطائف است در میان سینه و سر را در میان قلب و اخفی و خفی را در میان روح و اخفی
 ان الله و بعض مشایخ مقامات لطائف را باین طور نوشته اند که لطیفه قلب مقام او دو انگشت
 فروتر از پستان چپ است و لطیفه روحی مقام او دو انگشت فروتر از پستان راست
 و لطیفه سمی مقام او باین سینه و لطیفه خفی مقام آن بالای ابرو و لطیفه اخفی
 مقام او ام الدماغ است در انوار لطائف شایخ را نیز اختلاف است چنانچه حضرت شاه
 عبد الاحد صاحب قدس الله سره میفرماید که هر کس موافق کشف و دید خود گفته و
 نوشته است و بعد از ان میفرماید که نور لطیفه قلب در دست و نور لطیفه روح سرخ است
 و الله نام الله که جو تجلی کرنے والا ہی او پر عرش قلب مؤمن کے ساتھ عزت کے اور وحدت کے ایسا الله کہ رحمن ہی
 او متجلی ہی او پر عرش عظیم کے ساتھ رحمت شاملہ کے ایسا الله کہ رحیم ہی او پر عرش کبر مشرف کے ساتھ محبت خاصہ مختصہ بالمؤمنین
 و الله پاک جانتا ہی ۱۲

و نور لطیفہ کمر سفیدست و نور لطیفہ خفی سیاه است و نور لطیفہ اخفی سبزست
 تم کلامہ الشریف بقدر حاجت و نزد بعضی نور لطیفہ قلب سفیدست
 و نور لطیفہ روح سفیدست و نور لطیفہ کمر سبزست و نور لطیفہ خفی نیلگونست
 و نور لطیفہ اخفی سیاه است واضح باو که محل نفس زیر نافست و بندگی حضرت
 شیخ عبد الاحد میفرماید که نفس خبیث از عالم خلقست و محل وی دماغست بالذات
 بنجاشت و شرارت متصفست و خود را در رنگ لطائف نفسیه و انموده و دعوائی
 ریاست کرده بر تمامی اجزای لطائف تصرفات فاسده نموده و باغوائی ابلیس مایلر لطائف را
 باوصاف و سیمیه خود متصف ساخته است و از توجه بجناب الهی محروم داشته بنجاست
 ابدی و مبادت سرمدی رسانیده هر کس انبایت از لی رهنمونی نمود و بر شرارت و نجاست
 وی اطلاع یافته و از مکائد و مفاسد وی روی تافته متوجه بارگاه قدس گشته بسعادت
 ابدی پیوسته و چون نفس نرکی و مظهر گردد و از اوصاف رذیله خود پاکلیه بیرون آید هر آنکه
 بفضلہ تعالی بمرتبه عظیمه از ولایت و تقرب و مشاہدہ و مقام رضا مشرف میشود و از جمیع لطائف
 انسانی بالادست میگردد و سیر وی از همه بلند میرود و وی را بعد حصول کمال بر صدر جا
 میدهند و ریاست لطائف و یرامی بخشند بحسب سرایت غامض که انجست الاشیاء بعد
 از تطہیر و تنویر اشرف الاشیاء میگردد و اَوَّلَئِكَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
 ظاہر گردد و قول آنحضرت علیہ السلام خَبَّارُكُمْ فِی الْحَیَاةِ خَبَّارُ خَیْرٍ کُمْ فِی
 الْاِسْلَامِ اِذَا فَخَّصُوا جلوه پذیرد و دیگر مشایخ کرام میفرمایند که چون نفس صفا یابد
 آن را قلب خوانند غیر قلب صغیر بری که مضطرب گوشتست و جزو بدن و چون قلب صفا یابد
 آن را روح گویند و چون روح صفا یابد آن را سر گویند و چون سر صفا یابد آن را خفی گویند

۱۱ ده رنگ بین کردل دنیا و آخرت و یکی برائیون کو بجلائیون سے

۱۲ بهتر تھا را جاہلیت میں بہتر تھا راہی اسلام میں جب فقیہ ہو ۱۲

و انانیز گویند چون این مراتب طی شوند قالب نیز صفا یابد و حکم روح پیدا کند چنانکه گفته اند
 اجسمنا ونا است و احنا این را بعضی مشایخ کرام اطوار سبعه گویند و اقتباس از آیه کریمه فرموده اند
 وَ قَدْ خَلَقْکُمْ أَطْوَاسًا و مراتب ماعدای قالب را طائفه شش نامند جمعی گمان برند که این
 طائفه شش جواهر متعدده متغایره بالذات اند و مذہب دیگران آنست که این امور شش جواهر
 واحد نورانی اند و تفاوت باعتبار کیفیت است وَالذَّاتُ وَاحِدَةٌ این چنین رقم فرموده اند حضرت
 زبدة المشایخ الکرام عمدة العلماء العظام مولانا شاه تراب علی صاحب قلندر گاکو روی قدس سره
 در کتاب مطالب رشیدی و فتیحه حضرت حاج الحرمین الشریفین غوث الکونین غیاث الدارین
 مخزن اسرار نوری حضرت شاه عبدالکریم مانگیروی قدس سره الغریر بقصد زیارت حضرت
 غوث الثقلین محبوب سبحانی سیدنا محی الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر حسنی حسینی جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 متوجه دارالاسلام بغداد شدند یکسالربعین آنجا اقامت ورزیدند و چله کشیدند بعد ازان از
 حضرت غوث بشارت یافتند که فرزند سید محمد قادری در دہلی سکونت دارد آنجا برو و نعمت
 سلسله را از وی بگیرید آنحضرت حسب ارشاد جناب غوثیت مآب عازم دہلی گشته بعد قطع مراحل
 دلی منازل بدہلی رسیدہ شرف یاب صحبت بابرکت حضرت سید محمد قادری گردید حضرت سید
 ارشاد فرمود کہ من از مدتی بارشاد جدا میگردم منتظر تو بودم اکنون شد کہ نعمت این دو دود متبرکہ
 نصیب شما خواهد شد بعد ازان فرمود کہ ذکر نفی و اثبات بظهور مآکن به بینم کہ تا کجا رسانید حضرت
 شاه عبدالکریم علیہ رضوان اللہ الرحیم بذر در آمد ہر چند کہ در حال استغراق نفی نمودی اما
 فی الجملہ باقی ماندی بعد ازان حضرت سید ذکر آغاز کرد چون کلام میگفت از نظر حضرت پیر
 کریم صاحب غائب می شد و چون لا اللہ سیم فرمود و موجودی گشت چون حضرت شاه
 عبدالکریم صاحب را باین مرتبہ رسانید فرمان خلافت سلسلہ قادریہ عطا فرمودہ نخست فرمود خلافت
 در حالت ذکر خود را و جملہ ماسوی اللہ را نفی باید کرد کہ متصور و فنا از خود و قیاس است
 سلسلہ جسم ہائے مثل ہماری روحون کے ہیں لطافت بین ۱۲ اسلہ از تحقیق پیدا کیا اللہ نے فکر کوئی طور اسلہ اور ذات ایک ہر ۱۷

است فنا فی ممالک و بقای موافقات است و این معنی از لوازم توبه نضوح می باشد
 و بعضی گفته اند که فنا زوال حظوظ دنیوی و اخرویست و بقا بقای رغبت بحضرت عزت
 و جلالت قدس که و بعضی گفته اند که فنا زوال اوصاف ذمیه است و بقا بقای اوصاف حمیده
 و آن بمقتضای تزکیه و تجلیه نفس باشد و بعضی گفته اند که فنا غیبت است از اشیا و بقا حضور
 است با خالق ارض و سما و زوی حضرت قطب عالم شاه عبدالکریم ماکبوری قدس الله سره
 الشریف از حضرت شیخ المشایخ شاه پیر محمد سلونی قدس الله سره العزیز ارشاد فرمود که
 شما از مدت دراز در صحبت ما هستید بیان کنید که مراتب ذکر چندان عرض کردند که صدقه
 پیوستگی آنچه معلوم است نیست که اول استیلا می ذکر است که بسبب مشغولی ذکر غیر افراموش
 کند دوم استیلا می ذکر که بسبب مشغولی کمال ذکر غیر را و خود را فراموش کند تا بهوشش ذکر
 باقیست سوم استیلا می مذکور که بسبب مشغولی خود را و ذکر را هم فراموش کند حضرت شاد بسیار
 خوش شده بر پیشانی بوسه دادند گدازنی اَمْوَاجِ الْکُرْنُوبِ طَرِيقِ خَمْسِ شَطَرِیهِ اَمِست که
 بر سینه حبس کرده لَا مَعْجُودَ إِلَّا اللَّهُ لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ لَا حَاجَّوْبَ إِلَّا اللَّهُ
 و سر بر سر کمره لَا مَعْجُودَ إِلَّا اللَّهُ لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ در دل گفته باشد یعنی شروع از کلمه اولی کند
 یعنی لَا مَعْجُودَ إِلَّا اللَّهُ از ناف کشیده بر سینه حبس کند و این کلمات مسطوره در دل گفته
 باشد چون دم تنگی کند بدم بینی آهسته بر سینه کلمه آخره بگذارد و همین شغل را با این طریق
 نیز روایت کرده اند که کلمه اولی دم کشیده و رو بجنب دوش راست گردانیده از طرف پیشانی
 بمغز رساند و همین پنج کلمه تدریج مذکور گفته باشد و وقت گذشتن دم روی مقابل سینه
 بدم بینی کلمه آخره آهسته بگذارد و حضرات سلسله عالیة قادریه ذکر نفی و اثبات بانبطور میفرمایند
 که کار از انانوی چپ کشیده بر انوی راست رسانند و الله را بدوش راست بر عمد و ضرب
 شدیدی لَا اللَّهُ بر دل کند هر که برین صورت و سند صحیح عمل نماید انبعاث شوق الهی و فوق
 له بر هر قدرت است ۱۶

تا قنای در دل خود پیدا سازد و لکن بی اجازت مرشد هیچ ذکر و شغل مفید نمی شود و اول جازت
اعمال و اشغال از مرشد اخذ کند بعد درین راه قدم نهاده که آنرا فِیْقُ ثَمَّ الطَّرِيقُ وَالْمَصْرُفُ
وَالْمَوْصِلُ إِلَى الْمَطْلُوبِ هُوَ اللَّهُ الْكَرِيمُ

| | |
|-----------------------|-----------------------|
| چشم پوشیده تواند رفتن | چند راه فنا بهوار است |
|-----------------------|-----------------------|

حضرت شاه پیر محمد سلونی رحمه الله علیه میفرماید که گویانی که بزرگش نیست و ناموست
که بزرگش نیست و سبوت وقتی بزرگ کریم و ده وقتی به فکر کریم بسر کند که فیض حق ناگاه رسد
لیکن بر دل ناگاه رسد

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشیم | ترسم که نگاه کنی ناگاه و نه باشد
و نیز میفرماید که مرشد از حال مرید آگاه شود بهر چه مناسب او اند فرماید لَمْ يَكُنْ لَنَا عَلَى قَدَرِ
عَقْلٍ بِهِمْ آمَدَ است و نیز میفرماید که آینه دل را چار چیز شرط است تا عکس جمال مطلوب
در نظر آید یکی آنکه آینه دل از رنگار اغیار طبع حیوانی و فضاوی و شیطانی منزکی و مصطفی و آینه
دوم کمالات محبوب و معرفتش حاصل کند سوم آینه دل را مقابل جمال محبوب باید داشت
چهارم غیر محبوب در دل جای نگیرد و نظر بر احاطت ایدار و اوقات الله بکلی تنجی و تحجی حجاب
بسیار اند اما چهارم اصل تناول حجاب نفسانی و دوم شیطانی و سوم دنیای فانی چهارم خلق ایشان
طالب انجود کشند هر که این هر چهار حجاب قطع کند بتمام مشاهده رسد از ورزش او کار و اشغال
که بسند صحیح از پیران کرام رسیده باشد کیفیت عارض میشود که لازم باطن سالک می شود و آن را
نسبت گویند و تمیز نسبت که رعایت آن در سلاسل مشایخ کرام ملحوظ است و اما به امتیاز آن که اصل
است برین وجه است که ملحوظ مشایخ قادر بر محم الله تعالی تعقیل و تصفیه باطن است از آفات
ماسوی الله و از آله الواث قوت بهیمیه و سبیه و شیطانیه یعنی میفرماید که جوهر روح از عالم است

الله و توفیق دین و الا در پی نای و الا طرف مطلوب که الله کریم ہی ۱۲

۱۳ بات کرد و لوگون سے موافق انکی عقلوان کے ۱۲

قابلیت دارد که اشعه تجلیات در وی منعکس شوند مگر این الواث و کدورات مانع این انعکاس
 هستند چنانکه رنگ برآینه مانع انطباع صورت مرئی بر مرآت میگردد هرگاه آینه صاف خواهد شد
 خود بخود صورت مقابل آن درو خواهد افتاد و اگر آینه را مقابل آینه خواهند نهاد آنچسب
 در آن آینه هست در دوم منعکس خواهد شد و همین است مثال انعکاس نسبت از دل خویش
 بر دل طالب شیخ سعدی علیه الرحمه میفرمایند

سعدی حجاب نیست تو آینه صاف دار | از نگار خورده که بنماید جمال بار
 و منظور نظر مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی تصویر و تشکیل است میفرمایند که جوهر روح فی حد ذاته
 خالی از صور پیداشده و هر صورت که او را بر کند بحدی که جای صور دیگر نماند همان کیفیت میگردد
 که ذی صورت دارد پس بر جوهر روح صورت مطلوب را تصور باید کرد و ادراک و خیال و وهم را
 بباطل آن صورت متوجه باید ساخت و حواس ظاهره و باطنه را از اعمال خود بشد باید کرد تا
 از غفای صور محسوسات نموده قوای باطنه خصوصاً قوت دهمیه و خیالیه را تشویش ننهند لهذا
 ذکر و جبر و سماع را منع میفرمایند که این همه غائب باز نیست مقصود در خود دیدن است
 از نیجاست که حضرت خواجہ خرم و علیه الرحمه در رساله نور و وحدت فرموده اند که در تشویش
 خیال است بزرگی فرموده است شعر

نقشبندیه عجب قافله سالارانند | که برند از رو پنهان بحرم قافله را
 و درین باب تمسک میکنند بحديث صحیح که در مشکوٰۃ مذکور است حاصلش آنکه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم حضرت ابن عباس رضی الله عنه را فرمودند یا غلامکم احفظ الله يحفظک
 یا محمدکم احفظ الله يحفظکم و میفرمایند که اصل و بالذات یادداشت قنای بقا
 و عشق همه در ضمن آن خواهد شد و منظور نظر پیران حشویه بهشتیه قدس الله اشرارهم
 و اکافض علیکنا انما اؤهم استیلائی محبت و شوق بجناب احدیث است میفرمایند که چون
 ای او را که نگاه کردی که الله که الله تیری حفاظت کریگا - ای او را که نگاه کردی که الله که الله تیری حفاظت کریگا

بر دل شخصی محبت کسی غالب می شود استیلا می نماید بر آن شخص در هر مقام و هر حال و خیال
جلوه می کند و او را در مبداء شوق زاهد می شود برای احداث این محبت ذکر هر که مورت
حرارت قلب است با انواع مختلفه بحسب ذواق خود معین فرموده و سماع مشروط بشرايط
چند که در دائره اباحت باشد شنیده اند و مریدان را امر شنیدن فرموده اند و حکایات
عشاق مجازی مثل یلی و مجنون و دیگران می شنوند و ذوقهای بر دارند و صحبت عاشقان
خدا و ذکر مجبان صادق که در محبت حق تعالی مشغول گشته و بر بنها چشیده مقرر فرموده اند
و میگویند که أَفْضَلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي اللَّهِ وَالْبَعْضُ فِي اللَّهِ و هر گاه حب فی الله
و بعض فی الله افضل اعمال باشد حب الله را چه مرتبه خواهد بود و میفرمایند که آنحضرت علیه
و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات برای تعلیم این طریق این دعا بآست تعلیم فرموده اند
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ عَمَلٍ يُقْبَلُ بِرَبِّي إِلَيْكَ هَكَذَا
حق الشیخ الاکمل الاعرف الشاه پیر محمد پناه عطا المعروف به جی میان صاحب قدس
سره العزیز روشن این خواجگان عالی شان غالب کردن محبت الکی است بر ما سوا خواه
بذکر باشد خواه بنواقل و دیگر طاعات خواه بسماع مباح خواه بصحبت پیر و دیدن اطوار
او اصاله تا حدیکه نوبت بفنا فی الشیخ رسد بعد از آن نوبت بفنا فی الرسول و فنا فی الله خواهد بود
حضرت سید عبدالسار خلیفه جناب شاه پیر محمد سلو فی میفرمایند که هر طور یک باشد و جاهل کند

می توان بی در درانی پیر گفت

وخواجہ فرید الدین عطار میفرماید

ذره دردت دل عطارد را

کفر کافر را و دین دیندار را

ز انکه در د تو همه در مان تست

۵ در در ابا بش اے ہر اور در در

و در مملو شریف جناب مخدوم شاه حسام الحق بانگبرری رضوان شد عنه مرقوم است ۵

اغصفت الازمنة في غيب

ایک سالہ شہزادہ کی

۱۷۰ فصل اول بحال حبس فی اللہ یعنی محبت اور عداوت حبس کسی سے ہوا اللہ کے واسطے ہو ۱۷۰

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| مردار بود هر آنکه اورا نکشند | گر عاشق صداقتی ز کشتن مگر یزد |
|------------------------------|-------------------------------|

مکاتیب و ملفوظات حضرت چشتیه بهشتیه از مضامین عشق و محبت و درود و ذوق و شوق ملوک و مشحون اند بر ناظر این کتب مخفی نیست حضرت خواجه بنده نواز میر سید محمد گیسو دراز چشتی علیہ الرحمہ میفرمایند کہ شیخ شهاب الدین سہروردی و اتباع ایشان عارف و واصل بودہ اند و پیران چشت ما عاشق بودہ اند و شوق جهانی دیگرست ۵

| | |
|----------------------------------|--|
| بہ فراغ دل زمانی نظرے سنجو بروئی | بہ از آنکہ چتر شاہی ہمہ عمر مای و ہوئی |
|----------------------------------|--|

مولوی معنوی رحم می فرماید ۵

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| شاد باش امی عشق خوش سودای ما | مے طیب جملہ علتہاے ما |
| لے دوائے سخت ناموس ما | مے تہ اسلاطون و جالینوس ما |
| جسم خاک از عشق بر افلاک شد | کوہ در رقش آمد و جالاک شد |

مولانا احمد جام رحم می فرماید ۵

| | |
|----------------------|---------------------------|
| عاشقان خاندان چشت را | از قدم تا سر نشانی دیگرست |
|----------------------|---------------------------|

و حضرت مولانا شاہ نیاز احمد بریلوی رحم می فرماید ۵

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------------|
| سرزمین چشت کی آب و ہوا کچھ اور ہی | دین و دنیا سے نرالا اور ہی کچھ طور ہی |
|-----------------------------------|---------------------------------------|

شغل صد کہ بند می آن را انہدی گویند ایست کہ دم بستہ ہو کشیدہ بمنہ رساند آوازی است کہ میشنود بہ ہو تصور نمودہ باشد حتی کہ ہمہ آواز با گوش او بہ ہسٹا نمود پذیرد و بہ نفی وجود و ہمی و ثبوت وجود حقیقی دل را منور دارد و باید دانست کہ این آواز ہمیشہ جاریست درین شغل سوراخ ہر دو گوش از سبابتین محکم بند کنند شغل نصیر آنکہ نظر بہر چشم خواہ یک چشم بند کردہ بچشم دیگر بر پرہ بینی خود دارد بی آنکہ پلاک زند و ملاحظہ نور غیر معین بین مثل نور چراغ یا نور ستارہ رنشان کند چندان مشغول گردد کہ مستغرق و محو شود و را بہتر چشم در خواہد کرد و آب از و جاری خواہد شد در چند مدت در دماغ خواہد شد و نظر

و بهم کند و خیال را جمع نماید چنانچه مراقبه معیت از آیه کریمه **قُلْ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ**
 فهم کند و ذات احدیت را با خود تصور کند معیت او سبحانه و تعالی با هر ذره از ذرات عالم
 یقینی است کیفیت معیت مذکور نیست متکلمین معیت علمی می گیرند و صوفیان معیت
 ذاتی اعتقاد می کنند بیشتر حران که بخلق و انگیز شد ازین شد که خود را از شرف معیت حق
 دور دانسته و بی ادب و ار قدم بر راه خلاف رضای او نهادند و مراقبه اقریب از آیه کریمه
لَنْ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ فهم کند و خود را درین خیال غرق کند مراقبه احاطت
 از آیه کریمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** شیخ محیط فهم کند و علی هذا القیاس از دیگر آیات که مرقوم
 می شوند فهم معانی آن کند و جمیع خاطر بهم رساند مثلاً **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یا **اللَّهُ يَرْفَعُ قَائِمًا**
أَنْفُسَكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ و آیه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **قُلْ أَفَلَا تَعْلَمُونَ** باید که نقش الله
 بخط زبر بر قلب صنوبری تصور کند و هر وقت ازین خیال عالی غافل نماید و تصور نماید که سسی
 با اسم خود در دل من است باید که درین تصور منظم حلول نکند زیرا که باری تعالی از طول بربیت
 تعالی شانه عن ذلک علو اکبیرا درین تصور ذوقها بردار و بجز محبت او تعالی
 چیز را در دل جا نهد **مصرع** یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست
 لوح خمیر از نقش غیر پاک دارد انگاه قلب محل اسرار و انوار آگهی گردد

در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست ۱۳

| | |
|---|-------------------------|
| دل کی نظریست ربانے | خانه دیو را چه دل خوانے |
| قُلْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللَّهِ وَحَرَامُ عَمَلِهِ حَرَمُ اللَّهِ أَنْ يَسْلُجَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ حضرت با عظمت جناب غوثیت مآب مخدوم شاه حسام الحق ماکپوری رضی الله عنه در بیان مراقبه شعری ارشاد فرموده اند مجر و شو مجر و شو درون دل فرو میرو پس آنکه ستر انور بین از آن ره سوی دلبر شو | |

۱۳ در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست
 در هر دو نیم هر طرف از آن الله کیست

بودی و نماز فجر بی وضو گزارستی حضرت شیخ بسیار تعظیم فرمودند و تواضع نمودند و گفتند که شما بزرگ مستید تمام شب نماز گزارید و ما کالائی داریم که دزدان و پانی آن کالا هستند مانگهبانی آن کالا میکردیم در ویش برپای آنحضرت افتاد و معذرتها کردی و اذاعات المعاملات فی القلوب بکسر تحت الجعاج کذا فی ترفیق العاصر فین روزی حضرت حاج الحرمین الشریفین حضرت شاه عبدالکریم مانیکپوری قدس سره الغریر به وی تشریف بردند حضرت شاه پیر محمد سلونی قدس سره الشریف در مشغول بودند همچنان نشسته ماندند چون حضرت پیر کریم صاحب بآن دیر رسیدند ایشان را یاد فرمودند حاضرین عرض کردند که فلان بازار راه بی ادبی بهم کاب نه سیدار شاد شد که سپ به برید سوار گردانیده حاضر آرید چون اسپ از حکم حضرت پیر کریم صاحب رسید ایشان با آرنده اسپ فرمودند که عنان اسپ گرفته پیش من روان گردانی که رهبر من آمده است و پس اسپ خود روان شدند تا بدان مقام رسیدند آنجا نیز در همان مشغولی ماندند مردمان را گمان شد که در خواب است چون وقت نماز رسید حضرت حاج الحرمین برای نماز برخاستند و بحضرت شیخ پیر محمد سلونی حکم امامت فرمودند همان طور برخاسته با امامت روان شدند حسا و انین سر حیران ماندند که این چه بود آری چشم خفته و دل بیدار کار مقریان حضرت اولیای خدا را برکت اتباع جناب سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم نعمت خوان شأن عینای و لا یسألم و تلی میسر شاعری در نعمت نبوی و یوح مصطفوی چه خوش گفته که در سفته

بیدار آیت عند ربی | هشیار و لایام قسبی

در سلسله معالیه حسامیه که مکینه اشرفیه سه ربعین معمول اند از نسبت و حکم جادوی الآخره تا تمام ماه رجب یک چله است در آن چله طالب را بمعموری اوقات شب و روز باوراد

رفیق العارفين من لکھا ہے کہ جب معاملات دل ہو جائے ہیں تب ہاتھ پاٹوں وغیرہ کا کام نہیں رہتا ۱۲

۱۳ اکھین میری سوتی ہیں آؤ دل نہیں سوتا فرودگار سول ہے ۱۴

شاه عبدالکریم نانکپوری قدس سرہ اللہ یسیرہ الافلاک آمدہ سرفرو بردہ و چشم بند نموده
تا دیر بمراقبہ بنشست آنحضرت ارشاد فرمود کہ چرا مثل مرغ گردن کج میکنی این نہ مراقبہ
است بلکہ نموداریست از مراقبہ آنست کہ ہر طرف کہ نظر کنی تا شامی جمال جانان است
و ہر جانبی کہ دیدہ کشائی از گل روی دوست شکفتہ گلستان آفتاب انجمن کلام
عالیست **فَہُوَ مِنْ فِہِوَ آری**

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| درودیوار من آئینہ شد از کثرت عشق | ہر کجای نگرم روی ترا می بینم |
| ذرات جهان آئینہ ساخت | ز روی خود بہر یک عکس انداخت |
| چون جمالت صد ہزاران روی داشت | بود در ہر ذرہ دیدار |

انواری کہ سالکان را در خیال شہود می شوند چند نوع است یکی نور سبز و آن نور
توبہ و طاعت و ذکر است دوم نور کبود و آن نور اطمینان نفس است سوم نور سرخ
و آن نور تجلیہ قلب است چہارم نور زرد و آن نور تخلیہ سرست از غیر حق پنجم نور سپید
و آن نور روح است ششم نور سیاہ و آن نور خفی است چون ذکر قلبی حاصل گردد انوار
ظاہر شدن گیرد گاہ در خود گاہ خارج از خود اما در خود در دل یا در سر یا دوست راست
یا در دست چپ و این تمام محمود است و گاہ در تمام بدن و این نادر است اما در خارج از خود
از زمین گاہ از جانب سر گاہ از جانب پیش و این محمود است اما حاصل سالک درین
مرتبہ ماندن عاشق انوار گشتن چیزی نیست اگر در طی این منہج یعنی سلوک کسی را ہیچ نوری
پیدا نشود سلوک او اسلم و امید وصول او اقرب حضرت مولانا نظام الدین نکر می
ثم الاورنگ آبادی رحمۃ اللہ علیہ در نظام القلوب می فرماید کہ اگر از کثرت راست نور
سفید ظاہر شود آن نور کراہا کاتبین است کہ ایشان اعمال حسنہ می نویسند و اگر
بے اتصال کثرت ظاہر شود آن نور مرشد است کہ رفیق راہ است کہ التَّوْفِيقُ تَوْفِيقُ الظَّالِمِ يَوْمًا

۱۲ سہ ماہی سہ ماہی

ثابت است و اگر نوری از پیش ظاهر شود یعنی از جانب قبله آن نور محضی است صلی الله
 علیه وسلم که با وی صراط مستقیم است و اگر از کشف چپ نوری پیدا شود آن نور ملائکه
 کاتبین سیات عباد است و اگر از کشف چپ ظاهر شود آن نور ابلیس است و اگر
 از چپ پیری عمره و تسبیح بدست آید در حالت مراقبه یاد ذکر بداند که ابلیس است جناب
 عظمت آب حضرت مخدوم شاه حسام الحق مانیکپوری رضی الله عنه میفرماید که سیکه از
 میران حضرت شیخ نور الحق قطب عالم بنگالی قدس الله سره العزیز در حجره مشغول بود
 ناگاه وید که قلندر آن فرود آمدند میبست خورد و بیرون آمده پیش حضرت قطب عالم
 عرض کرد فرمان شد که چنین صورتها چون پیدا شوند قرآن مجید بلند باید خواند باز آن میران
 در حجره فرستادند اگر در حالت ذکر و مراقبه آوازی از طرف پیش آید بداند که رحمانی است
 و اگر از جانب پس آید بداند که شیطانی است و اگر از جانب راست آید رحمانی است و اگر
 از جانب چپ آید شیطانی است و اگر از جانب آسمان آید رحمانی است و اگر از زمین آید
 شیطانی است و اگر از شکم آید بجدای عز و جل التجاناید و بر پیران طریقت خود متوجه شود
 اگر رحمانی بود باز یاید و اگر شیطانی بود دفع گردد و بکلمه و کفوفه کذا فی نظام القلوب
 حضرت مولانا شیخ کمال الدین عرف مولانا کالو خلیفه رشید حضرت مخدوم العالم جناب
 شاه حسام الحق مانیکپوری رضی الله عنه در جامع الفوائد می نویسد که از حضرت بندگی
 مخدوم العالم سماع است که در حالت مشغولی اگر شخصی میبست و هول شود و یا نور و
 ظلمتی نمودار شود از دست شیخ بدو طلبد و روحانیت شیخ را با خود داند و بدان چینه با
 ملکت نشود *وَلَا يَكَلِّمُهُ الشَّيْطَانُ يَفْقَهُ الْحَاجَةَ* و نیز مولانا می نویسد که در حضرت
 میفرماید که آثار و اسرار و فوائد و عوائد و فتوحات و ثمرات ذکر و سیر باطن که در حضرت
 مخدوم عالم ماینه شده است و موکد بشهادت البنی صلعم و استحسانه به تعیین اسم
 این لطف و کرم است اسی طرح کتاب نظام القلوب بین مرقوم ۱۲

بندگی مخدوم و پدر بندگی مخدوم گشته است بسیارست بگفتگو تعلق ندارد اینجا بیا و بنگر

به بهانه تماشا قدم ز خود برون نه | سوباغ بخودی شو چه خوش است این تماشا

فقیر مؤلف عفی عنہ گوید کہ فی الواقع ہمچنین ست بلکہ زیادہ از آنست با وجودیکہ مدت وفات شریف آنحضرت قریب پانصد سال گزشتہ ہنوز برکات و انوار از در و دیوار روضہ مقدسہ جناب مخدوم عالم می بار در مدی باید تانیض رہاید

عاشق شود آنکس کہ بگویت گذرد | آری زور و بام تو می بار و عشق
بہر زمین کہ نسیمی ز زلف او زدہ است | ہنوز از سر آن بوے عشق می آید

حضرت خواجہ کرک مجذوب رحمۃ اللہ علیہ کہ در قصبہ کرہ آسودہ اند از سادات کبار سبزوار اند قلندر مشرب بودند صد سال قبل از ولادت شریف حضرت مخدوم العالم از قصبہ کرہ جانی کہ امروز مزار پیر انوار حضرت مخدوم ست تشریف می آور وومی غلطید و بذوق و وجد می آمد و میفرمود کہ این جانی ست عالی فرشتگان ہر روز این زمین را از نور معمور می کنند اینجا یکی از مردان خدا آسودہ خواہد شد کہ عالمی از انوار ہدایت او منور خواہد شد سبحان اللہ نہی مرتبہ حضرت مخدوم العالم کہ این چنین بزرگ صد سال بیشتر خبر آنحضرت دادہ و از فضائل و کمالات آنحضرت اشارت و بشارت فرمودہ خلاصہ آنکہ طالب را لازم ست کہ نسبت حبیبہ و عشقیہ کسب نماید کہ نعمت غیر مترقبہ است جناب شاہ پیر محمد سلونی میفرماید کہ **الْمُتَابِعَةُ** متابعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قولاً وفعلاً و حالاً باید کرد تا مرتبہ فنا فی الرسول حاصل شود **وَعَائِيَةُ سُكُنَى إِلَيْهِ السَّالِكِينَ مَعْرِفَةُ الْحَقِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ** صحابہ کرام کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را شناسند در محبت و متابعت آنحضرت علیہ وآلہ الصلوٰۃ والتحمیۃ از جاننازیہا و قیقتہ فرونگذاشتند و آنہا کہ از بدو فطرت اعمی بودند آنحضرت را نہ شناختند و براہ عداوت

۱۱ محبت کیا نشے ہے اتلے ۱۱

۱۲ اتھا سلوک ساکین کی جاننا حقیقت محمدیہ کا ہے ۱۲

وانکار خود را تباہ کردند و دولت ایمان محروم ماندند حضرت شاہ نیاز احمد صاحب
بریلوی رحمۃ اللہ علیہ میفرمایند

اگر نشان پیغمبر کی ابو جہل پہ کھلتی | ایمان کے لانے میں اسے ننگ ہوتا

وبعد صبحا پیکرام اولیائی عظام وارث این نعمت شدند دیدند آنچه دیدند و استند آنچه استند
حضرت والدی و مرشدی و قصبہ نقیبہ میفرمایند

جو عاشق اللہ میں اور آپ سے آگاہ ہیں | قدموں کے وہ ہمراہ ہیں اک دم نہیں ہوتے جدا

از ہزاران کی باشد کہ دیدہ باشد کہ طاب خیمہ محمدی تا کجاست چہ خوش است کلام والد
و مرشد من تخلص بہ اشرفی کہ در ہندی فرمودہ اند

احد سے احمد روپ بنایو چکان محمد نام و صرا یو | اشرفی کا کابے بھٹکایو جان لیا بیجان

الحاصل بی ریاضت این مرحلہ طاعتی نمی شود و از صحت اعمال حال صحیح پیدا خواہد شد حضرت شیخ
نصیر الدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ العزیز فرمودہ اند کہ حال نتیجہ صحت اعمال سر
و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است و عمل قلب و آن را مراقبہ خوانند
و المراقبۃ ان تکلم قلبک للعلیہ یا اللہ ناظر الیک اول انوار از عالم علوی
نازل می شوند بر ارواح بعدہ اثر آن ظاہر می شود بر قلوب بعدہ بر جوارح و جوارح متابع
قلب اند چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت آیند مخفی مہا و کہ حقیقت عشق آنست
کہ چون مؤمن اعتقاد انصاف حق سبحانہ و تعالیٰ باوصاف کمال دارد و کمال خود منحصر در یاد او می بیند
نام او را ہمیشہ یاد می کند و آلاء و نعمای او تعالیٰ شانہ را یاد و ملاحظہ می نماید این مداومت
۲ ہستہ آہستہ در دل و بیقراری و اضطرابی و قلق پیدا می سازد و روز بروز این معنی ترقی
میکند تا آنکہ نام مبارک حق تعالیٰ بر زبان راندن نمی تواند کہ نزدیک است کہ چون نام
مبارک بر زبان راند از غایت شورش و قلق و اضطراب روح وی مفارقت کند
۱۱ اور مراقبہ کے معنی یہ ہیں کہ اپنے دل میں ہمیشہ یہی سمجھے رہے کہ خدا اُسکی طرف دیکھتا ہے ۱۱

با جمله چون در نفس این کیفیت متکلم شد و در جوهر دل فرو رفت و نفس بدان رنگین شد آن را نسبت عشق گویند کذا فی المعات حضرت مخدوم الملک شاه حسام الحق مانیکپوری رضی الله تعالی عنه فرموده اند که چون نام مبارک الله می گفتیم قیاب می گشتم بعد نیک بعضی مردم افسوس می کردند که این شخص دیوانه شده است کذا فی رفیق الحاکم فلیح جانم فدای این دیوانگی باد که از هزاران فرزانی برتر و بهتر است

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| دیوانه کنی هر دو جهان بس بخشی | دیوانه تو هر دو جهان را چه کنی |
| بهار آمد و گردیدوانگه را | گریبان چاک شد فرزانه گه را |
| ترا هرگز گریبان نه شد چاک | چه دانی لذت دیوانه گه را |

بعضی مستان با دوه وحدت و دیوانگان محبت از شورش و قلق باز مانده در عالم سکوت و حیرت افتاده اند چنانچه کلام امیر خسرو علیه الرحمه ازین مقام خیر میسر است

| | |
|-----------------------|-------------------|
| ما نیم و تحیر و غموشه | آفاق همه بگفتگویت |
|-----------------------|-------------------|

حضرت مخدوم شاه حسام الحق مانیکپوری رضی الله عنه در رساله انیسار لما شقیین میفرمایند که عشق بر سه نوع است یکی عشق کبیر و آن عشق الله است و آن عشق حضرت سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص است مع ذلک بر حال غالب بود چون بمقامی عشق غلبه کردی براه نزول بام المؤمنین حضرت عائشه رضی الله عنها فرمودی نکلیمینی یا حبه یزاعه تا کی بجایمان است که سوختگان آتش محبت باشند راه یابند که چون غلبه عشق شود اگر نزول کنند از آن حالت و با اهل و عیال متوجه شوند ایشان را روا باشد و هرگاه عشق بسجوش آمدی بام المؤمنین حضرت عائشه صدیقیه فرمودی من انت بفتح التاء و گفتی انت عايشة فرمودی من عايشة گفتی انت ابی بکیر فرمودی من ابی بکیر گفتی ابی انی فحافه فرمودی من ابو فحافه عائشه بیرون آمدی و گفتی اکنون محمد من مانده است آن سرور عاشقان خواستی که بشورش

ابو فحافه گفتی ابی بکیر فرمودی من ابی بکیر گفتی ابی انی فحافه فرمودی من ابو فحافه عائشه بیرون آمدی و گفتی اکنون محمد من مانده است آن سرور عاشقان خواستی که بشورش

مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْ هَذَا الْعِلْمِ يُعْنِي التَّصَوُّفَ أَخَافُ عَلَيْهِ سُوءَ الْحَاثِمَةِ وَأَدْنَى
النَّصِيبِ مِنْهُ التَّصَدِّيقُ وَالتَّسْلِيمُ يَعْنِي هَكَذَا أَعْلَمُ تَصَوُّفَ بَرهَنبُورِ وَبِرْمِي خُونِ سُوْر خَاتَمِ
است وادنی درجه از ان این ست که تصدیق و تسلیم حالات صوفیه نماید و حضرت شیخ عبدالحق
محدث دهلوی رحمۃ اللہ علیہ میفرمایند

ای که از لشکش قال و مقال
هیچ نایافته در خود اثری
باش کاین راه گزازی و گریست
از جهان منکر این کار مرو
که درین ره چه طلبها دارند
این همه بهر چه بشتافته اند
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست

نیستت حالت ارباب کمال
قابل کار نه معذورے
هر کسی قابل کاری و گریست
بنگر حالت درویشان را
زین طلبها چه تعبها دارند
و طلب اینهمه جان بازی چیست
عقل کو درک حواس تو کجاست
معتقد باش و بیا رایا نی

تشنیده ز کسان جز خبری
یا خود از کوشش آن پس دوری
لیکن اندر پئے انکار مرو
کوشش و سوزش عشق ایشان را
زین طلب گرنه خدا یافته اند
مال اسباب خدا سازی چیست
باری از نیست ترا و جدانی

از اینجا که بیان عشق و سیر و طیر عشاق که شاهبازان قضا می لاهوت اند کار میجو مانا اهلان
نیست لهذا سکوت مناسب وقت افتاد بقول بزرگی مصرع

امی رنگ زنان حدیث مردان چینی |

وَاِذَا يَكْرُمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ خوفي وهراسی پیدا شد و
نیز در خبر صحیح است هر که دیگران را تذکیر حق کند و خود غافل باشد محل لعنت گردد و مستحق
بُعد شود پس ترسیدم و سخن را تمام کردم اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ وَاَنْفُسَا وَهَمِّنْ
سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَكَوْلَا الْيَدَيْنِ وَاجْعَلْ خَاتِمَتِيْ بِالْحَبْرِ اَمِيْن يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ
وَصَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَآوْلِيَآءِ اُمَّتِهِ اَجْمَعِيْنَ هـ

تاریخ

از نتایج افکار نو باوہ گلستان کبھی نہال چمنستان اشرفی وادھنی
حافظ کلام ربانی مآثر علوم حقانی حافظ مولوی شاہ محمد نعیم عطا
صاحب سلمہ اللہ الواہب خلف اکبر مولف کتاب سلمہ اللہ الواہب

| | |
|------------------------|------------------------------|
| برآمدہ نواز برج تالیف | کہتا بان ست از انوار حکمت |
| برای مصرع تاریخ ساسش | چو سرا خدا ختم در حبیب فکر ت |
| سروش غیب گفتا بادل شاد | جهان را گوهر درج حقیقت |

ولہ

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| ہوا تالیف ایماہ رسالہ | کہ ہر اک فقرہ اسکا دلستان ہو |
| مجھے تاریخ کی تھی فکر ناگاہ | ندا ہاتھ نے دی مرغوب جان ہو |

تاریخ

نتیجہ طبع و قادی و زاوہ فکر نقاد و سلامۃ الاجاب و خلاصہ
اولی العلوم و الالباب عمدۃ الصالحین مقبول و محبوب
بارگاہ احمد مولوی سرفراز احمد صاحب سلونی مدرس
مدرسہ کریکیمپور

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| چو ہدیہ حامد یہ گشت تیار | جهان شد مظہر انوار باوے |
| تصوف راجناب شاہ مہدی | نمودہ رونق بازار باوے |
| سلسل فقرہ اش اسفٹ آسان | کہ کم از زودر شہوار باوے |
| سز و غم بتا رخیش بگوید | متاع جان بیک گفتار باوے |

هَذَا مَا قَرَضَهُ الْعَالَمُ الْأَجَلُ الْفَاضِلُ الْأَكْمَلُ قَمَرُ بَرَجِ

التَّحْقِيقِ شَمْسُ سَمَاءِ التَّدْقِيقِ صَاحِبُ الْقَلْبِ الْبَاقِي

الْمَوْلَى الْحَافِظُ مُحَمَّدُ أَدْرِيسُ النُّجْرَامِيُّ دَامَ بِالْفَيْضِ الشَّامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الذَّالِذِ الَّذِي جَدَّ خَالِقُ الطَّائِفِ مَنْزِلُ الصَّعَائِفِ مَكْتُمُ الْأَوْرَادِ وَالْحَافِظُ
وَأَسْرُوحُ الْمَرَاوِجِ وَرَدَّ الصَّلَاحِ وَالسَّلَامِ عَلَى النَّبِيِّ الْقَرَشِيِّ ذِي الْمَشَاهِدِ
وَالْمَعَارِفِ سَيِّدِ السَّادَاتِ وَالْغَطَارِفِ الَّذِي بَعَثَ لِمَحَقِّ الْمَلَاهِي وَالْمَعَارِفِ
سَيِّدَ نَاحِدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَالِكِي طَرِيقِهِ مِنَ الْأَسَافِرِ
وَالْمَشَافِرِ وَبَعْدَ فَبَشِّرِي لَكُمْ يَا أَيُّهَا الطَّلَابُ وَخَلَصَ الْأَحْبَابُ أَنْ رَأَسَ
الصُّوفِيَّةِ الصُّفِيَّةِ نَبْرَاسِ الْمِلَّةِ الْمُصْطَفِيَّةِ يَجْمَعُ بِحَرَى الشَّرِيعَةِ وَالطَّرِيقَةِ مَنَبِعَ عَيْنِ
الْحَقِيقَةِ الْأَنِيقَةِ كَاشِفِ السُّرِّ وَالْغَطَائِبِ سَيِّدِي الْمَوْلَى الْحَافِظُ الشَّامِ
مُهْدِي عِظَامِ الْمَزَالِ مَغْبُوطِ الْبَاحِي دَوَائِجِهَا قَدْ صُنِفَتْ تَصْنِيفًا ثَقِيلًا
وَرُصِفَتْ تَرْصِيفًا ثَقِيلًا جَمَعَ فِيهِ الْأَوْرَادُ وَالْإِشْغَالُ الَّتِي كَانَتْ مُتَشَقَّةً
فِي زَبْرِ الرِّجَالِ وَلَقَدْ أَفَادَ وَأَجَادَ فَدَلَّهُ دَرَّةً وَعَلَى اللَّهِ أَجْرُهُ وَأَنَّى قَدْ اسْتَفْضَتْ
بِمَطْلَعَتِهِ عَلَى التَّمَامِ وَصَرَّتْ بِرُؤْيَيْهِ فَائِزًا الْمَرَامِ فَوَجَدَتْهُ حَقِيقًا بَارِكْتُ
مِنْ مَاءِ التَّنْسِيمِ عَلَى قَرطَاسِ السُّنْدُسِ بِقَلَمِ النُّورِ جَعَلَهُ اللَّهُ مَقْبُولًا وَمَعْمُولًا بِطَلْعِ
يَوْمِ النُّشْرِ قَالَهُ بِلِسَانِهِ وَرَقْمُهُ بَيْنَانُهُ الْعَبْدُ الْمُسْكِينُ

مُحَمَّدُ أَدْرِيسُ النُّجْرَامِيُّ رَزَقَهُ اللَّهُ حَلَاوَةَ اتِّبَاعِ سُنَنِ النَّبِيِّ الْكَلَامِيِّ حَزْرَةَ
فِي الثَّانِي مِنْ رَجَبِ سَنَةِ سَبْعِ عَشْرَةٍ وَثَلَاثِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ سَنَةِ الْهِجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ



قال شيخنا الاجل حافظ حداد الشريعة سالك مسالك
الطريقة شارب كاسات العرفان والايقان ذوالمجد و
العلى الحافظ المولوى لشاه محمد حسام عطا الله ال محفوظ
بافضل رب البرايا الخ المؤلف مقرفا للرسالة

الحمد لله القدير العجود العمير المن والجمي ذو الصلوة والسلام على صاحب
المقام المحمود سيدنا ونبينا محمد اشرف الموجد وعلى الله واصحابه الى اليوم
الموعود وبعد فان احسن الاعمال والطيب الخصال للعبيد والاحرار الايمان
بمجاوبه النبي المختار عليه وعلى الله واصحابه الوف التسليمات وصنوف التحنات اثناء الليل
واطراف النهار وسلوك طريقه القهى العروة الوثقى للاخيار والابرار واجتماعها
فى الشخص من اجل نعماء الله العزيز الغفار يعطيه من يشاء من عبادة وهو الواحد
القهار فاصطفى بذلك اصحاب حبيبه الكريم واهل بيته ذوى الفضل العظيم
ففاضوا فواظروا عظماء وانا اقسط افخيماء وتبعهم من خيار الامة المرحومة العلماء
الكبار والمشايخ اولوا العز والوفار وجاهدوا فى الله حق جهادة فهم فارسى
هذ الضمار وحاملو ارمح خفيات الاسرار فطوبى لمن جمع وحفظ كل ما تهم
الطيبات والنف الزبر والكتب لطالبى تفاصيل المجاهدات ليقتدوا بسيماهم
فيهدوا باني اع الرياضات والكتب والرسائل فى هذا الباب كثيرة
جمعها شردمة غفيرة لكن فى هذا الزمان وفق الله سبحانه لتأليف الرسالة
الجامعة لا قوال العارفين والكاشفة عن احوال العاشقين اخى المكرم
المعظم المفهم السالك مسالك الصوفية الصافية والطريقة المحمدية

المرزوقين للسجادة الكريمة والوسادة الاشرفية المولوية الحافظ الشاه
محمد مهدي عطا اوصله الله الى اقصى المراتب العلى تجاء بحمد الله
 على حسب ما يتمنى اعنى به الرسالة المسماة **بالهدية الحامدية**
 التى هي مقبلة من انوار مقلاتهم وملقطة من نفسائهم كلما تهم
 او مردها لتحقيقات شريفة وتدقيقات لطيفة فاجاد في بيان الادكار
 والوظائف لاسيما في ذكر اللطائف نفع الله بها المسلمين الطالبين
 ويجعلها عروة لليد البيضاء ويحفظها أن تكون عرضة لليد السوداء وهو
 الحبيب لدعوة الداعين وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله
 واصحابه اجمعين فقه العبد المذنب الكثير الخطا محمد الشويخ جام
 عطا غفر الله ذنوبه واستر عيوبه

وقال مؤرخها

لاند له ولا نظير سنة ١٣١٤ هـ

صورة ما قرظه العالم النحرير **الاديب الارب محمد الزمن**

المولوي الحافظ محمد حسن صانه الله تعالى عن الشرير الفتن

مدرس ملل اسلامية الواقعة في الدائرة الكريمة الاشرفية في السلطنة

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله من لا ضد له ولا نديد ولا عاصم منه كل كفار عبيد ولا ناقض لما اراد
 وهو فعال لما يريد ولا مانع لما تفضل وزاد وهو الغنى الحميد واكمل الصلوة و

التحفة على افضل البشر وخير البرية محمد المفاض عليه انواع ايامى المنفعة
المقصود رضا على السجدة المرضية وعلى اله واصحابه الذين بذلوا جهدهم لاعلاء
كلمة الله العلية وقصر واهمهم العلية على اشاعة الشريعة البيضاء النقية
اما بعد فان علم التصوف الذى هو اعز العلوم والطفها واغيد الفنون
واشرفها كيف لا ومقصده الطريف ومطلبه المنيق الوصول الى الله اللطيف
وهو الواحد المتوحد العزيز الغفار الذى لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
الف فيه رسالة انيفة وخلاصة عجيبة الفاظها كالدرر المنظومة ومعانيها
كاللآلى المكثومة لاجل التأليف من الذكى اللبيب والودعى الاريب صان الله
عن جميع ما يضره ويصيب فبشرى لقلب الطالبين بضياءه وصفاته فليبادروا
فايساروا الى ما يتمناه ويرضاه اللهم اجعله مقبول الطباع كلها ومرضوا
القرايح جلها واخر دعوتنا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله
محمد وآله واصحابه اجمعين الراقتى الراجى رحمة الرب ذى المنن
محمد حسن عفي عنه

صورة ما قرظه الاديب الاريب ذوالفضائل الرضية والحسن
المرضية الشاب الصالح ثمرة فواد مشايخ السلسلة الكرمية
فلذة اكباد اكابر الطريقة الاشرفية والادھنية الولد
الاكبر حضرة المؤلف الحافظ المولى الشاك
محمد نعيم عطا سلمه الله واوصله الى ما يتمناه
ان اجله ما ترصغه الافكار واتجى ما تقربه الانظار محمد بن زين قلوبنا بحسن نور الاديب

ونور صدورنا بلمع الايقان بحمدك على ان جعلنا من اشرف
 خليقتك وهذا انا الى شريعته وطريقته وحقيقته ونصلي على افضل العرب
 والجمهم سيدنا ومولانا محمد اكرم عظماء بني ادم الذي من استتداه
 صعد الى اعلى عليين ومن لم يحتد به في الدرك الاسفل من السجيين
 ثم نسلم على اله واصحابه ونعتزته وازواجه واحبابه اجمعين اما بعد
 فلا يخفى ان اجل العلوم واجمل المفهوم والعلوم علم التصوف والحقائق
 الذي هو ذريعة تعرف الدقائق اذ به يعرف كل ماهية لحاط بها الوجود في
 جميع ما هو مصداق لفظ الموجود وبه يحصل الصفاء وتذرك لذات الصفاء
 والبقاء فياخذ الموعر على معارجة وصرغ من طي مناهجه والله دارة
 من صنعت فيه رسالة ايقنة ومجالة رشيقة عند الفاضل المحقق الكامل المدقق
 صدر الشريعة المصطفية رأس الطريقة المحمدية ذال رأي السديد وزبدة
 ارباب النظم مولانا ومريدنا الحافظ الشاه **جل مهدي عطا**
 اللهم ابقنا ببقائه واخينا بسرو ولقائه فقد الف كتابا من اقوال مشايخ
 سلسلته العلياء التي هي كثيرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء فجاء
 بحمد الله كالدر المكنون بحيث لم ترمث له احداق العيون لم يذكر مسألة الا واشهد
 عليها بالسند واحكمه كاحكام الخيمة بالوتد ولم يدع شيئا من غير ضبطه ولم يترك
 بدون التوصيل الى غاية بسطة شحنة بالمقالات الرضية والمقامات المرضية
 وكل مباحث العالين روح كروح الغالية نفعنا الله به وهو المسؤول ومنه المأمول
 ان يجعله كالشمس في افق القبول اللهم آمين ثم آمين بحمتك يا ارحم الراحمين والصلوة
 على من هو على الحدوث الا ان ما تصور التضاد بين الوجوب والامكان
 كتبه العبد المسكين محمد يسين المدعو بنعيم عطا عفا الله عنه وعن اسلافه يوم الجزاء

صورة ما كتبه مقرظ الرسالة العالم العامل الخبر الكامل
الصالح العادل سالك مسالك الاحسان والعرفان المولى
محمد محفوظ الرحمن بن المرحوم المولى محمد يحيى ابن عمدة
المحققين أسوة الكاملين وحيد العصر في زمانه الجناح
الحافظ المولى عبد العلي النجرامى قدس سره السامي

الحمد لله
عن الشيخ محمد

بسم الله من جلت الآلاء وعظمت نعمائه هو الذي ارسل لينا مبشرا ونذيرا اذ عينا الى
الله باذنه وسراجا منيرا سيدنا وشفيعنا محمد المصطفى عليه وعلى آله واصحابه الصلوة
والثناء اما بعد فيا معشر الطلاب اني ابشركم بهذا الكتاب المستطاب المشتمل على
اوراد المشايخ العظام المأثورة عن النبي صلى الله عليه وسلم وتابعيه البررة الكرام
والمحتوى من درر الفوائد وغرر الفرائد على ما لا عين رأت ولا اذن سمعت كيف
لا يوهى له الفاضل لاجل الاكمل وحيد زمانه وقريب اوانه صاحب العبادة
والابادة وللذين احسنوا الحسنات وزيادة مولانا الحافظ الشاه محمد مهدي عظمي
رقاه الله الى اقصى مراتب الصفا وجعله مأجورا وسعيه ممنونا ومشكورا اللهم انفع بهذا
الرسالة الشريفة وتلك الجمالة النفيسة كل من يطلب الرشاد ويسلك مسلك الصديق
والسداد وعليك التكلان وانت خير من يستعان وانشدت ما دخلها وهو هذا

لشرع الله بل ركن دكين

لمن يستأمنه حصن حصين

كعبتك أم دُرّ ثمين

ويعصمنا عن اضرار النفوس

حرره العبد المذنب الكثير العصيان محمد بن محمد بن محفوظ الرحمن النجرامى
عامله الله بلطفه السامي

صورة ما كتبه مقرظا الرسالة معدن العلوم الشريفة مخزن
 الفنون اللطيفة الحاوي لصنف الفضل الموروث والمكتسب
 الصراح الفاحش الملتقى الزاهد مجمع العلوم والآداب الشريفة
 المولوى سرفراز احمد صاكة الله الواحد الاحد

الحمد لله العلي العظيم والصلوة والسلام على سيدنا ومولانا محمد بن النبي الكريم
 وعلى آله واصحابه وذوى الفضل الجسيم والعطاء العميم اما بعد فبشرى لكم
 يا معشر الطلاب قد فاح عرف النسيم في السحر والاح من مشرف ذكاء الطبع الوقار
 نفي يفوق على انوار الشمس والقمر اعني به نسخة سقاها مؤلفها بالهدى العبد
 المولود احمد على منوالها ولا سمحت قريحة بمثلها وفق الله تعالى بتأليفها مخزن البر
 والحسنات معدن الفيض والبركات صاحب الجود والسخاء مولانا الحافظ
 الشاه محمد مهدي عطا لا زال مصونا في حفظ رب الارض والسماء
 فله درسه وعلى الله اجره اعلمى لقد اظهر المكشوفات الغيبية وبث العلوم
 الشريفة الاولية من رايها فقال هذه كثر من كثر الجواهر النواهر وتسمع
 بأشعة كلمات اهل الباطن ينور فواينس قلوب اصحاب الظواهر اللهم اجعل مؤلفها
 من الفائزين بروضات المرام واذقه حلاوة كمال العرفان على الدوام -

كتبه العبد الضعيف سرفراز احمد عفي عنه

وقال ايضا

سبحان الذي صنف رسالة الكونين مبدا بايجاد الامكان والف مكتوب

النشأتين من ربنا بآهل الكمال والايقان والصلوة والسلام على رسوله الذي
 انزل عليه القرآن وتبعث مبشرا بالجنان وعلى الله واصحابه الذين هم وصلوا اليه
 انك يا علي مراتب اليقين والايمان الى يوم الميزان وتبعد فبشرى لكم يا سالك
 مسلك السداد والاتقان لقد شاع الجدل من يوم العرفان وظهر البيوع من
 بينا بيع فضل الرحمن اعنى الرسالة الهدى **الحمد لله** التي هي نادرة
 في هذا الزمان نظرها كظم اللؤلؤ والمرجان ومعانيها عراش لوطيمتهن انس
 قبلهم ولا جان سواد سطورها مستعارة من مكملات الاحداق وبياضها
 مستفادة من بوارق خدود موشحات الاعناق وما بينهما مرج البحرين
 يلتقيان واما انوار القمرين اذ يجتمعان الفها صاحب الجود والاحسان
 الحبر الكامل فريد الاوان مولانا الحافظ المولوى الشاه **محمد مهدي عطار**
 لا زال في فضل المثنان اسأل الله ان ينفع بها وعليه الوثوق والتكلان
 ونصلي على محمد المصطفى الذي ذاته العليا بسرخة بين الوجوب
 والامكان وعلى الله واصحابه الذين هم اهل الوجدان
 حرره الراجى رحمة رب الاحد سرفراز احمد غفرله الله الصمد

وله بالفارسية

کاک گوهر سلک بحد کاتبی سرگون باو که نقش بدیع صفوه عالم را بیا راست و در غبرای کونین بامر کن
 که بیش از دوحرف نباشد سبزه وجود و پیاینده لوی وحدت برافراشت قمری قلندر مشرب را
 با انیمه ازادی مقید طوق صدای کو کو ساخته و سپاه حسن گلو سوزش بر متاع هوش بلبل تاخته
 سراغ یافتگان کوی فطنت را در ضمائر شنایش سمند عقل لنگ ست و بادیه نوروان درایت
 در میدان صفاتش عرصه فهم تنگ آهوی ویم فلاطون از نوشتن تیه کمالش خود را بی دست و پا
 خوانده و فکر فلک فرمای جالینوس در قضای جلالتش از کم کردن راه حیران مانده پس بموجب

| | |
|--|----------------------------------|
| منکه باشم عقل کل را ناوک اندازادب | مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته |
| ما پست آهنگان را در صحرای تو حیض گام زدن از ساک بخردی بنایت دور بلکه مرا مقرر قصور آهنگان شبنم قلم ازین شاهرا منعطف گردانیده دست عروس سخن را از دج سرائی آن صاحب کجاست نیکو و آدم بکین الماء و الطین که کونین لمه ست از برق نور او دهفت | |
| گنبد خضر جانی ست از بظهور او | در چشم زدن بلا مکان شد |
| رنگی رنگین که نتیجه بهین و علت غائی ستوده ترین کلام اهل اسلام تو اند بودی و بدو چه ماه نبوت از مطلع عرب سر بر آورده که عروس خاور پیش جمال باکمالش حبله نشین خجسته گردید و ماه فلک باشاره ابروی هلال مثالش در صحن جیح می چید سطوعش سیاهی کفر از جبریده عالم محو ساخت و بهیت دیوان عالم را از مصرع نامشروع پرداخت | |
| سهیلی باوج عرب تافت | ادیم بمن رنگ از رویافت |
| ایدهون که فی قلم از حلاوت این مضمون رشک قند مصری گشته اگر در عرصات تو صفت این نسخه پرده کشای اسرار حقیقت و مرآت نامی بیکر طریقت که صیر فیان دار العیار معرفت الهی را محلی ست کامل و عبور کنندگان یم شناخت نامتناهی را زورقی ست که بر لب ساحل که قلم بلاغت رقم طی کننده منازل خدا دانی خورشید جهان تاب فیوض سبحانی تاج تارک ارجمندی زیب و ساد و پایه بلندی ملجای غریبان و کس بیکسان چرخ خاندان اشرفیه و سر لاج دو دمان که میوه حسامیه فاروقیه صاحب جود و سخا جناب شاه محمد مهدی عطا لازاله شمس اقباله لامعه به ترقیم آن پرداخته بهدیه حامدیه موسوم ساخت گام زندگی زبید سبحان اند این چه گلی ست از گلزار جاودانی که از رشک فائحه محروفت غایبه سالمش که سوادش به سیاهی مردک جاد و نظر ان بدان غایت ماناست که گوئی محرر رش از سیاهی دوات عین حور عین به تسطیرش پرداخته خون در دل مشک ناتاری گره بست و غبار لال بر چهره غنبره را نشست بیاض بین السطورش که بشعاع پرنیا بر آفتاب العتاب | |

فوق برده بنور لطافت صافی و لایان خلوت نشین مساوات خواست از سپیدی گردن بعبان
 چین درنگین ادایان هند باج میگیر و نقطه هایش بر چین صفات چون زنگی بچکان در گلزار یا
 خال مشکین گیسوان در عذار اند سلسل فقر آتش را اگر سلاک منظم گویم رواست و اگر
 ورنشور خوانم بجا تناسب شان با یک دیگر چون اعضای سرو قدان هر یک بجای خویش
 و لائق بلکه در محاسبت از وی فائق از نصارت چین و کمر و نشین و نزاکت گل خیابان مضامین
 او کسیکه بجای چشم تفرج کنان میگذرد و لبیل و ارمایش زار میگرد و همانا که مؤلفش از رشحه خامه
 فیض شامه است که آب حیات از شرمش در ظلمات پنهان گشته در قالب هر لفظ جانی دمیده
 بادای و لغری بی مرثتم ساخته که هر نظارگی از دیدن طلعت حور فریشت و تمثال طاموس و پیش
 نقد مول باخت بی شائبه ریب

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| سراپا همچو روی حور عین است | چو خورشید و مهش نور چین است |
| مجاهد را بر اے حفظ ایمان | ز شر دشمنان حصن حصین است |
| پے سرگشتگان ظلمت کفر | چراغی بر ره علم الیقین است |
| برای عاشقان مشرب چشمت | منی دامن چه گونه نازنین است |
| چه سبغم از گران سنگیش اے غم | که نقد جان در ارزش مکن است |

پس بنجیال آنکه اگر برای صفت شیری دفتر خوبهایش آب بحر از پی تر کردن سرا انگشت
 گرفته به ورق گردانی پروازم هنوز عشر عشیر تمام کرده باشم که مضمون لنفد الیک
 درست آید دست از تحریر باز کشیدم و علی الله التوکل و به الاعتصام بالراحم المومنین و فر از احمد غفر عنه

وله

| | |
|--|---|
| تا یج به صنعتی که از اول و آخر حرف هر مصرع سنه عیسوی و از مصرع | آخر بجمری به صوری و به تمییه تاج جاہ معنوی فصلی برے آید |
| طبع بدیه حامدیه بیسمان | خضر از بهر تصوف کیش شد |

| | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| نغمه چو در معنی گرفت از جابه تاج | سال فصلی بی کم و بی بیش شد |
| اول و آخر ز هر مصرع زین | صورتی از عیسوی در پیش شد |
| بجری از صورتی بیانی ای ذلی | هفت و ده از سیزده صد پیش شد |

تقریظ نفیس و دلپذیر و عبارت دلکش و بی نظیر از مجمع علوم و فنون
مستجمع فضائل و کمالات گوناگون حاج اکرمین الشریفین سالاک
سالاک شریعت غرا حاج معارج طریقت بیضا مولوی حاجی
شیخ محمد احسن صاحب نگرانی اعلی الله مجده السامی سبط جناب
حافظ مولوی عبد العلی صاحب نگرانی رحمته الله علیه

ستایش بی نهایت مرکب می را که اسم شریفش تسکین بخش قلوب عارفان است و ذکر جلیش
کیمیا ی سعادت طالبان تیرنگی عالم حرفی از کلک جاد و رنگاروست و نگارخانه آسمان
وزمین حرکتی از صیرخانه وی خرابات محبت از سحرکاری زرگس مستش معمورست و شیشه
و پیما نه از باد نه ناب الفت او خجسته مر جبا خدائی که کونین را از لفظ کن موجود ساخته و دل
مشتاق را فرمود تا جان خود را با وی پرداخته گشته های قدرتش همه جا پیداست و محسن
ازلی و امانت او لیش هر سو هویدا خود ساقی و پیما نه است و خود خم و خمیانه خواص عقل را
در محیط ناپیدا کنایه تحمیدش استغراق و تحیرست و عنقای خیال را در راحت معرفت
او با همچو بلند پروازی از بال همت کشادن تردد و تفکر تعالی شانه و جل جلاله خفی
ناز آفرینی معشوق حقیقی که شبستان نبوت را از شمع جمال محمدیه نور علی نور ساخت
و سرا پرده معرفت را از وجود با جو دان شیرین عذار قتلگاه صد سرمد و منصور صلی
الله علیه و علی آله و صحبه و سلم اما بعد مخفی مباد که خواص بحر حقیقت نور در یای طریقت

| | |
|---|--|
| <p>شد طلوع از مطلع پر نور آن مهدی عطا بهم قلوب از لوث جب جاه دنیا پاک کرد آنچه از کار نهانی بود و کبرش و انمود ذات اقدس کاشف حال آما از کیف و سرور منزل آوراد راهم محمل اذکار را داشت مرعی تفرغ الاشیاء بالاضداد را راه ایصال خدا کم کرده را بان را نمود جاده سطر مسلسل نیست رفتار و تسلیم سانس از روی حساب کسی چو رسید از سر و ش</p> | <p>کنز هدایت می کند نعمت عطا بر خلق محنت بهم ز صحن سینها خاشاک غیر القدر گرفت آنچه اسرار درونی بود سرش فاش گفت و صفت اشرف و قف قال در گفت و شگفت کرد ظاهرا اندرین سفر آنچه هر کس می نهفت بهیچو قرب و بعد و تحریک سکون و طاق و خفت بهوشیار از پند کرد آن را که در پند از خفت مشقب الماس کاکش گوهر شوار سفت آما دیدن پر تو افکن لمعة الانوار گفت</p> |
|---|--|

۲

۱۱۱

۱۱۱

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

بعد حمد و ثناء از باب صدق و صفای انوار پیر سرست افزا و اصحاب زهد و اتقا را منزه فحش انتقام که درین ایام برکت
 انجام گلدسته از بار گلستان معرفت و ایقان و مستنبوی ریاحین چنستان حقیقت و ایمان شمع بزم عبادت
 خضر طریق هدایت مشهور دیار و امصار بنسخه هدیه حامیه معروف به لمعة الانوار فی بیان الاوار و الاذکار
 که مخزن اوار و وظائف خاندان چشمتیه کثر هم اند فی البریه و شتمیه و کرمه و معولات مشایخ که ام و پیران عظام و طریق
 و معال الی الله تعالی است از تصنیفات صاحب حالات سنییه مالک مقامات علییه مالک مسالک راه خدا اسوة الاولیا
 ما هر علوم ربانی مطرح فیوض نیردانی پیر طریق هدایت شاه محمد مهدی عطا اشرفی اذ صنی ابن حضرت شیخ المشایخ
 قد و ق العارفین حضرت مولانا شاه پیر محمد حسین عطا صاحب تخلص به اشرفی قدس الله سره العزیز
 در مطبع نامی منشی نوگشور واقع لکنو بعلی بهتی آقامی نامدار جناب منشی سراج نرائن صاحب
 دام اقبال مالک مطبع موصوف بمجاهدانی ۱۹۰۲ عیسوی مطابق با برج الثانی ۱۳۲۱ هجری با را قول حایه انطباع در کربشید



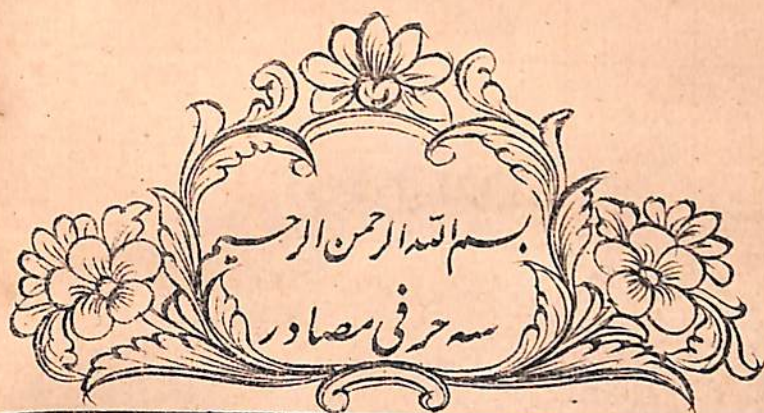
لوحش اللہ کتابی کہ
چشم مشاہدہ نور الہی را تو بتای
حقیقت نما و دل مکاشفہ با خدائی
سویرای معرفت نرسد بہینست و کیف لا
کہ مصنفش صدر ایوان زہد و تقویٰ و بدر آسمان
رشد و ہدئی است یعنی ستجم فضائل جلیلہ
اولیا و مستکمل فواید نبیلہ اتقیا حضرت مولانا
و مقتدانا حافظ شاہ محمد مہدی عطا
اعطاہ اللہ تعالیٰ ہدایا ہدایات الوری
من فتوح الدنیاء و العقبی
آمین ثم آمین



اما بعد از حمد و نعت گوید ابو الحسن فرید آبادی که چون زبان را از قواعد
زبان که صرف و نحو است چاره نیست چنانکه در عربی و انگریزی کامل استند
اما در زبان فارسی که کتب قواعدش بیخارفتند آنچه به تتبع زبان عربی
قواعد چند مرتب شده بودند در کتب کورس آنرا هم ترک گفتند و در فن انشا
اندک کے از مصادر و مشتقات نوشته برواکتفا کردند و اینقدر در تعلیم برآ
طلبه سو و ندید لاجرم این کتاب از علم صرف فارسی بطورے نوشته آمد که
بتدی را سسل بود چه آغاز از اقتصرو انجام با طول مصادرست چند قواعد
در خاتمه افروده آمدند امید که مبتدیان را فائده عام بخشند و الله الموفق و المعین

ابو الحسن

۳- جون ۱۲۹۵ء مقام آگره




| | مصدر | شدن | هونا | لازم | | |
|--------------|----------|-----------|-----------|-----------|----------|-----------|
| ماضی اثبات | شد | شدند | شدی | شدید | شدم | شدیم |
| | شده بود | شده بودند | شد بودی | شده بودید | شده بودم | شده بودیم |
| | شده است | شده اند | شده اید | شده اید | شده ام | شده ایم |
| | می شد | می شدند | می شدی | می شدید | می شدم | می شدیم |
| | شده باشد | شده باشند | شده باشید | شده باشید | شده باشم | شده باشیم |
| | شدی | شدند | | | شدم | |
| مضارع اثبات | شود | شوند | شوی | شوید | شوم | شویم |
| حال اثبات | میشود | میشوند | میشوی | میشوید | میشوم | میشویم |
| مستقبل اثبات | خواهد شد | خواهند شد | خواهی شد | خواهید شد | خواهم شد | خواهیم شد |
| امر | بشود | بشوند | بشو | بشوید | بشوم | بشویم |

| | | | | | | |
|------------|-----------|------------|-----------|------------|-----------|------------|
| نمی | نشود | نشوند | نشو | نشوید | نشوم | نشویم |
| اسم فاعل | شونده | شوندگان | | | | |
| اسم مفعول | . | . | . | . | . | . |
| ماضی نفی | نش | نشند | نشدی | نشدید | نشدم | نشدیم |
| | نشده بود | نشده بودند | نشده بودی | نشده بودید | نشده بودم | نشده بودیم |
| | نشده است | نشده اند | نشده | نشده اید | نشده ام | نشده ایم |
| | نمی شد | نمی شدند | نمی شدی | نمی شدید | نمی شدم | نمی شدیم |
| | نشده باشد | نشده باشند | نشده باشی | نشده باشید | نشده باشم | نشده باشیم |
| | نشده | نشده | نشده | نشده | نشده | نشده |
| مضارع نفی | نشود | نشوند | نشوی | نشوید | نشوم | نشویم |
| حال نفی | نمیشود | نمیشوند | نمیشوی | نمیشوید | نمیشوم | نمیشویم |
| مستقبل نفی | نخواهد شد | نخواهند شد | نخواهی شد | نخواهید شد | نخواهم شد | نخواهیم شد |
| | مصدر | زدن | مارنا | متعدی | | |



| ماضی اثبات | زده | زوند | زودی | زودید | زدم | زودیم |
|-------------|-----------|------------|-----------|------------|-----------|------------|
| | زده بود | زده بودند | زده بودی | زده بودید | زده بودم | زده بودیم |
| | زده است | زده اند | زده | زده اید | زده ام | زده ایم |
| | می زد | می زدند | می زودی | می زودید | می زدم | می زدیم |
| | زده باشد | زده باشند | زده باشی | زده باشید | زده باشم | زده باشیم |
| | زده | زده | زده | زده | زده | زده |
| مضارع اثبات | زند | زنند | زنی | زنید | زنم | زنیم |
| حال اثبات | می زند | می زنند | می زنی | می زنید | می زنم | می زنیم |
| ستقبل اثبات | خواهد زد | خواهند زد | خواهی زد | خواهید زد | خواهم زد | خواهیم زد |
| امر | بزند | بزنند | بزن | بزنید | بزنم | بزنیم |
| اسم فاعل | زنده | زندگان | | | | |
| اسم مفعول | زده | زدگان | | | | |
| ماضی منفی | نزد | نزدند | نزدی | نزدید | نزدم | نزدیم |
| | نزد بود | نزد بودند | نزد بودی | نزد بودید | نزد بودم | نزد بودیم |
| | نزد است | نزد اند | نزد | نزد اید | نزد ام | نزد ایم |
| | نمی زد | نمی زدند | نمی زودی | نمی زودید | نمی زدم | نمی زدیم |
| | نزد نباشد | نزد نباشند | نزد نباشی | نزد نباشید | نزد نباشم | نزد نباشیم |

| | | | | | | |
|---|-----------|------------|-----------|------------|-----------|------------|
| | نزد | نزدند | نزدی | نزدید | نزدی | نزدید |
| مضارع منفی | نزد | نزدند | نزدی | نزدید | نزدی | نزدید |
| حال منفی | نمی‌زند | نمی‌زنند | نمی‌زنی | نمی‌زنید | نمی‌زنی | نمی‌زنید |
| مستقبل منفی | نخواهد زد | نخواهند زد | نخواهی زد | نخواهید زد | نخواهی زد | نخواهید زد |
| چار حرفی مصادر | | | | | | |
| | مصدر | بردن | یجانا | ستغدی | | |
|  | | | | | | |
| ماضی | برد | بردند | بردی | بردید | بردم | بردیم |
| مضارع | برد | برند | بری | برید | برم | بریم |
| حال | می‌برد | می‌برند | می‌بری | می‌برید | می‌برم | می‌بریم |
| مستقبل | خواهد برد | خواهند برد | خواهی برد | خواهید برد | خواهم برد | خواهیم برد |
| امر | برو | برند | بر | برید | برم | بریم |
| اسم فاعل | برنده | برندگان | | | | |
| اسم مفعول | برده | بردگان | | | | |

| | | | | | | |
|-----------|-----------|------------|-----------|------------|-----------|------------|
| | مصدر | بستن | باندن | متعدی | | |
| ماضی | بست | بستند | بستی | بستید | بستم | بستیم |
| مضارع | بندد | بندند | بندی | بندید | بندم | بندیم |
| حال | می بندد | می بندند | می بندی | می بندید | می بندم | می بندیم |
| مستقبل | خواهد بست | خواهند بست | خواهی بست | خواهید بست | خواهم بست | خواهیم بست |
| امر | به بندد | به بندند | ببند | ببندید | به بندم | به بندیم |
| اسم فاعل | . | . | . | . | . | . |
| اسم مفعول | بسته | بستگان | . | . | . | . |
| | مصدر | بودن | هونا | لازم | . | . |
| ماضی | بوَد | بودند | بودی | بودید | بودم | بودیم |
| مضارع | بُوَد | بوند | . | . | . | . |
| مستقبل | خواهد بود | خواهند بود | خواهی بود | خواهید بود | خواهم بود | خواهیم بود |
| | مصدر | پختن | پکانا | متعدی | . | . |
| ماضی | پخت | پختند | پختی | پختید | پختم | پختیم |
| مضارع | پزد | پزند | پزی | پزید | پزم | پزیم |
| حال | می پزد | می پزند | می پزی | می پزید | می پزم | می پزیم |
| مستقبل | خواهد پخت | خواهند پخت | خواهی پخت | خواهید پخت | خواهم پخت | خواهیم پخت |

| | | | | | | |
|-----------|--------|----------|-------|---------|--------|-------|
| امر | بیزد | بیزند | بیز | بیزند | بیزم | بیزیم |
| اسم فاعل | پرنده | پرندهگان | . | . | . | . |
| اسم مفعول | پخته | پختگان | . | . | . | . |
| مصدر | تفتن | گرم سونا | لازم | . | . | . |
| ماضی | تفت | تفتند | تفتی | تفتید | تفتم | تفتیم |
| اسم مفعول | تفت | . | . | . | . | . |
| ج | ج | ج | ج | ج | ج | ج |
| جستن | جستجو | جست | جوید | میجوید | خواهید | جگو |
| جستن | جست | جست | جهد | میجهد | خواهید | جگر |
| چیدن | . | چید | چینند | میچینند | خواهید | چین |
| خستن | خستگی | خست | . | . | خواهید | . |
| خفتن | . | خفت | خسید | میخسید | خواهید | خسپ |
| دادن | داد | داد | دود | میدود | خواهید | دود |
| دیدن | دید | دید | بیند | میبیند | خواهید | بین |
| رستن | . | رست | رهد | میرهد | خواهید | رهد |
| رستن | رویدگی | رست | روید | میروید | خواهید | روید |
| رشتن | . | رشت | . | . | خواهید | . |

| ا | ب | پ | ت | ث | ج | ح | خ | د | ذ |
|----------------|---------|------|---------|-------------|-------|-------|--------|------|---|
| رفتن | روش رفت | رود | میرود | خواهد رفت | برود | مرو | رونده | رفته | |
| ریدن | رید | | میرید | | | | | | |
| زاودن | زاد | زاید | میزاید | خواهد زاد | برای | مرای | زاینده | زاده | |
| شدن | شد | | | | | | | | |
| سفتن | سفت | | | | | | | سفته | |
| سودن | سود | ساید | میساید | خواهد سود | بسای | مسای | ساینده | سوده | |
| شدن | شوید | شوید | میشوید | خواهد بشوید | بشو | مشو | شوینده | شسته | |
| کردن | کرد | کند | بیکند | خواهد کرد | بکن | مکن | کننده | کرده | |
| گندن | گند | گند | میکند | | بکن | مکن | گنده | کنده | |
| گشتن | گشت | گشده | بیکشه | خواهد گشت | بگش | گش | گشده | گشته | |
| گشتن | گشت | | | خواهد گشت | | | | گشته | |
| گشتن | گشت | گردد | میکردد | خواهد گردد | بگردد | مگردد | گردد | گشته | |
| مردن | مرد | میرد | می میرد | خواهد مرد | بمیرد | ممیرد | میرنده | مرده | |
| هشتن | هشت | | | خواهد هشت | | | | هشته | |
| پنج حرفی مصادر | | | | | | | | | |
| آمدن | آمد | آید | می آید | خواهد آمد | بیا | سیا | آینده | | |

| مصدر | مصدر | مصدر | مصدر | مصدر | مصدر | مصدر | مصدر | مصدر | مصدر |
|--------|-------|-------|------|---------|-------|------|------|------|--------|
| آختن | آخت | . | . | . | خواست | . | . | . | آختن |
| برشتن | برشت | . | . | . | خواست | . | . | . | برشتن |
| بریدن | برید | برید | برود | می برد | خواست | بر | بر | بر | بریدن |
| باختن | باز | باخت | بازد | می باز | خواست | باز | باز | باز | باختن |
| بافتن | بافت | بافت | بافد | می بافد | خواست | بافت | بافت | بافت | بافتن |
| پیختن | . | پیخت | پیزد | می پیزد | خواست | پیز | پیز | پیز | پیختن |
| پریدن | . | پرید | پرد | می پرد | . | . | . | . | پریدن |
| پریدن | . | پرید | پرد | می پرد | خواست | پر | پر | پر | پریدن |
| تاختن | . | تاخت | تازد | می تازد | خواست | تاز | تاز | تاز | تاختن |
| تافتن | . | تافت | تابد | می تابد | خواست | تاب | تاب | تاب | تافتن |
| تپیدن | تپ | تپید | تپد | می تپد | خواست | . | . | . | تپیدن |
| تندیدن | . | تندید | تند | می تند | خواست | تند | تند | تند | تندیدن |
| چریدن | چرا | چرید | چرد | می چرد | خواست | چر | چر | چر | چریدن |
| چشیدن | چاشنی | چشید | چشد | می چشد | خواست | چش | چش | چش | چشیدن |
| چکیدن | چکش | چکید | چکد | می چکد | خواست | چک | چک | چک | چکیدن |
| چمیدن | چم | چمید | چمد | می چمد | خواست | چم | چم | چم | چمیدن |

| کسر | ع | ی | خ | ح | ج | ز | ر | س | ش |
|--------|------|-------|-------|---------|-------------|-------|-------|---------|--------|
| خریدن | خرید | خرید | خرد | میخرد | خواهد خرید | بخرد | مخر | خرنده | خریده |
| خریدن | • | خرید | خرد | میخرد | خواهد خرید | بخرد | مخر | خرنده | خریده |
| خلیدن | خلش | خلید | خلد | میخلد | خواهد خلید | • | • | خلنده | خلیده |
| خمیدن | خم | خمید | خمد | میخمد | خواهد خمید | • | • | • | خمیده |
| خوردن | خوش | خورد | خورد | میخورد | خواهد خورد | بخورد | مخور | خورنده | خورده |
| داشتن | داشت | داشت | دارد | میدارد | خواهد داشت | بدار | مدار | دارنده | داشته |
| درویدن | درو | دروود | دروود | میدروود | خواهد دروود | بدرو | مدرو | درونده | درویده |
| دریدن | درید | درید | درو | میدرو | خواهد درید | بدر | مدر | درنده | دریده |
| دمیدن | دمید | دمید | دمد | میدمد | خواهد دمید | بدم | مدم | دمنده | دمیده |
| دوختن | دوخت | دوخت | دوود | میدود | خواهد دوود | بدوود | مدوود | دوونده | دووده |
| دویدن | دویش | دوید | دوود | میدود | خواهد دوید | بدو | مدو | دوونده | دویده |
| راندن | • | راند | راند | میراند | خواهد راند | بران | مران | راننده | رانده |
| ربودن | • | ربود | رباید | میراید | خواهد ربود | بربا | مربا | رباینده | ربوده |
| رزیدن | • | رزید | رزو | میرزو | خواهد رزید | برز | مرز | رزنده | رزیده |
| روفتن | روپ | روفت | روپ | میروپ | خواهد روپ | بروپ | مروپ | روپنده | روپته |
| رسیدن | رسید | رسید | رسد | میرسد | خواهد رسید | برس | مرس | رسنده | رسیده |

| همدا | همدا | همدا | همدا | همدا | همدا | همدا | همدا | همدا | همدا |
|---------|--------|--------|---------|----------|-------|--------|----------|--------|--------|
| رسیدن | رم | رید | رد | می‌رد | برم | مرم | رمنده | رسیده | رسیده |
| رسیدن | ربائی | رهید | رهید | می‌رهید | بره | مره | رهمنده | رهسیده | رهسیده |
| ریختن | ریزش | ریخت | ریزد | می‌ریزد | بریز | مریز | ریزنده | ریخته | ریخته |
| زودودان | زودود | زوداید | میزداید | نیزداید | بزودا | مزدا | زوداینده | زودوده | زودوده |
| زیستن | زیست | زیست | زید | میزید | بزی | مزی | زنده | | |
| ساختن | ساز | ساخت | سازد | میسازد | بساز | مساز | سازنده | ساخته | ساخته |
| سپردن | سپردگی | سپرد | سپرد | میسپرد | بسپرد | مبسپرد | سپرنده | سپرده | سپرده |
| سترودن | | سترود | سترود | می‌سترود | بستر | مستر | سترنده | سترده | سترده |
| ستودن | ستایش | ستود | ستاید | می‌ستاید | بستا | مستا | ستاینده | ستوده | ستوده |
| شرتن | شرت | شرت | | | | | | شرشته | شرشته |
| سزیدن | سزا | سزید | سزد | می‌سزد | | | | | |
| سوختن | سوزش | سوخت | سوزد | می‌سوزد | بسوز | مسوز | سوزنده | سوخته | سوخته |
| شکستن | شکست | شکست | شکند | می‌شکند | بشکن | مشکن | شکننده | شکسته | شکسته |
| شگفتن | شگفتگی | شگفت | شگند | می‌شگند | | | | شگفته | شگفته |
| شمرودن | شمار | شمرود | شمرود | می‌شمرود | بشمر | مشم | شمرنده | شمرده | شمرده |
| شفقتن | | شفقت | | | | | | شفقت | شفقت |

| ک | ک | ک | ک | ک | ک | ک | ک | ک | ک |
|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|
| شنون | شنون | شنون | شنون | شنون | شنون | شنون | شنون | شنون | شنون |
| شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن | شنیدن |
| طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن | طپیدن |
| غنون | غنون | غنون | غنون | غنون | غنون | غنون | غنون | غنون | غنون |
| فتاد | فتاد | فتاد | فتاد | فتاد | فتاد | فتاد | فتاد | فتاد | فتاد |
| فسردن | فسردن | فسردن | فسردن | فسردن | فسردن | فسردن | فسردن | فسردن | فسردن |
| فشردن | فشردن | فشردن | فشردن | فشردن | فشردن | فشردن | فشردن | فشردن | فشردن |
| فروختن | فروختن | فروختن | فروختن | فروختن | فروختن | فروختن | فروختن | فروختن | فروختن |
| فزودن | فزودن | فزودن | فزودن | فزودن | فزودن | فزودن | فزودن | فزودن | فزودن |
| فگندن | فگندن | فگندن | فگندن | فگندن | فگندن | فگندن | فگندن | فگندن | فگندن |
| کاستن | کاست | کاست | کاست | کاست | کاست | کاست | کاست | کاست | کاست |
| کاشتن | کاشت | کاشت | کاشت | کاشت | کاشت | کاشت | کاشت | کاشت | کاشت |
| کافتن | کافت | کافت | کافت | کافت | کافت | کافت | کافت | کافت | کافت |
| کشادن | کشایش | کشاد | کشاد | کشاد | کشاد | کشاد | کشاد | کشاد | کشاد |
| کشون | کشود | کشود | کشود | کشود | کشود | کشود | کشود | کشود | کشود |
| کشیدن | کشید | کشید | کشید | کشید | کشید | کشید | کشید | کشید | کشید |

| ک | خ | ج | ح | پ | ب | ف | ج | خ | ک |
|--------|--------|------|---------|------------|-------|-------|--------|--------|--------|
| کفیدن | کفید | کفد | میکفد | خواه کفید | . | . | . | کفیده | کفیدن |
| کوفتن | کوفت | کوبد | میکوبد | خواه کوفت | کوب | کوبد | کوبد | کوفته | کوفتن |
| گذشتن | گذر | گذشت | میگذرد | خواهد گذشت | بگذر | بگذر | گذرند | گذشته | گذشتن |
| گرفتن | گرفت | گیرد | میگیرد | خواهد گرفت | بگیر | بگیر | گیرند | گرفته | گرفتن |
| گزیدن | گزیدگی | گزید | میگزید | خواهد گزید | بگز | بگز | گزیدند | گزیده | گزیدن |
| گزیندن | گزیدگی | گزید | میگزیند | خواهد گزید | بگزین | بگزین | گزینند | گزیده | گزیندن |
| گستن | گست | . | . | . | . | . | . | گسته | گستن |
| ماندن | ماندگی | ماند | میماند | خواهد ماند | مان | مان | مانند | مانده | ماندن |
| مکیدن | مکید | مکید | میمکید | خواهد مکید | مک | مک | مکیدند | مکیده | مکیدن |
| نیشتن | نیش | نیش | مینویش | خواهد نیش | نویس | نویس | نویسند | نویشته | نیشتن |
| نشستن | نشست | نشست | مینشیند | خواهد نشست | نشین | نشین | نشینند | نشسته | نشستن |
| نمودن | نمایش | نمود | نماید | خواهد نمود | نما | نما | نمایند | نموده | نمودن |
| نوشتن | نوشت | نوشت | مینویسد | خواهد نوشت | نویس | نویس | نویسند | نویشته | نوشتن |
| نوشتن | نوشت | نوشت | . | . | . | . | . | نوشته | نوشتن |
| نهادن | نهاد | نهاد | مینهد | خواهد نهاد | نهد | نهد | نهند | نهاده | نهادن |
| نخفتن | نفت | نفت | . | خواهد نفت | . | . | . | نفته | نخفتن |

| حک | حک | حک | حک | حک | حک | حک | حک | حک |
|--------------|---------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| وزیدن | وزید | وزید | وزید | وزید | وزید | وزید | وزید | وزید |
| بیدن | بید | بید | بید | بید | بید | بید | بید | بید |
| یافتن | یافت | یافت | یافت | یافت | یافت | یافت | یافت | یافت |
| شش حرفی مصاد | | | | | | | | |
| آوردن | آورد | آورد | آورد | آورد | آورد | آورد | آورد | آورد |
| آزودن | آزودگی | آزود | آزود | آزود | آزود | آزود | آزود | آزود |
| آسودن | آسایش | آسود | آساید | آساید | آساید | آساید | آساید | آساید |
| آشفتن | آشوب | آشفت | آشوب | آشوب | آشوب | آشوب | آشوب | آشوب |
| آغشتن | آغشت | آغشت | آغشت | آغشت | آغشت | آغشت | آغشت | آغشت |
| آگدن | آگند | آگند | آگند | آگند | آگند | آگند | آگند | آگند |
| آلودن | آلایش | آلود | آلاید | آلاید | آلاید | آلاید | آلاید | آلاید |
| آمودن | آمود | آمود | آمود | آمود | آمود | آمود | آمود | آمود |
| ارزیدن | ارزش | ارزید | ارزد | ارزد | ارزد | ارزد | ارزد | ارزد |
| استادن | استادگی | استاد | استد | استد | استد | استد | استد | استد |
| استرن | استرد | استرد | استرد | استرد | استرد | استرد | استرد | استرد |
| افتادن | افتاد | افتاد | افتد | افتد | افتد | افتد | افتد | افتد |

| افزون | افزایش | افزود | افزاید | می افزاید | خواه افزاید | افزا | میافزا | افزاید | افزود |
|----------|---------|---------|---------|------------|--------------|--------|--------|---------|----------|
| افزون | افزودگی | افزود | افزود | می افزود | خواه افزود | . | . | . | افزوده |
| افزون | افشار | افشود | افشارد | می افشارد | خواه افشارد | بیشار | میفشار | افشارد | افشوده |
| افگدن | . | افگند | افگند | می افگند | خواه افگند | بیفگن | میفگن | افگند | افگنده |
| انبون | . | انبود | . | . | . | . | . | . | انبوده |
| اندون | . | اندود | انداید | می انداید | خواه انداید | اندا | میثدا | . | اندوده |
| اندیشیدن | اندیشه | اندیشید | اندیشید | می اندیشید | خواه اندیشید | بیشدیش | میثدیش | اندیشید | اندیشیده |
| باریدن | بارش | بارید | بارد | میبارد | خواه بارید | ببار | میبار | باریده | باریده |
| بالیدن | بالیدگی | بالید | بالد | میبالد | خواه بالید | ببال | میبال | بالیده | بالیده |
| بایستن | بایست | بایست | باید | میباید | خواه بایست | . | . | . | بایسته |
| بخشیدن | بخشایش | بخشود | بخشاید | می بخشاید | خواه بخشاید | بخشا | بخشاید | بخشاید | بخشوده |
| بخشیدن | بخشش | بخشید | بخشد | می بخشد | خواه بخشید | بخش | بخشاید | بخشید | بخشیده |
| برگشتن | . | برگشت | برگردد | می برگردد | خواه برگردد | برگرد | برگرد | . | برگشته |
| بوسیدن | بوسه | بوسید | بوسد | می بوسد | خواه بوسد | بوس | بوساید | بوسید | بوسیده |
| بوئیدن | بو | بوئید | بوید | می بوید | خواه بوئید | بو | بوئید | بوئید | بوئیده |
| پاریدن | پاره | پارید | پارد | میپارد | خواه پارید | . | . | . | پاریده |

| پ | پ | پ | پ | پ | پ | پ | پ | پ |
|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|
| پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن | پاشیدن |
| پالودن | پالودن | پالودن | پالودن | پالودن | پالودن | پالودن | پالودن | پالودن |
| پاییدن | پاییدن | پاییدن | پاییدن | پاییدن | پاییدن | پاییدن | پاییدن | پاییدن |
| پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن | پرسیدن |
| پروردن | پروردن | پروردن | پروردن | پروردن | پروردن | پروردن | پروردن | پروردن |
| پژمردن | پژمردن | پژمردن | پژمردن | پژمردن | پژمردن | پژمردن | پژمردن | پژمردن |
| پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن | پوشیدن |
| پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن | پوئیدن |
| پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن | پیچیدن |
| پیمودن | پیمودن | پیمودن | پیمودن | پیمودن | پیمودن | پیمودن | پیمودن | پیمودن |
| پیوستن | پیوستن | پیوستن | پیوستن | پیوستن | پیوستن | پیوستن | پیوستن | پیوستن |
| ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن | ترسیدن |
| ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن | ترکیدن |
| تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن | تقسیدن |
| جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن | جنبیدن |
| جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن | جوشیدن |

| خ | ج | ح | خ | ج | ح | خ | ج | ح | خ |
|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| چرب | چربید | چرب | چربید | چرب | چربید | چرب | چربید | چرب | چربید |
| چسپید | چسپید | چسپید | چسپید | چسپید | چسپید | چسپید | چسپید | چسپید | چسپید |
| خارید | خارید | خارید | خارید | خارید | خارید | خارید | خارید | خارید | خارید |
| خایید | خایید | خایید | خایید | خایید | خایید | خایید | خایید | خایید | خایید |
| خندید | خندید | خندید | خندید | خندید | خندید | خندید | خندید | خندید | خندید |
| خنبید | خنبید | خنبید | خنبید | خنبید | خنبید | خنبید | خنبید | خنبید | خنبید |
| خواست | خواست | خواست | خواست | خواست | خواست | خواست | خواست | خواست | خواست |
| خواند | خواند | خواند | خواند | خواند | خواند | خواند | خواند | خواند | خواند |
| خوشت | خوشت | خوشت | خوشت | خوشت | خوشت | خوشت | خوشت | خوشت | خوشت |
| خسید | خسید | خسید | خسید | خسید | خسید | خسید | خسید | خسید | خسید |
| دانست | دانست | دانست | دانست | دانست | دانست | دانست | دانست | دانست | دانست |
| دزدید | دزدید | دزدید | دزدید | دزدید | دزدید | دزدید | دزدید | دزدید | دزدید |
| دوشت | دوشت | دوشت | دوشت | دوشت | دوشت | دوشت | دوشت | دوشت | دوشت |
| رخت | رخت | رخت | رخت | رخت | رخت | رخت | رخت | رخت | رخت |
| رقصید | رقصید | رقصید | رقصید | رقصید | رقصید | رقصید | رقصید | رقصید | رقصید |
| رنجید | رنجید | رنجید | رنجید | رنجید | رنجید | رنجید | رنجید | رنجید | رنجید |

| ر | ز | ث | س | ش | خ | م | پ | ب | ف | ط | ظ | ع | غ |
|--------|---------|-------|---------|-------------|--------|--------|----------|----------|---|---|---|---|---|
| رویدن | رویدگی | روید | میرود | خواهد روید | برو | مرو | | رویده | | | | | |
| زاییدن | زایدگی | زاید | میزاید | خواهد آید | بزد | مزد | زاینده | زاده | | | | | |
| ثرویدن | ثرویدگی | ثروید | | | | | | ثرویده | | | | | |
| ساییدن | ساییدگی | ساید | میساید | خواهد آید | بسای | مسای | ساینده | ساییده | | | | | |
| سپختن | سپختگی | سپخت | سپوزد | خواهد پخت | بسپوز | سپوز | سپوزنده | سپخته | | | | | |
| ستاندن | ستاندگی | ستاند | میستاند | خواهد آید | بستان | مستان | ستاننده | ستانیده | | | | | |
| سنجیدن | سنجیدگی | سنجد | میسنجد | خواهد سنجید | بسنج | مسنج | سنجنده | سنجیده | | | | | |
| شاشیدن | شاشیدگی | شاشد | میشاشد | خواهد آید | بشاش | مشاش | شاشنده | شاشیده | | | | | |
| شایستن | شایستگی | شایست | میشاید | خواهد آید | | | | شایسته | | | | | |
| شپلیدن | شپلیدگی | شپلد | میشپلد | خواهد آید | | | | شپلنده | | | | | |
| شگافتن | شگافتگی | شگافت | میشگافت | خواهد آید | بشگافت | مشگافت | شگافتنده | شگافتیده | | | | | |
| شناختن | شناختگی | شناخت | میشناسد | خواهد آید | بشناس | مشناس | شناسنده | شناسیده | | | | | |
| شوریدن | شوریدگی | شورد | میشورد | خواهد آید | بشور | مشور | | شوریده | | | | | |
| طلبیدن | طلبیدگی | طلب | میطلبد | خواهد آید | بطلب | مطلب | طلبنده | طلبیده | | | | | |
| غلطیدن | غلطیدگی | غلط | میغلطد | خواهد آید | بغلط | مغلط | غلطنده | غلطیده | | | | | |

| گزارش | گزارد | میگزارد | خواهد گزارد | بگزار | مگزار | گزارند | گزارده |
|--------|-------|---------|-------------|-------|-------|--------|--------|
| گزارن | گسارد | میگسارد | خواهد گسارد | بگسار | مگسار | گسارند | گسارده |
| گستر | گسترد | میگسترد | خواهد گستر | بگستر | مگستر | گسترند | گسترده |
| گیختن | گیخت | میگسلد | خواهد گسیخت | بگسل | مگسل | گیخته | گیخته |
| گماشتن | گماشت | میگارد | خواهد گماشت | بگمار | مگمار | گمارند | گماشته |
| گنجیدن | گنجید | میگنجد | خواهد گنجید | بگنج | مگنج | گنجند | گنجیده |
| لاییدن | لایید | میلاید | خواهد لایید | بلا | ملا | لایند | لاییده |
| لافیدن | لافید | می لافد | خواهد لافید | بلاف | ملاف | لافند | لافیده |
| لرزیدن | لرزید | میلرزد | خواهد لرزد | بلرز | ملرز | لرزند | لرزیده |
| لغزیدن | لغزید | می لغزد | خواهد لغزد | بلغز | ملغز | لغزند | لغزیده |
| لیسیدن | لیسید | می لیسد | خواهد لیسید | بلیس | ملیس | لیسند | لیسیده |
| مالیدن | مالید | می مالد | خواهد مالید | بمال | ممال | مالند | مالیده |
| مانستن | مانست | می ماند | خواهد مانست | بمان | ممان | مانند | مانسته |
| نازیدن | نازید | می نازد | خواهد نازید | بناز | مناز | نازند | نازیده |
| نالیدن | نالید | می نالد | خواهد نالید | بنال | منال | نالند | نالیده |
| نامیدن | نامید | می نامد | خواهد نامید | بنام | منام | نامند | نامیده |

| سجده | سجده | سجده | سجده | سجده | سجده | سجده | سجده | سجده |
|----------------|---------|--------|--------|-----------|--------------|---------|---------|----------|
| نگاشتن | نگارش | نگاشت | نگارد | می نگارد | خواهد نگاشت | بنگار | منگار | نگارنده |
| نواختن | نوازش | نواخت | نوازد | می نوازد | خواهد نواخت | بنواز | منواز | نوازنده |
| نوشتن | نوشت | نوشت | نوشت | می نوشت | خواهد نوشت | بنوش | منوش | نوشتنده |
| واخیدن | - | واخید | واخذ | می واخذ | خواهد واخید | - | - | واخنده |
| ورزیدن | ورزش | ورزید | ورزد | می ورزد | خواهد ورزید | بورز | مورز | ورزنده |
| هراسیدن | هراس | هراسید | هراسد | می هراسد | خواهد هراسید | بهراس | مهراس | هراسنده |
| یارستن | - | یارست | یارد | می یارد | خواهد یارست | - | - | یارسته |
| هفت حرفی مصداق | | | | | | | | |
| آراستن | آراستگی | آراست | آراید | می آراید | خواهد آراست | بیارا | میارا | آراینده |
| آرمیدن | - | آرمید | - | - | - | - | - | آرمیده |
| آزمون | آزمایش | آزمود | آزماید | می آزماید | خواهد آزماید | بیازما | میازما | آزماینده |
| آفریدن | آفرینش | آفرید | آفریند | می آفریند | خواهد آفریند | بیافرین | میافرین | آفریننده |
| آموختن | آموزش | آموخت | آموزد | می آموزد | خواهد آموخت | بیاموز | میاموز | آموخته |
| آمیختن | آمیزش | آمیخت | آمیزد | می آمیزد | خواهد آمیخت | بیامیز | میامیز | آمیخته |
| آوختن | آویش | آوخت | آويزد | می آويزد | خواهد آوخت | بیاويز | میاويز | آوخته |
| آهنگتن | - | آهنگت | - | - | - | - | - | آهنگته |

| ک | خ | ج | ب | پ | ز | ح | ف | ص | ط | ث |
|---------|---------|---------|------------|---------------|---------|----------|-------------|---|---------|----------|
| اوقاد | ۰ | اوقاد | ۰ | ۰ | ۰ | می اوقند | خواهد اوقند | ۰ | ۰ | اوقاده |
| افزختن | ۰ | افزخت | می افزارد | خواهد افزارد | میفزارد | افزارد | ۰ | ۰ | افزاخته | افزاخته |
| افزشتن | ۰ | افزشت | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | افزاشته |
| افزوتن | ۰ | افزوت | می افزورد | خواهد افزورد | میفزورد | افزورد | ۰ | ۰ | ۰ | افزوتنه |
| افشاندن | افشان | افشانند | می افشانند | خواهد افشانند | میفشاند | افشانند | ۰ | ۰ | ۰ | افشانده |
| انباردن | ۰ | انبارد | می انبارد | خواهد انبارد | مینبارد | انبارد | ۰ | ۰ | ۰ | انباریده |
| انپاشتن | ۰ | انپاشت | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | انپاشته |
| انداختن | انداز | انداخت | می اندازد | خواهد اندازد | میندازد | اندازد | ۰ | ۰ | ۰ | انداخته |
| اندوتن | ۰ | اندوت | می اندوزد | خواهد اندوزد | میندوزد | اندوزد | ۰ | ۰ | ۰ | اندوزنه |
| انکاردن | ۰ | انکارد | می انکارد | خواهد انکارد | مینکار | انکار | ۰ | ۰ | ۰ | انکارنده |
| انگاشتن | ۰ | انگاشت | می انگارد | خواهد انگارد | مینگار | انگار | ۰ | ۰ | ۰ | انگاشته |
| انگختن | انگیز | انگخت | می انگیزد | خواهد انگیزد | مینگیزد | انگیزد | ۰ | ۰ | ۰ | انگیزنده |
| برآمدن | برآمد | برآید | می برآید | خواهد برآید | برآید | برآید | ۰ | ۰ | ۰ | برآمده |
| بردشتن | بردشت | بردشت | می بردارد | خواهد بردارد | بردارد | بردارد | ۰ | ۰ | ۰ | برداشته |
| پذیرفتن | پذیرائی | پذیرفت | می پذیرد | خواهد پذیرد | بپذیرد | پذیرد | ۰ | ۰ | ۰ | پذیرفته |
| پرداختن | پرداز | پرداخت | می پردازد | خواهد پردازد | بپردازد | پردازد | ۰ | ۰ | ۰ | پرداخته |

| ح | چ | خ | ج | پ | ب | ف | پنج | ت | ث |
|---------|--------|--------|--------|-----------|--------------|-------|-------|---------|---------|
| پرستیدن | پرستش | پرستید | پرستد | می پرستد | خواهد پرستید | پرست | پرست | پرستند | پرستیده |
| پرومید | پروش | پرومید | پروید | می پروید | خواهد پروید | پروید | پروید | پروند | پرویده |
| پسندیدن | پسند | پسندید | پسندد | می پسندد | خواهد پسندید | پسند | پسند | پسندند | پسندیده |
| پنداشتن | پندار | پنداشت | پندارد | می پندارد | خواهد پنداشت | پندار | پندار | پندارند | پنداشته |
| پیراستن | پیرایش | پیراست | پیراید | می پیراید | خواهد پیراست | پیرا | پیرا | پیرایند | پیراسته |
| تراشیدن | تراش | تراشید | تراشد | می تراشد | خواهد تراشید | تراش | تراش | تراشند | تراشیده |
| تراویدن | تراوش | تراوید | تراود | می تراود | خواهد تراوید | . | . | . | تراویده |
| توانستن | توان | توانست | تواند | می تواند | خواهد توانست | . | . | . | . |
| خراشیدن | خراش | خراشید | خراشد | می خراشد | خواهد خراشید | خراش | خراش | خراشند | خراشیده |
| خرامیدن | خرام | خرامید | خرامد | می خرامد | خواهد خرامید | خرام | خرام | خرامند | . |
| خروشیدن | خروش | خروشید | خروشد | می خروشد | خواهد خروشد | خروش | خروش | خروشند | . |
| خموشدن | خموشی | خموشد | خموشد | می خموشد | خواهد خموشد | . | . | خموشدند | خموشیده |
| دخشین | دخش | دخشد | دخشد | می دخشد | خواهد دخشد | دخش | دخش | دخشدند | . |
| دفشیدن | دفش | دفشید | دفشد | می دفشد | خواهد دفشد | دفش | دفش | دفشند | . |
| سپوزیدن | سپوز | سپوزید | سپوزد | می سپوزد | خواهد سپوزد | سپوز | سپوز | سپوزند | . |
| ستاییدن | ستایش | ستایید | ستاید | می ستاید | خواهد ستایید | ستایا | ستایا | ستایند | ستاییده |

| س | ش | ص | ض | ط | ظ | ف | ق | ک | گ |
|----------------|----------|--------|-------|----------|------------|--------|------|---------|---------|
| ستیزیدن | ستیز | ستیزید | ستیزد | می ستیزد | خواستیزید | بستیز | ستیز | ستیزند | • |
| سراییدن | سرایندگی | سرایید | سراید | میسراید | خواهسرایید | بسرای | سرای | سرایند | • |
| سگاییدن | سگاش | سگایید | سگالد | میسگالد | خواهسگایید | بسگال | سگال | سگالند | سگالید |
| شکبیدیدن | شکب | شکبید | شکبید | می شکبید | خواهشکبید | بشکب | شکب | شکبند | شکبید |
| شکوچیدن | | شکوچید | شکوخذ | میشکوخذ | خواهشکوچید | بشکوخذ | | شکوخذ | • |
| طرازیدن | طراز | طرازید | طرازد | می طرازد | خواهطرازد | بطراز | طراز | طرازند | طرازید |
| غارتیدن | غارت | غارتید | • | • | • | • | • | • | غارتید |
| فرستادن | • | فرستاد | فرستد | میفرستد | خواهفرستد | بفرست | فرست | فرستند | فرستاده |
| گراییدن | گرایش | گرایید | گراید | میگراید | خواهگرایید | بگرا | گرا | گرایند | • |
| گواریدن | گوارش | گوارید | گوارد | میگوارد | خواهگوارد | بگوار | گوار | گوارند | گوارید |
| نکویدن | نکوش | نکوید | نکوید | می نکوید | خواه نکوید | بنکوید | • | نکویدند | نکوید |
| نگریستن | نگرانی | نگریست | نگرد | می نگرد | خواهنگرد | بنگرد | نگرد | نگرند | نگریسته |
| نوردیدن | نورد | نوردید | نوردد | مینوردد | خواه نوردد | بنورد | نورد | نورددند | نوردید |
| نیوشیدن | • | نیوشید | نیوشد | می نیوشد | خواه نیوشد | بنیوش | نیوش | نیوشند | نیوشید |
| هشت حرفی مصادر | | | | | | | | | |
| آرامیدن | آرامش | آرامید | آرامد | می آرامد | خواه آرامد | بآرام | آرام | آرامند | آرامید |

| م | ه | ح | خ | پ | ب | ف | ک | گ | ج |
|--------------|--------|----------|---------|------------|---------------|---------|---------|-----------|----------|
| آروغین | آروغ | آروغید | آروغد | می آروغ | خواهد آروغ | بیاروغ | میاروغ | آروغند | |
| آشامین | آشام | آشامید | آشامد | می آشام | خواهد آشام | بیاشام | میاشام | آشامند | آشامید |
| آغازین | آغاز | آغازید | آغازد | می آغاز | خواهد آغاز | بیاغاز | میاغاز | آغازند | آغازید |
| آگاهین | آگاهی | آگاهید | آگاهد | می آگاه | خواهد آگاه | بیاگاه | میاگاه | آگاهند | آگاهید |
| آلایشین | آلایش | آلایشید | آلایشد | می آلاید | خواهد آلاید | بیا لای | میا لای | آلایند | آلوده |
| آماسین | آماس | آماسید | آماسد | می آماس | خواهد آماس | بیا ماس | میا ماس | آماسند | آماسید |
| آمرزین | آمرزش | آمرزید | آمرزد | می آمرزد | خواهد آمرزد | بیا مرز | میا مرز | آمرزند | آمرزید |
| انجامین | انجام | انجامید | انجامد | می انجامد | خواهد انجامد | . | . | انجامند | انجامید |
| برآوردن | برآورد | برآوردید | برآوردد | می برآورد | خواهد برآورد | بریاور | بریاور | برآورند | برآوردید |
| پرسه زین | پرسه ز | پرسه زید | پرسه زد | می پرسه ز | خواهد پرسه ز | پرسه ز | پرسه ز | پرسه زنند | پرسه زید |
| نه حرفی مصاد | | | | | | | | | |
| پروانین | . | پروانید | پرواند | می پرواند | خواهد پرواند | . | . | . | . |
| ورغلائین | . | ورغلائید | ورغلائد | می ورغلائد | خواهد ورغلائد | . | . | . | ورغلائند |

بیان لازم و متعدی

فعل لازم آنست که معنی شدن دران باشد چون آمد و رفت و ایستاد -
فعل متعدی آنست که معنی کردن دران باشد چون زد و گشت و نواخت -

بیان اثبات نفی

فعل مثبت آنست که نون نفی ندارد چون شد و بُرد و بست -
فعل منفی آنست که نون نفی دارد چون نشد و نه بُرد و نه بست -

بیان مصدر

مصدر آنست که در معنیش حدوث بود در آخرش دن یا تن باشد چون
شدن و آمدن -

بیان اقسام فعل در زمانه

آن فعل که دران زمان گذشته بود باضی گویند چون آمد و رفت
و آن فعل که دران زمان حال بود آنرا حال گویند چون آید و رود
و آن فعل که دران زمان آینده بود مستقبل گویند چون خواهد آمد و خواهد رفت
و آن فعل که حال و آینده هر دو دارد مضارع است چون آید و رود -

بیان امر و نهی

آن فعل که دران حکم کردن چیز است بود امر است چون بیا و برو
و آن فعل که دران حکم منع بود نهی است چون مینا و مرو -

بیان اسم فاعل و اسم مفعول

اسم آنست که خود معنی دهد و زمانه ندارد و فعل خود معنی دهد و زمانه دارد
پس اسم فاعل آن بود که معنی کننده دارد چون آینده و رونده -
و از فعل لازم و متعدی هر دو آید چون آینده و زننده -
و اسم مفعول آنست که معنی کرده شده دارد چون زده و کشته و از فعل متعدی آید نه از فعل لازم -

بیان فاعل مفعول

آن اسم که فعل کند فاعل است چنانکه زید آمد -
و آن اسم که بر و فعل افتد مفعول است چون زید عمر را زد -

بیان معروف و مجهول

آن فعل معروف بود که فاعلش معلوم بود چون زید آمد -
و آن فعل مجهول است که فاعلش مجهول بود چون زید گشته شد -

بیان صیغه و اشتقاق

آن لفظ را صیغه گویند که از مصدر بر آید چون از شدن شد و از زدن زد
و این بر آوردن را در عربی اشتقاق نامند پس هر صیغه را مشتق گویند -

بیان مشتقات

بعضی مصدر باشند که جمله مشتقات از آن بر آید چون از آمدن آمد و آید تا آخر
بعضی مصدر باشند که جمله مشتقات از آن بر نیاید چون از بودن بُود و بُوَد

مصادر اصلی و جعلی

مصدر اصلی آنست که بذات خود معنی مصدری دهد چون آمدن و رفتن
و مصدر جعلی آنست که از لفظ دیگر پیداشود چون رسیدن از رفتن و روئیدن
از رفتن و کشادن از کشودن و ستائیدن از ستودن - و فارسیان
گاه از مصدر عربی مصدر جعلی سازند چون طلبیدن از طلب و فهمیدن
از فهم - و گاه باشد که قطع نظر از مصدر عربی از اسم جامد (که ازان صیغه بر نیاید)
مصدر جعلی سازند چون مکیدن از که یعنی زیارت که کردن و مدنیدن از
مدینه بمعنی زیارت مدینه کردن -

بیان حاصل بالمصدر

حاصل بالمصدر نه در آخرش دن یا تن بود و نه در معیش حدوث چنانکه در
صدر است بلکه معنی دهد که حاصل مصدر بود و آزا وزن معین نیست گاهی بصورت
ماضی مطلق بود چون آمد و آورد و داشت و پرداخت و دوخت
و سرشت و گشت و نوشت و افتاد - و گاهی بصورت امر حاضر چون
آرام و آروغ و آزار و آشوب و آغاز و افشار و انجام و انداز
و انگیز و پرهیز و پرواز و پسند و پندار و پیوند و تاب و تراش
و ترس و توان و چرا و خراش و خرام و خم و درو و نرم و ساز
و ستیز و سوز و شمار و شتاب و شکن و شکافت و طراز و گداز

و گریز و ناز و انداز - و گاه به ماضی مطلق با امر چون گفتگو و جستجو
رفت و روب و شست و شو - و گاه بود که در آخر امر حاضر باشد ماضی آنند
و معنی حاصل بالمصدر پیدا شود چون اندیشه و انداز و بوسه و خنده
و گاه به در آخر امر حاضر است آنند و معنی حاصل بالمصدر بهر چون آرایش و آرایش
و آسایش و آزمایش و آفرینش و آلالیش و آمرزش و آموزش و
آمیزش و ریزش و ازرش و افزایش - و گاه به در آخر اسم مفعول
یای معروف در و آید چون آزدگی و آسودگی و آلودگی و استادگی
و افتادگی و بالیدگی - و گاه به در آخر اسم فاعل یا به معروف فاعله اش نه
چون پائیدگی - و گاه به در آخر دیگر اسماء صفات یا به معروف بهین فاعله
و بهر چون زندگی و بندگی - و گاه به در آخر ماضی مطلق لفظ آر فاعله اش نه
چون گفتار و کردار - و گاه به یا به معروف در آخر اسم فاعل قیاسی
مفید معنی حاصل بالمصدر بود چون آگاهی و شناسائی و آویزی پروردگار
و نگرانی -

بیان اسم فاعل و اسم مفعول سماعی

همچنانکه اسم فاعل قیاسی از آوردن نده در آخر امر حاضر حاصل شود چون آیند
و آورنده و زننده و آموزنده - و از آوردن های ماضی مطلق
اسم مفعول حاصل آید آورده و زده و آموخته همچنین در آخر امر حاضر

از آوردن الف اسم فاعل پیدا شود چون رسا و بویا و گویا و جویا - و الف
 و نون چون باران و پاشان و پیرسان و پیران - و گاهی از ترکیب اسم
 و امر حاضر چون عطا پاش و خطا پوش و شیر افکن و تیر انداز و درویش
 و فتنه انگیز و قار باز و همبرین طریق اسم مفعول سماعی از زیادت بعضی حروف
 و الفاظ پیدا آید چون خدا ساز و خدا آفرین یا از آوردن هاء مخفی در آخر
 امر حاضر چون پذیره و آویزه و گاهی لفظ گرفته اسم فاعل دهد چون
 زرگر و آهنگر و گاهی لفظ کار چون خدمتگار -

بیان تعدیه لازم

گاه باشد که فارسیان مصدر لازم را بر زیادت حروف متعدی کنند چون
 خپانیدن از خفتن و اگر مصدر متعدی بیک مفعول بود آنرا متعدی به مفعول
 چون دانانیدن از دانستن -

بیان ایزاد حروفی زیادت معنی

واو الف یا را که در تلفظ ملائم و نازک باشند حروف علت در عربی گویند
 و او مناسب ضمه یعنی پیش و الف مناسب فتح یعنی زیر و یا مناسب کسر یعنی
 زیر است و از کشیدن پیش و او و کشیدن زیر الف و از کشیدن زیر یا پیدا شود
 و از کشیدن پیش و زیر و زیر پیدا کردن و او و الف و یا را اشباع گویند پس
 بطور اشباع زیادت حرف کنند چون اوفادان از افتادان و استادان

از استادان و تافتن از تفتن و گاه حرف کم کنند چون فتادن از
اُفتادن و فگندن از افگندن۔

خاتمه

اینقدر که گفته آمد برای بس است چون ازین کتاب اول قواعد فارسی
طالب را فائده حاصل شود در خواندن کتاب دوم قواعد فارسی قوت پیدا آید
انشاء اللہ تعالیٰ و اکنون ختم کردیم۔ اللہ تعالیٰ طلبہ را استفاوۃ تامہ ازین کتاب
ارزانی فرماید بمنہ و کرمہ۔

تمت

سلطه این ناخن مخفی بر کتابت مکتوبات و جود است ۱۲

